



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دفتر برنامه‌ریزی
و فن‌آوری آموزشی





مفاهیم علم نحو (۱)

محمود رضا عساری



مجلس شورای اسلامی ایران
دانشگاه امام خمینی (ره)
دفتر پژوهش و نشر

& کتابخانه مرکز تحقیقات کانونی علوم اسلامی	
شماره ثبت:	۳۴۶۸۳
تاریخ ثبت:	

عصاری، محمودرضا، ۱۳۴۴	سرشناسه:
مفاهیم علم نحو (۱) / محمودرضا عصاری	عنوان و نام پدیدآور:
قم: جامعه المصطفیٰ العالمیه، ۱۳۸۸	مشخصات نشر:
۱۶۸ ص.	مشخصات ظاهری:
۲۳۰۰۰ ریال: 978-964-195-102-5	شابک:
978-964-195-104-9	شابک دوره:
۱۷۹	فروست:
فیا	وضعیت فهرست نویسی:
زبان فارسی -- نحو	موضوع:
جامعه المصطفیٰ العالمیه	شناسه افزوده:
۱۳۸۸ م ۷/ ۶۱۵۱/ ۶۱	رده بندی کنگره:
۲۹۲/۷۵	رده بندی دیویی:

مفاهیم علم نحو (۱)
 مؤلف: محمودرضا عصاری
 چاپ اول: ۱۳۸۸
 ناشر: انتشارات بین المللی المصطفیٰ
 صفحه آرای: صراط گل میشی
 چاپ: امیران ● قیمت: ۲۳۰۰۰ ریال ● شمارگان: ۲۰۰۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

● قم، میدان شهدا، خیابان حجیه، رویه روی مدرسه حجیه، فروشگاه انتشارات بین المللی المصطفیٰ ☎ تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷
 ● قم، بلوار محمد امین، سه راه سالاریه، جنب جامعه العلوم، فروشگاه انتشارات بین المللی المصطفیٰ ☎ تلفن: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۰۶ فکس: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۴۶
www.miup.ir, www.eshop.miup.ir
 E-mail: Admin@miup.ir, Root@miup.ir

سخن ناشر

برنامه‌ریزی آموزشی، باید امری پویا و متناسب با دگرگونی‌هایی باشد که در ساختار دانش و رشته‌های علمی پدید می‌آید. دگرگونی‌های اجتماعی، نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش، اطلاعات و مهارت‌ها، گرایش‌ها و ارزش‌های نوبی را فرا می‌خواند که پاسخگویی به آنها، ایجاد رشته‌های جدید تحصیلی و تربیت نیروهای متخصص را ضروری می‌نماید. گسترش فرهنگ‌های سلفه‌گر جهانی و جهانی‌شدن فرهنگ در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش‌رو گزارده است که رویارویی منطقی با آنها، در پرتو آراستن افراد به اندیشه‌های بارور، ارزش‌های متعالی و رفتارهای منطقی که در قالب موقعیت‌های رسمی آموزشگاهی با ایجاد رشته‌های جدید و گسترش دامنه آموزش‌ها و مهارت‌ها و تربیت سازمان‌یافته صورت گیرد امکان‌پذیر است.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار، قاعده‌مند و تجربه‌پذیر است که در آن برنامه‌های آموزشی، متن‌های درسی و استادان، ارکان اصلی به‌شمار می‌آیند و بالندگی برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان، استعداد علم‌آموزان و امکانات موجود، وابسته است؛ چنان‌که استواری متن‌های درسی به ارائه تازه‌ترین دست‌آوردهای علم در قالب نوترین شیوه‌ها و فن‌آوری‌های آموزشی است.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی‌اند. جامعه المصطفی سنة النبوة العالمية

به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت تعلیم و تربیت طلاب غیرایرانی را بر عهده دارد، به پی‌ریزی دفتر برنامه‌ریزی و فن‌آوری آموزشی اقدام کرد.

این دفتر با ارج نهادن به تلاش‌های صورت گرفته و خوشه‌چینی از خرمین دانش عالمان گران‌قدر بر آن شد تا با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید آموزشی و تازه‌ترین دست‌آوردهای علمی به تهیه متن‌های آموزشی بپردازد. که تدوین و نشر بیش از نود متن درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این تلاش است.

نوشتار حاضر که در سرفصل ادبیات عرب، مطابق ۳ واحد درسی دروس پایه برای دوره کارشناسی با عنوان مفاهیم علم نحو (۱) نگارش یافته است به تحلیل و بررسی برخی از مسائل مربوط به این ماده درسی می‌پردازد. این اثر حاصل تلاش علمی و درخورد تقدیر آقای محمود رضا عسّاری - دام توفیق - است که از ایشان و سایر فرزانه‌گانی که در به ثمر رسیدن این اثر بذل عنایت کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌کنیم.

در پایان، ارباب فضل و معرفت را به پساری خواننده، چشم امید به نقد و نظر آنان دوخته‌ایم.

انتشارات بین‌المللی المصطفیٰ ﷺ
دفتر برنامه‌ریزی و فن‌آوری آموزشی

فهرست

۱۳	پیش‌گفتار
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۸	معرفی چهارچوب آموزشی در کتاب
۱۸	۱. توضیح قالب‌های جمل
۱۸	۲. توضیح مفاهیم نحوی
۱۹	۳. تمرین‌ها
۱۹	۴. کار با لغت
۱۹	۵. درک متن
۱۹	۶. آشنایی با کتب دیگر و متون آنها
۲۱	۱. نحو
۲۱	تعریف علم نحو
۲۱	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۲۳	۲. اعراب و بناء
۲۳	تعریف اعراب و بناء
۲۴	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۲۵	۳. علائم اعراب
۲۶	تمرین
۲۷	۴. کلمات مبني (۱)
۲۷	چند نکته در مورد
۲۸	ضمير يا متصله است يا منفصله
۲۹	تمرین

- ۳۱ ۵. کلمات مبني (۲)
- ۳۲ تعرین
- ۳۵ ۶. جمله (۱)
- ۳۵ بیان چند مطلب در جمله
- ۳۶ تعرین

بخش اول: ارکان

- ۴۱ ۷. جملات فعلیه ساده
- ۴۲ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۴۳ ۸. احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۱)
- ۴۳ احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل
- ۴۴ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۴۴ تعرین
- ۴۵ ۹. احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۲)
- ۴۵ تعریف مؤنث حقیقی
- ۴۵ تعریف مؤنث مجازی
- ۴۶ تعرین
- ۴۹ ۱۰. جملات اسمیه ساده (۱)
- ۴۹ اقسام خبر
- ۵۱ تعرین
- ۵۳ ۱۱. جملات اسمیه ساده (۲)
- ۵۳ توضیح قسم سوم خبر (شبه جمله)
- ۵۴ تعرین
- ۵۵ ۱۲. احکام مبتدا و خبر
- ۵۵ برخی از احکام مبتدا و خبر
- ۵۶ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۵۶ تعرین
- ۵۷ تعرین‌های عامه (۱)
- ۵۹ ۱۳. جملات اسمیه غیر ساده: حروف مشبهه بالفعل (۱)
- ۶۰ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۶۱ ۱۳. حروف مشبهه بالفعل (۲)
- ۶۱ معانی حروف مشبهه بالفعل

۶۲	احکام حروف مشبهة بالفعل
۶۳	تمرین
۶۵	۱۵. جملات اسمیه غیر ساده: ما و لای شبه لیس
۶۵	احکام ما و لای شبه لیس
۶۶	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۶۶	تمرین
۶۷	۱۶. جملات اسمیه غیر ساده: لای نفی جنس
۶۷	تحلیل معنوی دو عبارت بالا
۶۷	تحلیل اعرابی در دو عبارت بالا
۶۸	احکام لای نفی جنس
۶۸	نگاهی به کتب دیگر
۶۸	تمرین
۷۱	۱۷. جملات فعلیه غیر ساده افعال ناقصه
۷۱	نکته‌ای در مورد زمان «لیس»
۷۲	احکام افعال ناقصه
۷۲	توضیح
۷۳	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۷۳	تمرین

بخش دوم: غیر ارکان

۷۷	۱۸. مفعول به
۷۷	اعراب مفعول به و عامل آن
۷۸	نکته‌ای در مورد مفعول به
۷۸	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۷۸	تمرین
۸۱	۱۹. تعدیه فعل لازم
۸۲	تعدیه افعال لازم
۸۳	تمرین
۸۵	۲۰. مفعول فیه
۸۵	اعراب مفعول فیه و عامل آن
۸۶	احکام مفعول فیه
۸۶	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۸۷	تمرین

- ۸۹ ۲۱. مفعول‌گه
- ۸۹ اعراب مفعول‌گه و عامل آن
- ۹۰ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۹۰ تمرین
- ۹۱ ۲۲. مفعول مطلق
- ۹۲ اعراب مفعول مطلق و عامل آن
- ۹۳ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۹۳ تمرین
- ۹۵ ۲۳. حال (۱)
- ۹۵ اعراب «حال» و عامل آن
- ۹۶ احکام «حال» و «ذوالحال»
- ۹۶ تمرین
- ۹۷ ۲۴. حال (۲)
- ۹۷ اقسام حال
- ۹۷ مثال‌های شبه جمله
- ۹۸ مثال‌های جمله
- ۹۸ رابطه در جمله «حالیه»
- ۹۸ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۹۹ تمرین
- ۹۹ تمرین‌های عامه (۲)
- ۱۰۱ ۲۵. تمییز
- ۱۰۲ اقسام تمییز
- ۱۰۲ اعراب تمییز و عامل آن
- ۱۰۲ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۱۰۳ تمرین
- ۱۰۵ ۲۶. اضافه
- ۱۰۵ اعراب مضاف و مضاف‌الیه
- ۱۰۵ اقسام اضافه
- ۱۰۶ تغییرات مضاف بر اثر اضافه
- ۱۰۶ تنوع
- ۱۰۷ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۱۰۷ تمرین



۱۰۸	متن زیر را حرکت گذاری کنید.
۱۰۹	۲۷. توابع (نعت ۱)
۱۰۹	تعریف توابع
۱۰۹	عامل در توابع
۱۱۰	اقسام توابع
۱۱۰	نعت
۱۱۱	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۱۲	تمرین
۱۱۳	۲۸. توابع (نعت ۲)
۱۱۳	اهداف آوردن نعت
۱۱۳	مطابقت نعت و منوع
۱۱۴	اقسام نعت
۱۱۴	تشتمل
۱۱۵	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۱۵	تمرین
۱۱۷	۲۹. توابع (حظ به حروف)
۱۱۷	آشنایی با بعضی از حروف عاطفه و معانی آنها
۱۱۸	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۱۹	تمرین
۱۲۱	۳۰. توابع (تأکید)
۱۲۱	اقسام تأکید
۱۲۲	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۲۳	تمرین
۱۲۵	۳۱. توابع (بدل)
۱۲۵	اقسام بدل
۱۲۶	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۲۶	تمرین
۱۲۷	تشتمل
۱۲۹	۳۲. حروف عامل (۱)
۱۲۹	حروف ناصب مضارع
۱۳۰	تمرین
۱۳۱	۳۳. حروف عامل (۲)

۱۳۱	حروف جازم مضارع
۱۳۲	تعرین
۱۳۳	۳۲. حروف عامل (۳)
۱۳۳	حروف جازه
۱۳۳	۱. معانی باء
۱۳۳	۲. معانی «من»
۱۳۴	۳. معانی «الی»
۱۳۴	۴. معنای «فی»
۱۳۴	۵. معنای «علی»
۱۳۴	۶. حرف ندا: «یا»
۱۳۵	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۱۳۵	تعرین
۱۳۷	۳۵. حروف غیر عامل
۱۳۷	حروف استفهام: «أ - هل
۱۳۷	حرف شرط غیر عامل: «لو
۱۳۸	حروف جواب: «نعم - لا
۱۳۸	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۱۳۸	تعرین
۱۳۹	تعرین‌های عامه (۳)
۱۴۱	کتاب‌نامه
۱۴۲	لفظ‌نامه

پیش‌گفتار

زبان عربی، زبان دین و زبان قرآن است. از این رو، تسلط کامل دانش‌پژوهان علوم دینی به آن برای فهم دقیق‌تر معارف دین ضروری است. یکی از اقدام‌های ضروری و اولیه برای یادگیری این زبان، آگاهی بر قواعد دستور زبان (صرف، نحو، بلاغت) است.

هر چند که از دیرباز تلاش‌های شایسته‌ای در راستای تأمین این مهم توسط اندیشمندان متعهد به عمل آمده است (شکراًه مساعیهم) ولیکن ضرورت بازنگری و ارتقا بخشی به این تلاش‌ها بر کسی پوشیده نیست. در این راستا گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی متناسب با برنامه و سرفصل‌های درسی و مخاطبان خاص خود از استاد محترم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای محمود رضا عصاری که دارای سابقه ممتاز تدریس می‌باشند درخواست نمود تا با الگویی جدید، اقدام به تدوین متن آموزشی *نحو* را بنمایند. که این متن پس از چند نوبت تدریس و اعمال اصلاحات لازم هم‌اینک در دسترس عموم علاقمندان قرار می‌گیرد.

در این جا لازم است از زحمات ارزشمند مؤلف محترم و نیز استادان گرامی گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مخصوصاً آقایان علیزاده، فریدی‌فر و کاتبی که در تصحیح و بازسازی این اثر نقش بسزایی داشته‌اند کمال قدردانی به عمل آید.

در پایان از همه استادان و صاحب نظران محترم درخواست می شود تا نظرات
اصلاحی خود را به گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی
امام خمینی رحمته الله ارسال فرمایند.

سید حمید جزایری

مدیر گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی

مجتمع آموزش عالی امام خمینی رحمته الله



مقدمه مؤلف

کتابی که پیش‌روست، به پی‌ریزی مباحثی پرداخته که در ایجاد ارتباط زبان عرب نقش اساسی دارد. بدون شک، مطالب این کتاب، ریشه در زحمات دیگران دارد، ولی نقطه برجسته و شاید ممتاز آن، در روش طرح بحث‌هاست.

روش معمول کتب ادبی حوزه، حرکت از آموزش اجزا به سوی جمله است. مبنای این روش، به تعریف مرسوم از نحو برمی‌گردد که به «اعراب» به عنوان رکن اصلی این علم می‌نگرد و جایگاهی برای تحلیل ساختار جمله باز نمی‌کند. از این رو، شناخت اعراب‌ها و عنوان‌ها نحوی، به موازات ارتباط با اعراب، موضوعیت اصیل پیدا می‌کنند. حیثیت «اعراب» به عنوان محور بحث‌ها، در پیچه‌ای به سوی تک تک موضوعات باز کرده، به محقق در برخورد با جمله، نگاهی خرد و مناسب با تجزیه ارائه می‌کند. این نگاه، ناخودآگاه حتی در کاربرد نحو، یعنی ترکیب جمله نیز کشیده شده است. دانش‌پژوه علم نحو، بدون آن‌که دقتی به وسعت کل «جمله» به روی خود باز کند، به یادگیری اجزایی می‌پردازد که حیثیتی جز در ارتباط با غیر خود ندارند. این روش، اگرچه در نهایت به آموزش جمله منتهی می‌شود، ولی وظیفه چپشش موضوعات فراگرفته را در قالب جمله، به دانش‌پژوه واگذار می‌کند.

به لحاظ تجربی، بسیاری از دانش‌پژوهان این علم، در ایجاد این ارتباط موفق نبوده‌اند. از این رو، در فضایی بیگانه از ساختمان جمله، سعی در ارتباط از طریق معانی لغات داشته‌اند.

شاید مثال ساده شناخت جمله اسمیه، به واسطه تقدم اسم، در تقریب مطلب مفید باشد. تعریف مذکور از جمله اسمیه، ناشی از نگاهی غیرنظام‌مند به جمله است که نتیجه‌ای جز غفلت نوآموزان در جملاتی چون «من یفضل الله» نخواهد داشت. نوآموزی که بدون دخالت در پایه‌ریزی و ساختمان جمله، به شناخت جمله مذکور می‌رسد، گاه به اسمیه بودن جمله حکم می‌کند و این نمونه‌ای از چالش روش مذکور در جریان آموزش است.

به لحاظ فلسفه علم نحو، مؤلف، آموزش نحو را شناخت ساختار جمله و اجزای آن، به‌ویژه از نظر معنوی می‌داند و اعراب را به منزله یک قرینه فرض کرده است. از این‌رو، این کتاب، ضمن غافل نبودن از حیث اعرابی، محور اساسی را در شرکت دادن دانش‌پژوه در مهندسی جمله قرار داده است. آشنا کردن طلب با ارکان جمله، یعنی مسند و مسندالیه که ارکان جمله است، باعث می‌شود که نوآموزان از همان ابتدا ذهن خود را به استوانه‌های جمله معطوف کنند. نتیجه روشن است، این روش مستلزم تغییر، حتی در بیان تعریف‌هاست، به‌طوری‌که مثلاً جمله اسمیه نه به واسطه تقدم اسم که به واسطه تقدم رکنی که اسم است، شناخته می‌شود و نتیجه‌اش، چیزی جز یافتن ارکان در مثال بالا از همین نوآموز نیست. در این مرحله، یعنی شناخت ارکان، نوع ارتباط معنوی ارکان بر اهمیت است و جایگاه ویژه‌ای را در مباحث این کتاب به خود اختصاص داده است.

مرحله بعد، تبیین قیود است. تحلیل معنوی قیود و تبیین جایگاه آنها در شناخت جمله، یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب است که لازمه پذیرش روش بالاست. یعنی شناخت ساختار جمله بدون تحلیل معنا، کاری عقیم است، از این‌رو، برای فرار از این معضل، مطالب کتاب مانوس و ملموس شده است.

این روش باعث می‌شود که فراگیر به دلیل انس با مفاهیم، با ذهنی پویا به دنبال داده‌های جمله باشد. او فراگیری نیست که ذهن خالی‌اش در برخورد با کلمات در صدد تطبیق داده‌ها با یافته‌ها باشد، بلکه در پی جستن یافته‌ها در بین آنهاست و این هدف، پس ارزشمند است. این روش بارها امتحان شده و اثرات آن مثبت ارزیابی شده است، ولی بدون شک، محصول انسان همواره ناقص است و محتاج نقد باشد که

ادبیات در حوزه، جولان سابق خود را با توجه به شرایط و استعداد زمان حاضر، بیابد. کتاب حاضر در راستای تقویت ذهن محصلان در تحلیل معنوی جمل نگاشته شده است. دستیابی به این هدف، قبل از آنکه وابسته به آموزش قواعد باشد، مربوط به «قدرت ترکیب معانی لغات موجود در یک عبارت» است. در این بُعد، دانش پژوه تلاش می کند بین معانی لغات موجود در یک جمله، درست ترکیب کند و مقصودگوینده را متوجه شود.

جهت شفاف شدن بحث، به جمله «خلق الله الدابة من ماء» توجه کنید:

فرض کنید که از علم نحو چیزی نمی دانید، ولی معانی لغات را می دانید. آیا نیازی به قواعد نحو خواهید داشت؟ فایده علم نحو در این میان چیست؟

در عبارت بالا، مخاطب با ترکیب درست معانی مذکور، به مقصود گوینده دست می یابد. او با اندکی تأمل درمی یابد که «الله» خالق و «الدابة» مخلوق است. فایده علم نحو در این میان، بیان رمزی از این مفاهیم است؛ یعنی در این علم به «الله» فاعل و به «الدابة» مفعول به گفته شده است. در واقع اگر محصل، مفاهیم نحوی، چون فاعل، مفعول به، مفعول مطلق، و... را به طوری ملموس یاد بگیرد، به راحتی می تواند از عهده تحلیل بسیاری از جمله ها برآید. البته نمی توان از نقش قواعد نحو، چون «اعراب» و اصول نحوی، غافل شد؛ چرا که در بسیاری دیگر از عبارت، بدون کمک این قواعد نمی توان به معنای درست یا دقیقی دست یافت، برای مثال، در عبارت شریف «و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين» آنچه موجب شود که معنای درست «ان» فهمیده شود، قرینه «لام» در «لفي ضلال مبين» است. اما نکته مورد نظر نگارنده آن است که قدرت ترکیب معانی، بدون شک، نکته ای است که نقش مقدماتی در تحلیل همه جمله ها دارد؛ اگر چه در روند تحلیل ناچار به بهره گیری از قواعد دیگر نیز هستیم.

شما استادان محترم، در آزمون های مختلف، بارها دیده اید که محصلان تفاوت بین مفعول به و تمییز یا حال و مفعول مطلق و... را ندانسته و عبارات را اشتباه ترکیب کرده اند. در حالی که ریشه این اشتباه، بیشتر در نفهمیدن قواعد نحو نیست، بلکه در درک نکردن درست و ملموس از مفاهیم نحو است. همه محصلان مفاهیم مذکور را به صورت یک ارتکاز قوی در ذهن خود داشته و فقط از تطبیق دانسته های خود با

آموزه‌های نحوی، عاجز بوده‌اند. اگر دیده می‌شود که در مثال «اذکرو الله کثیراً» در بیان نقش «کثیراً» عاجزند با آن که مفهوم مربوطه را در درون خود آشکارا حمل می‌کنند، ریشه در همین عدم تطبیق است.

کتاب حاضر با انتخاب روشی که در زیر توضیح آن می‌آید، عهده‌دار حل مشکل مذکور شده است. ولی بی تردید، بدون توجه استاد به این روش و پیاده کردن آن نمی‌توان امید چندانی داشت. از این رو، از شما استادان محترم درخواست می‌کنیم که با مطالعه توضیحات زیر، در کار بست آنها در راستای تقویت قدرت تحلیل محصلان خود، همت گمارید.

معرفی چارچوب آموزشی در کتاب

۱. توضیح قالب‌های جمل

در این کتاب، قالب‌های اسمیه و فعلیه در جمل، با بهره‌گیری از اصطلاحات جدید ساده و غیرساده، توضیح داده شده است. هدف از این بُعد آن است که محصل در برخورد با یک جمله، ابتدا به ساختمان کلی آن احاطه یابد و از همان ابتدا، در شناسایی ارکان از غیرارکان موفق باشد. بُعد مذکور در واقع، چگونگی ورود فرد به یک جمله را جهت ترکیب و تحلیل آن طراحی می‌کند. از این رو، استادان محترم در طی آموزش این کتاب، پیوسته تشخیص نوع جمله را از محصلان خود بخواهند و هرگز از تکرار خسته نشوند تا روش ورود به جمله در ذهن آنان به صورت ملکه درآید.

۲. توضیح مفاهیم نحوی

توضیح مفاهیم ارکان (مبتدا، خبر،...) و فضله‌ها (مفعول به، مفعول مطلق، و...) در این کتاب حجم وسیعی را به خود اختصاص داده است. مقصود ما مانوس شدن ذهن محصل با این مفاهیم و تطبیق ارتکازات خود، با آنهاست. جهت ایجاد این انس، لازم است که استادان محترم، از مثال‌های متنوع (فراتر از کتاب) بهره‌گیرند و ذهن محصلان خود را با جملات مختلف، درگیر نکنند تا با ممارست، انس مورد نظر حاصل شود. برای نمونه، آنها باید بدانند که چرا «کثیراً» در مثال قبل مفعول مطلق است و چرا حال نیست؟

۳. تمرین‌ها

در طرح تمرین‌های این کتاب، دو روش زیر به کار برده شده است:

الف) به جای تعیین نقش یک کلمه در جمله، ترکیب کل جمله (البته در حد آموخته‌ها) درخواست شده است. دلیل این کار آن است که محصل همیشه نگاه به کل جمله را فراموش نکرده و از احاطه به کل، به نقش جزء برسد.

ب) در غالب دروس، تعداد کمی از تمرین‌ها در نظر گرفته شده و این بدان جهت است که در منزل و کلاس، فرصت کافی برای درگیر شدن محصلان با جمل و تحلیل آنها و همچنین برای نقد گروهی (در مباحثه و کلاس) وجود داشته باشد.

۴. کار با لغت

جهت گسترش خزانة لغت در ذهن محصلان، دو روش زیر به کار گرفته شده است:

الف) در دروس اولیه، معانی لغات تمرین‌ها در ذیل همان صفحه آورده شده است.

ب) بعد از بحث مفعول‌به، معانی لغات در پایان کتاب و در یک لغت‌نامه کوچک گنجانده شده است. با توجه به آن‌که این لغت‌نامه، تصویری از لغت‌نامه‌های بزرگ است، استادان محترم ضمن ترغیب محصلان خود به استفاده از آن، روش بهره‌گیری را به آنها آموزش دهند. یادگیری معانی لغات و حفظ آنها یک هدف محسوب است. از این رو، نباید در پرسش‌های کلاسی و امتحان‌ها، از طرح سؤال‌های مربوط به صورت کاربردی، (ترجمه جمل) غافل شد.

۵. درک متن

جهت تقویت درک محصلان نسبت به متون، پنج متن عربی بعد از بحث حال تا پایان کتاب قرار داده شده است. این متون برای کار در منزل محصلان در نظر گرفته شده است، ولی با این حال، استادان محترم از نظارت بر آنها غافل نشوند.

۶. آشنایی با کتب دیگر و متون آنها

در پایان هر درس، متنی از کتب دیگر انتخاب شده که هدف از آن، آشنایی محصلان با متون مختلف است.

به استادان محترم پیشنهاد می‌شود به طلاب اجازه دهند که خود این متون را، هر چند خیلی ناقص، بفهمند و شما به تصحیح فهم آنها بپردازید.

با تشکر از زحمات شما استادان محترم، تذکر این مطلب را لازم می‌دانیم که طرح مذکور در کتاب به دلیل اولویت مسئله «تقویت ذهن در تحلیل جمل» است، ولی در مقابل، هرگز نباید از نقش اعراب‌ها و قواعد دیگر در علم نحو غافل بود. از این رو، هم در تدریس و هم در امتحانات جایگاه مناسبی برای این موارد نیز قرار دهید.

در پایان از همراهی بی‌دریغ گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی امام خمینی رحمته و نیز از کلیه استادان محترم که تذکرات و پیشنهادات اصلاحی آنها موجب تقویت این اثر شده است، قدردانی می‌شود و انتظار می‌رود استادان محترم، دیدگاه مالی تکمیلی خویش را برای بهره‌برداری به گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی امام خمینی رحمته ارائه کنند.

تعریف علم نحو

برای روشن شدن تعریف علم نحو، به مثال: ﴿وَإِذْ أَنْتَلَىٰ إِِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ...﴾^۱ توجه کنید:
 «ابتلی» فعل ماضی است و به معنای «آزمایش کرده است». «ابراهیم» نام یکی از پیامبران و
 «رَبِّه» به معنای «پروردگار او» است. آیا می‌دانید کدام یک از ترجمه‌های زیر درست است؟
 ۱. ابراهیم پروردگارش را آزمایش کرد.
 ۲. ابراهیم را پروردگارش آزمایش کرد.

علامت ُ در آخر کلمه «رَبِّه» نشان می‌دهد که «رَبِّه» فاعل است؛ یعنی او انجام دهنده
 آزمایش بوده است. علامت َ در آخر کلمه «ابراهیم»، نشان می‌دهد که «ابراهیم» مفعول به
 است؛ یعنی کسی که آزمایش بر او واقع می‌شود. بنابراین، ترجمه «ب» درست است.
 آیا می‌دانید یادگیری علم نحو چه تأثیری در ترجمه درست جمله‌های عربی دارد؟
 «علم نحو علمی است که درباره جایگاه و نقش کلمات در جمله و علامات آنها بحث
 می‌کند» و فایده آن، نگهداری زبان از خطای در گفتار و شناخت جایگاه کلمه در جمله است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

فائدة النحو: صيانة اللسان عن الخطأ في الكلام. (الهداية في النحو).

اعراب و بناء

تعريف اعراب و بناء

به مثال‌های زیر دقت کنید:

- | | | |
|-------------|-------------|-------------|
| ۱. جاء زیدٌ | رأيتُ زیداً | مررتُ بِزید |
| ۲. جاء هذا | رأيتُ هذا | مررتُ بهذا |

به کلمه «زید» توجه کنید. در مثال اول «زید» در حالت فاعلی به صورت «زید» و در حالت مفعولی، به صورت «زیداً» و در حالت مجرور، به صورت «زید» آمده است.

اما در مثال‌های ردیف دوم کلمه «هذا» در مثال اول، فاعل و در مثال‌های دوم مفعول به و در مثال سوم، مجرور به حرف جرّ است، درحالی که هیچ تغییری در آخر این کلمه مشاهده نمی‌شود؛ یعنی در همه مثال‌ها به صورت «هذا» آمده است.

به کلماتی مانند «زید» که در نقش‌های مختلف (فاعل، مفعول به، ...) حرکت حرف آخر آنها تغییر می‌کند، «معرب» و به این ویژگی (تغییر حرکت حرف آخر آنها در نقش‌های مختلف) «اعراب» گفته می‌شود.

و به کلماتی مانند «هذا» که در نقش‌های مختلف، تغییری در آخر آنها صورت نمی‌گیرد، «مبنی» و به این ویژگی (عدم تغییر آخر کلمه در نقش‌های مختلف) «بناء» گفته می‌شود.

برخی از کلمات مبنی:

«تمام حروف»، «فعل ماضی، فعل امر حاضر، فعل مضارع صیغه ۱۲»، «ضمیمه، اسم اشاره، اسم شرط، موصول» مبنی‌اند.
بقیه صیغه‌های فعل مضارع و امر و بیشتر اسم‌ها معربند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الإعراب هو التفسير اللاحق آخر الأسماء و الأفعال بسبب تغيير العوامل. (الرشيد شرتوني، مبادئ العربية، ج ۲).



علائم اعراب

علائم و انواع اعراب را می‌توانید در جمله «لِیَكْتُبَ زَيْدٌ رِسَالَةً بِالْقَلَمِ» مشاهده کنید:
در جمله بالا، «لِیَكْتُبَ» اعراب جزم، «زَيْدٌ» اعراب رفع، «رِسَالَةً» اعراب نصب و «القلم» اعراب جرّ به خود گرفته‌اند.

در بیشتر کلمات، مانند کلمه‌های مذکور، رفع با علامت ضمه (ـُ) ، نصب با علامت فتحه (ـَ) ، جرّ با علامت کسره (ـِ) و جزم با علامت سکون (ـْ) نشان داده می‌شود.
در برخی کلمات، این علائم به صورت‌های دیگر می‌آیند که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مثنی: به جملات «جاء مُسْلِمَانِ، رأیت مُسْلِمَینِ، مررت بمسْلِمَینِ» توجه کنید:
در این گونه کلمات، در حالت رفع، علامت تنبیه به صورت «الف» و در حالت نصب و جرّ به صورت «باء» ماقبل مفتوح است. برای مثال مُثنای کلمه «مُسْلِم» در حالت رفعی به صورت «مُسْلِمَانِ» و در حالت نصب و جرّ به صورت «مُسْلِمَینِ» آورده می‌شود.

۲. جمع مذکر سالم: به جملات جاء مسلمون، رأیت مسلمین، مررت بمسلمین توجه کنید:
علامت جمع مذکر سالم در حالت رفعی به صورت «واو» که ماقبل آن مضموم است و در حالت نصب و جرّ، به صورت «باء» ماقبل مکسور می‌آید.

تذکر: به «نون» بعد از علامت‌های مثنی و جمع مذکر سالم، «نون عوض تنوین» گفته می‌شود؛ یعنی به جای تنوین در مفرد، مانند «مسلم»، در مثنی و جمع، «نون» آورده می‌شود.

۳. جمع مؤنث سالم: به جملات «جاءتُ مسلماً»، «رأيتُ مسلماً»، «مررتُ بمسلماً» توجه کنید:

این گونه کلمات در حالت رفعی «ضمّه» و در حالت نصب و جر، «کسره» می گیرند.

تمرین

کلمات معرب و علائم اعراب ۱۰ آیه ابتدای سوره مبارکه «بقره» را معین نمایید.



کلمات مبنی (۱)

در این جا به معرفی برخی از مهم ترین کلمات مبنی می پردازیم:
 اسماء اشاره: تمام اسماء اشاره مبنی اند. از این رو، در جمله «هَذَا ضَرْبٌ ذَاكَ» «هَذَا» و «ذَاكَ» اسم اشاره و مبنی اند؛ هَذَا مبتدا و محلاً مرفوع، ذَاكَ مفعول به و محلاً منصوب است.

مذكر		مؤنث		
مفرد	ذَا - هَذَا	تِي، ذَه - هَذِهِ	تِلْكَ	
مثنی	ذَانِ - هَٰذَانِ	تَانِ - هَٰتَانِ		
جمع	أُولَى - أُولَآءِ	أُولَى، أُولَآءِ	أُولَٰئِكَ	

چند نکته

۱. در کلمه «هَذَا» حرف «ها» برای (تنبيه) و آگاه کردن، در ابتدای آن اضافه شده است.
 ۲. «كَ» که در انتهای بعضی از اسماء اشاره وجود دارد، برای تعیین مخاطب آورده می شود و در اصطلاح، به آن حرف خطاب گویند.
 ۳. در صورتی که مخاطب مثنی یا جمع یا مؤنث باشد، حرف خطاب به شکل های مختلف (کَمَا، کُم، كَ، کُنْ) آورده می شود؛ مانند: ذَاکَمَا - ذَلِکُنْ.
- تطبیق نکات اسم اشاره بر مثال:
- به این عبارت توجه کنید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ خَوْفٌ أَوْلِيَآءُهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ...﴾^۱

۱. آل عمران، آیه ۱۷۵ ترجمه: «آن شیطان فقط دوستش را می ترساند، پس از آنها نترسید».

«ذلکُم» در این عبارت اسم اشاره است که از دو قسمت تشکیل یافته است: «ذال» و «کُم». «ذال» برای مفرد مذکر استعمال می‌شود که در آیه شریفه، مراد شیطان است و «کُم» حرف خطاب است که نشان می‌دهد مخاطب، جمع مذکر است و چون خطاب آیه شریفه با «مؤمنان» است، از «کُم» استفاده شده است.

ضمایر: همه ضمایر مبنی‌اند از این رو، در جمله «قُمْ ضَرْبُكَ» «هم»، «او»، «ک» ضمیر و مبنی‌اند.

«هم» مبتدا و محلاً مرفوع، «او» فاعل و محلاً مرفوع و «ک» مفعول به و محلاً منصوب است.

ضمیر یا «متصل» است یا «متفصل»

متصل		متفصل	
مرفوعی		منصوبی یا مجروری	مرفوعی
ماضی	مضارع و امر	هـ	هو (مستتر)
۱	هو (مستتر)		هـ
۲	الف	هما	ایاها
۳	واو	هم	ایاهم
۴	هی (مستتر)	ها	ایاها
۵	الف	هما	ایاها
۶	ن	هن	ایاهن
۷	ت انت (مستتر)	ک انت	ایاک
۸	تعا الف	کعا	ایاکعا
۹	تم واو	کم	ایاکم
۱۰	ت یاء	ک	ایاک
۱۱	تعا الف	کعا	ایاکعا
۱۲	تن ن	کن	ایاکن
۱۳	ت انا (مستتر)	ی	ایای
۱۴	تا نحن (مستتر)	تا	ایانا

اسماء شرط: تمام اسماء اشاره مبنی‌اند.

به مثال «مَنْ نَصَرْتَهُ نَصَرْتَهُ»^۱ توجه کنید:

در مثال بالا، «مَنْ» اسم شرط است، در آینده یاد خواهیم گرفت که در این‌گونه

جملات «مَنْ» مبتداست، درحالی‌که تغییری پیدا نکرده است.

به مثال دیگر توجه کنید: «مَنْ وَآيَتِ رَآيَهُ»:

در این مثال، «مَنْ» مفعول به و محلاً منصوب است؛ حرکت آخر آن تغییری پیدا

نکرده و مبنی است.

اسم‌هایی مانند «مَنْ، ما و متی» که معنای شرطی دارند، مبنی‌اند.

اسماء استفهام: تمام اسم‌های استفهام مبنی‌اند.

به مثال‌های «مَنْ ضَرَبَ زَيْدًا وَ مَنْ ضَرَبْتُ» توجه کنید:

در مثال اول، «مَنْ» مبتدا و محلاً مرفوع و در مثال دوم، «مَنْ» مفعول به و محلاً

منصوب است.

اسم‌هایی مانند: «مَنْ، ما و متی» در صورتی‌که معنای استفهام داشته باشند، اسماء

استفهام و مبنی‌اند.

تذکر: «مَنْ، ما و متی» هم می‌توانند جزء اسماء شرط باشند و هم جزء اسماء

استفهام و برای تشخیص این دو، باید به نوع کاربرد آنها در جمله نگاه کنیم.

تمرین

اسم‌های مبنی در جملات زیر را تعیین نمایید.

۱. ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا...﴾^۲

۲. ﴿إِنَّا لَنَعْبُدُ وَإِنَّا لَنَسْتَعِينُ﴾^۳

۳. ﴿... إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۴

۱. ترجمه: هر کس را یاری کنی، او را یاری می‌کنم.

۲. آل عمران، آیه ۱۹۳.

۳. حمد، آیه ۵.

۴. مائده، آیه ۲۴.

کلمات مبنی (۲)

با برخی از کلمات مبنی در درس قبل آشنا شدیم. بقیه کلمات مبنی عبارتند از:

اسماء موصوله: تمام اسماء موصول مبنی‌اند

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «دَفِنَ الَّذِي مَاتَ» کسی که مُرد، دفن شده.

۲. «دَفَنْتُ الَّذِي مَاتَ» کسی را که مُرد، دفن کردم.

۳. «سَلَّمْتُ عَلَى الَّذِي مَاتَ أَبُوهُ» بر کسی که پدرش مُرد، سلام کردم.

در سه جمله بالا، شخصی به وسیله توضیحی که درباره او داده شده، معین شده

است و مخاطب نیز خبر دارد که چه کسی مُرده است. ازاین‌رو، از موصول «الَّذِي»

استفاده شده است. این موصول در مثال ۱، نائب فاعل؛ و در مثال ۲، مفعول به و در

مثال ۳، مجرور به حرف جر است، ولی تغییری در اعراب آن مشاهده نمی‌شود.

اسم‌هایی مانند: الَّذِي، الَّتِي و ... به معنای «کسی که» یا «چیزی که» از اسماء موصول

بوده و مبنی‌اند. اسم موصول در جایی استفاده می‌شود که بخواهیم شخص یا چیزی را

به وسیله توضیحی (که مخاطب نیز از آن با خبر است) تعیین کنیم.

تبصره: موصولات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول، موصولاتی هستند که برای مفرد، مثنی، جمع (مذکر یا مؤنث) صیغه‌های

خاصی دارند و دسته دوم، موصولاتی هستند که برای موارد مختلف به یک صورت

به کار می‌روند.

مهم‌ترین موصولات دسته اول عبارتند از:

مذکر	مفرد	مثنی	جمع
مؤنث	الَّذِي	الَّذَانِ	الَّذِينَ
	الَّتِي	اللَّتانِ	اللَّاتِي

مهم‌ترین موصولات دسته دوم عبارتند از: «مَنْ» و «مَا» که هر دو برای مفرد، مثنی، جمع (مذکر یا مؤنث) به یک صورت به کار می‌روند. «مَنْ» بیشتر برای افراد عاقل و «مَا» بیشتر برای افراد غیرعاقل استفاده می‌شود.

مانند: ﴿...وَأَمَّا هُنْتُكُمْ أَلَيْسَ أَرْضَعْتَكُمْ...﴾

﴿...وَلَهُ أَتَلَّمْ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾

افعال ماضی و امر (صیغه‌های مرسوم به امر معلوم مخاطب) و فعل مضارع صیغه‌های ۶ و ۱۲ مانند (ضَرَبَ، إِضْرِبْ، يَضْرِبُ) مبنی‌اند.

تمام حروف مانند «الِ»، «فِي»، «مِنْ» مبنی‌اند.

تبصره: بیشتر علامت‌های بناء عبارتند از: «سكون، فتح، كسر، ضم» و مثال‌های آنها به ترتیب عبارتند از: «مَنْ، أَنْتَ و أَنْتِ، حَيْثُ».

تذکره: هرگاه کلمات مبنی، نقشی مانند فاعل یا مفعول به یا... در جمله داشته باشند، اعراب فاعل یا مفعول یا هر نقش دیگر به محل این کلمات داده می‌شود.

برای مثال: در «جاء هذا» می‌گوییم: «هذا» اسم اشاره، ر فاعل و محلاً مرفوع است. معنای اعراب محلی این است که اگر به جای این کلمه مبنی، کلمه معرب قرار گیرد، حتماً همان اعراب را به خود خواهد گرفت؛ به عبارت دیگر: در مثال «جاء هذا»، «هذا» در محل یک کلمه مرفوع قرار گرفته است.

تمرین

در عبارات زیر کلمات معرب و مبنی و نیز علامت اعراب و بناء را معین کنید.

۱. نساء، آیه ۲۳، ترجمه: «مادران شما آنان که شما را شیر دادند».

۲. آل عمران، آیه ۸۳، ترجمه: «کسانی که در آسمانها و زمین هستند تسلیم اوینده».

۱. ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا...﴾
۲. ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ...﴾
۳. ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾
۴. ﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾



-
۱. نمل، آیه ۸۹
 ۲. یونس، آیه ۴۸
 ۳. یس، آیه ۶۳
 ۴. موسی، آیه ۷۹

جمله (۱)

به این مثال‌ها توجه کنید:

(علی - کتاب - پایه میز)

مثال‌های مذکور هر کدام مفهومی را در ذهن ما ایجاد می‌کند، ولی هیچ‌کدام نمی‌توانند مطلبی را اثبات یا نفی کنند یا خواسته‌ای را به ما اعلام کنند؛ به همین دلیل است که اگر گوینده‌ای فقط کلمه «علی» را بگوید و ساکت شود، مخاطبان منتظر ادامه سخن گوینده خواهند بود.

عباراتی مانند: «علی رفت - نوشتم - پایه میز شکست - بزن» هر کدام متضمن اثبات مطلبی هستند؛ اگر چه نقاط مبهمی دارند؛ (مثل: کجا رفت؟ چرا رفت؟ چه زمانی رفت؟ و...).

در مثال اول، رفتن برای علی اثبات شده و در مثال دوم، نوشتن را برای خود اثبات کرده‌ایم و در مثال سوم، شکستن را برای پایه میز و هم‌چنین در عبارت «بزن»، خواسته‌ای از متکلم به مخاطب اعلام شده است و آن وقوع زدن از مخاطب است. این گونه عبارات را که دربردارنده بیان یک مطلب هستند، «جمله» گویند.

بیان چند مطلب در جمله

همان‌طور که گفتیم، در هریک از جملات، چیزی به چیز دیگر نسبت داده شده است. در مثال‌های بالا، «رفتن» به «علی» نسبت داده شده است. در اصطلاح، «رفتن»، «مستند» و «علی»، «مستدالیه» است و ... در مثال «بزن»، «زدن» به «تو» نسبت داده شده که «بزن»، «مستند» و «تو»، «مستدالیه» است.

تکته: مستند و مستدالیه را «ارکان جمله» نیز می‌نامند.

تقسیم جمله: در علم نحو، جمله را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. جمله اسمیه

۲. جمله فعلیه

به جملاتی که «اولین رکن» آنها فعل باشد، جملات فعلیه گویند^۱ و به جملاتی که اولین رکن آنها اسم باشد، جمله اسمیه می‌گویند؛ برای مثال، عبارت «ضرب الله مثلاً» جمله فعلیه است، زیرا اولین رکن آن (مسند) فعل است. به بیان روشن‌تر، در عبارت مذکور «مثال زدن» به «خدا» نسبت داده شده است؛ پس فعل «ضرب»، مسند و کلمه «الله» مسندالیه است؛ چون «اولین رکن» آن فعل است، جمله فعلیه خواهد بود.

و عبارت «اللَّهُ أَصْعَدُ»^۲ جمله اسمیه است، زیرا در این جمله،

«پی‌نیازبودن» به «خدا» نسبت داده شده است و از این رو، «الله» مسندالیه و «الصَّعَدُ» مسند است و «اولین رکن» اسم است.

نتیجه: در تشخیص جملات اسمیه و فعلیه، ملاک، فعل یا اسم بودن اولین رکن است و مقدم شدن اسم‌هایی که رکن نیستند یا مقدم شدن حروف، تأثیری در بحث ندارند.

پس عبارت «إِنَّا لَنَعْبُدُ...» جمله فعلیه و عبارت «...أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...» جمله اسمیه خواهد بود.

تمرین

۱. در عبارات زیر کدام یک جمله‌اند؟

الف) «... رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۳

ب) «... أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ...»^۴

ج) «... رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»

د) «... وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ...»^۵

۱. منظور از رکن، مسند یا مسندالیه است (همان‌طور که در صفحه قبل نیز بیان کردیم).

۲. اخلاص، آیه ۲.

۳. السموات: آسمان‌ها.

۴. لم یسیروا: سیر نکردند.

۲. در عبارات زیر، ضمن تعیین مسند و مستدالیه نوع جمله را مشخص کنید:

الف) ﴿...وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۱

ب) ﴿...لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ...﴾^۲

ج) ﴿...وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

د) ﴿...إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي...﴾^۴

۱. مثل: نظیر، شبیه - کلمه عینه: سخن زشت.

۲. البينات: دلیل‌ها (عنکبوت، آیه ۳۹).

۳. لنکفرن: حتماً می‌زداییم - عنهم: از آنها - سیئات: کارهای زشت (عنکبوت، آیه ۱۷).

۴. كذلك: این چنین - نجزی: پاداش می‌دهیم - المحسنین: نیکوکاران (انعام، آیه ۸۴).

۵. انما: همانا - عند: نزد (عراف، آیه ۱۸۷).

بخش اول:

ارکان

ما در این بخش، جهت سهولت در امر یادگیری، اقسام جمله‌های اسمیه و فعلیه را به ساده و غیرساده نام‌گذاری کرده‌ایم. ترتیب قرار گرفتن مباحث این بخش، چنین است:

- جملات فعلیه ساده؛
- جملات اسمیه ساده؛
- جملات اسمیه غیرساده؛
- جملات فعلیه غیرساده.

جملات فعلیه ساده

همان‌طور که گذشت، جملات فعلیه جملاتی هستند که اولین رکن آنها فعل است. حال برای روشن شدن مفهوم جملات فعلیه ساده، به مثال‌های زیر دقت کنید:

۱. «لعب الولد؛ بچه، بازی کرده»

۲. «فُتِحَ الباب؛ در باز شد»

در مثال ۱، «لعب» مستند و «الولد» مستندالیه است و با همین دو کلمه، معنای مفید جمله تشکیل شده است. در مثال ۲ نیز «فُتِحَ» مستند و «الباب» مستندالیه است و همین دو رکن، معنای مفیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند.

به جملاتی مانند او ۲ که معنای مفید جمله با فعل (مستند) و مستندالیه آن تکمیل می‌شود و نیازی به جزء دیگری ندارد، جملات فعلیه ساده می‌گوییم و این افعال را افعال تام می‌نامیم.^۱

حال با توجه به این که افعال، برخی معلوم و برخی مجهولند، به بررسی ساختار جملات فعلیه ساده می‌پردازیم.

الف) مستندالیه افعال معلوم در جملات فعلیه ساده را قاعِل گویند. در مثال «۱» «لعب» فعل معلوم است که به «الولد» نسبت داده شده است. از این‌رو، «الولد» مستندالیه فعل تام «لعب» و قاعِل است.

۱. در آینده، با جملاتی آشنا می‌شویم که در آنها معنای مفید جمله با فعل و مستندالیه آن کامل نشده و نیازمند جزء دیگری است. به این‌گونه جملات، فعلیه غیرساده می‌گویند و افعال مربوط به آنها را افعال ناقصه می‌نامند.

الولد	لعب
↓	↓
فاعل	فعل
↓	↓
(مستألیه)	(مستند)

ب) مستألیه افعال مجهول در جملات فعلیه ساده را نائب فاعل گویند. در مثال
 «۲» مستألیه فعل «فَتَحَ» که مجهول است، کلمه «الباب» است. از این رو، به آن نائب
 فاعل می‌گوییم.

الباب	فَتَحَ
↓	↓
مستألیه	مستند
نائب فاعل	فعل مجهول

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الجملة قول مؤلف من مستند و مستألیه، و الجملة الفعلیه ما تألفت من الفعل و الفاعل أو
 الفعل و نائب الفاعل. (جامع الدروس العربیه، ج ۳، ص ۲۸۶).

احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۱)

احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل

۱. فاعل و نائب فاعل همیشه مرفوعند و عامل رفع آنها، فعل است.

۲. فاعل و نائب فاعل هرگز بر فعل خود مقدم نمی‌شوند.

باید توجه داشت که در علم نحو، علاوه بر معنا، رعایت شرایط لفظی نیز برای ترکیب کلمات لازم است. در مثال «الصدق یهدی الی البر» گرچه «الصدق» در معنا فاعل است، ولی به دلیل تقدم آن بر «یهدی»، فاعل نیست. زیرا تقدم فاعل بر فعل ممنوع است، پس ضمیر مستتر «یهدی» فاعل فعل است.

۳. به جمله‌های زیر توجه کنید:

الف) «لعب الولد» بچه، بازی کرد

ب) «احترم المعلم» به معلم احترام می‌گذارم

ج) «النساء سافرن» زنان مسافرت کردند

چه فرقی بین فاعل‌های جملات بالا می‌بینید؟

در مثال الف، فاعل، «الولد» است که اسم ظاهر است.

و در مثال «ب» و «ج»، فاعل، ضمیر است و در عین حال ضمیر در «احترم» مستتر

(انا) و در «سافرن»، ضمیر بارز (ن) است.

حال با توجه به مطالب بالا به حکم مورد نظر توجه کنید:

در صورتی که فاعل اسم ظاهر باشد، فعل آن خالی از هرگونه ضمیری (مستتر یا

بارز) خواهد بود. بنابراین، در مثال «ذَهَبَ الابن»؛ «الابن» اسم ظاهر و فاعل است و «ذهب» خالی از ضمیر است؛ در این حکم و هم چنین در مورد اقسام بالا هیچ فرقی بین فاعل و نائب فاعل نیست. به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. فُتِحَ الْبَابُ

۲. الزَّهْرَةُ قُطِفَتْ

۳. الْكُفَّارُ قُتِلُوا

در مثال «الف»، «الباب» نائب فاعل و اسم ظاهر و «فُتِحَ» خالی از ضمیر است و در مثال «ب» و «ج»، نائب فاعل به ترتیب «هی» مستتر و «واو» ضمیر بارز است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

و جَرَدَ الْفَعْلُ مِنْ عَلَامَةِ التَّنْبِيهِ وَالْجَمْعِ إِذَا أُشِيدَ لِأَتَيْنِ أَوْ جَمْعٍ نَحْوُ: فَازَ الشَّهِيدَانِ وَ فَازَ الشَّهَدَاءُ، فَلَا يُقَالُ «فَازَا الشَّهِيدَانِ» وَلَا «فَازُوا الشَّهَدَاءُ»، (اشمونی، حاشیة الصَّحَاب، ج ۲، ص ۴۶، با تصرف).

تمرین

فاعل و نائب فاعل را در عبارات شریفه زیر مشخص کنید و از نظر اسم ظاهر یا ضمیر، بررسی کنید.

﴿بَرَزَ كَرِيحًا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ...﴾^۱

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً

﴿فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾^۲

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۳

۱. مریم، آیه ۷.

۲. الحاقة، آیه ۱۳ - ۱۵.

۳. نوره، آیه ۱۰۳.

احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۲)

اگر به برخی از صیغه‌های افعال، علامتی به نام علامت تانیث ملحق شود، این علامت نشانگر مؤنث بودن فاعل فعل است.

قبل از بیان حکم الحاق علامت تانیث به فعل، به مقدمه‌ای در رابطه با اقسام مؤنث توجه کنید:
اقسام مؤنث: مؤنث‌ها دو قسمند:

۱. مؤنث حقیقی

۲. مؤنث مجازی

تعریف مؤنث حقیقی

مؤنث حقیقی، لفظی است که بر فرد مؤنث واقعی دلالت دارد. (در مقابل آن، فرد مذکری وجود دارد)؛ مانند: «مرأه».

تعریف مؤنث مجازی

مؤنث مجازی، لفظی که بر فرد مؤنث واقعی دلالت ندارد، بلکه چون در زبان عربی با آن کلمه، معامله مؤنث شده است (مثل این‌که ضمیر مؤنث به آن برگردانده‌اند) به آن مؤنث گفته‌اند؛ مانند: «السَّعَاء» که واقعاً بر فرد مؤنث دلالت ندارد، ولی چون عرب ضمیر مؤنث به آن برمی‌گرداند، حکم مؤنث به آن داده‌اند؛ مثل: ﴿... أَلَسَاءٌ أَنْشَقَّتْ﴾^۱

۱. انشفاق، آیه ۱.

حال به حکم مربوط به این در نوع مؤنث توجه کنید:

الف) در صورتی که فاعل مؤنث حقیقی باشد، لازم است که به فعل علامت تانیث ملحق شود.

ب) در صورتی که فاعل مؤنث مجازی باشد، جایز است که به فعل علامت تانیث ملحق شود.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

كَتَبَتْ فَاطِمَةُ - طَلَعَ الشَّمْسُ - طَلَعَتِ الشَّمْسُ

تبصره: منظور در این حکم، فاعلی است که به صورت اسم ظاهر آمده باشد، در غیر این صورت اگر که فاعل ضمیر مؤنث باشد، باید به فعل علامت تانیث ملحق شود و فرقی بین انواع مؤنث‌ها نیست؛ مانند: «الشَّمْسُ طَلَعَتْ» یا «فَاطِمَةُ كَتَبَتْ».

حکم الحاق علامت تانیث به فعل، برای فاعل مؤنث و نائب فاعل مؤنث، یکسان است؛ مانند:

نُصِرَتْ فَاطِمَةُ

التَّفَاحَةُ أَكَلَتْ

حُمِلَتِ الْأَرْضُ

مُحِلَّ الْأَرْضِ

تمرین

۱. در عبارات زیر، جملات را تعیین کرده، نقش کلمات یا عباراتی را که در زیر آنها خط کشیده شده مشخص کنید.

الف) ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱

۱. إذا ذکر الله: هنگامی که خدا یاد کرده می‌شود - وجِلَتْ: می‌ترسد؛ «ذکر» و «وجلت» هر دو ماضی‌اند، ولی در جمله شرطیه معنای آینده یافته‌اند (انفال، آیه ۲).

إِذَا تُلِيَتْ: هنگامی که خوانده شود - زَادَتْهُمْ إِيمَانًا: ایمان آنها را زیاد می‌کند. يَتَوَكَّلُونَ: توکل می‌کنند.

ب) ﴿إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ﴾^۱

ج) ﴿لَا أُعْبِدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾.

د) ﴿...وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...﴾.^۲

هـ) ﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾.^۳

و) ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ...﴾.^۴

۲. در عبارات بالا، افعالی را که علامت تانیث دارند، تعیین کنید و بنویسید که آیا إلحاق آن لازم است یا جایز و دلیل آن چیست؟

۱. تمسکم: برسد به شما - حسنه: چیز ارزشمندی که باعث شادی می‌شود - تسوءهم: ناراحت می‌کند آنها را (ال عمران، آیه ۱۲۰)

۲. لا أعبد: نمی‌پرستم (کافرون، آیه ۲)

۳. لتنظر: باید نگاه کند. «لام» در «لتنظر» لام امر است که چون قبل از آن «واو» آمده، ساکن شده است. (حشر، آیه ۱۸) قدئت: از قبل فرستاد.

لقد ال + غده: برای فردا.

۴. نبأ: آیه ۱۹.

۵. حاقه، آیه ۱۴.

جملات اسمیه ساده (۱)

قبل از ورود به بحث، مقصود از «جملات اسمیه ساده» را با عبارات زیر توضیح می‌دهیم:

۱. علی کاتب

۲. ما علی کاتب

در عبارت اول، «کاتب بودن» به «علی» نسبت داده شده است و بنابراین «کاتب»، «مسند» و «علی»، «مسندالیه» است؛ در این جمله هیچ عاملی ذکر نشده است.^۱
در جمله‌های دوم نیز «علی» و «کاتب» به ترتیب «مسندالیه» و «مسند» هستند و اگرچه در آن اداتی چون «ما» وجود دارد، ولی چون اعراب کلمات با آمدن آن تغییر نکرده به آن عامل نمی‌گویند. بنابراین جمله «۲» نیز جمله اسمیه است که عاملی در آن وجود ندارد. این گونه جملات را جملات اسمیه ساده می‌گوییم.

حال با توجه به توضیح بالا می‌گوییم:

در این گونه جملات اسمیه که عاملی بر سر آنها وجود ندارد، «مسندالیه» را «مبند» و «مسند» را «خبر» گویند.

انقسام خبر

سه نوع خبر در جملات اسمیه وجود دارد:

۱. عامل به معنای عمل‌کننده شما در صرف یا برخی از آنها مانند «لم» و «لما» آشنا شدید و در علم نحو نیز با ادوات دیگر و کیفیت عمل آنها آشنا خواهید شد. در عبارت (علی کاتب) فقط «مسند» و «مسندالیه» وجود دارد و هیچ چیز به عنوان عامل ذکر نشده است.

اول: مفرد^۱

دوم: جمله

سوم: شبه جمله

توضیح خبر مفرد و جمله:

به مثال‌های زیر نگاه کنید:

۱. الله احدٌ، محمداً ﷺ رسولنا، اماننا علي

۲. الله يشهد، انت تعلم نفسي، علي حبه سعادة

با دقت در جملات گروه ۱ و ۲، متوجه می‌شویم که در گروه ۱، «مسند» غیر جمله است؛ زیرا معنای مفیدی را نمی‌رساند (احدٌ، رسولنا، اماننا علي)، اما در گروه دوم، مسندها جمله‌اند؛ یعنی به تنهایی مطلب مفیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند؛ مثلاً «يشهد» به معنای «خدا شهادت می‌دهد» است که به تنهایی یک جمله محسوب می‌شود (هم‌چنین تعلم نفسي،^۲ حبه سعادة^۳)، خبر در جملات گروه ۱ و جملاتی مانند آن مفرد است و در جملات گروه ۲ و جملاتی مانند آن، جمله است.

یک نکته: که در جملات گروه ۲، گوینده به وسیله جمله، مطلبی را به مبتدا نسبت می‌دهد چون لازم است بین جمله (خبر) و مبتدا ارتباطی وجود داشته باشد، در غیر این صورت عبارت گوینده معنای درستی نخواهد داشت.

برای مثال، عبارتی چون «زیده الشمس طالعة» به دلیل آن که رابطه در جمله خبر (الشمس طالعة) وجود ندارد، جمله غلط بوده و معنای قابل فهمی ندارد.

در بیشتر این گونه جملات، ارتباط دهنده خبر به مبتدا ضمیری است که در جمله خبر وجود و از جهت معنا مطابق با مبتدا است. در مثال‌های گروه ۲ در جمله اول، ضمیر «هو» که در «يشهد» مستتر است و در جمله دوم، ضمیر «انت» که در «تعلم» مستتر است و در جمله سوم، ضمیر «ه» که در «حبه» وجود دارد، مطابق با مبتدا بوده و ارتباط دهنده خبر به مبتداست.

۱. مفرد در معانی مختلفی به کار رفته است، اما در این جا منظور از مفرد، خبری است که جمله یا شبه جمله نباشد.

۲. به معنای «تو می‌شناسی مرا».

۳. به معنای «دوست داشتن او سعادت است».

تمرین

در عبارات شریفه زیر، خبر مفرد است یا جمله؟ رابط در خبر جمله را مشخص کنید:

۱. ﴿بَقِيتُ اللَّهُ حَمْرًا لَّكُمْ...﴾^۱
۲. ﴿قُلِ اللَّهُ يُخَيِّبُكُمْ ثُمَّ يُعِيبُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْفِتْنَةِ...﴾^۲
۳. ﴿نَحْنُ أَوْلَىٰ أَوْكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾^۳
۴. ﴿... هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۴
۵. المنافق قوله جميل و فعله الداء الدخيل.^۵

۱. هود، آیه ۸۶

۲. جاثیه، آیه ۲۶

۳. فصلت، آیه ۴۱

۴. زخرف، آیه ۶۲

۵. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة ج ۱۰، ص ۱۵۱

جملات اسمیه ساده (۲)

توضیح قسم سوّم خبر (شبه جمله):

تاکنون با دو قسم از انواع خبر (مفرد، جمله) آشنا شدید. قسم سوّم خبر، «شبه جمله» است؛ مانند: «علي في الدار». در این گونه جملات، جزئی از جمله حذف شده است و آن، کلمه‌ای است که بر «وجود داشتن» یا «استقرار» دلالت دارد؛ این کلمه ممکن است فعل یا اسم باشد.
خلاصه آن‌که:

۱. در امثال «علي في الدار»، جزئی مانند «استقر» یا «كان» حذف شده است؛ می‌توان این جزء را قبل از «في الدار» فرض کرد.
 ۲. این جزء محذوف، حتماً بر «وجود داشتن» دلالت دارد. به همین جهت به فعل «استقر» و مانند آن افعال عموم گویند، زیرا اصل «وجود داشتن» را می‌رساند.^۱
- مثال‌هایی مانند: «علي في الدار» و «قَلَمُكَ عِنْدِي» (قلم تو نزد من است) دارای خبری هستند که به آنها «شبه جمله» گفته می‌شود^۲ که به دو نوع تقسیم می‌شوند:

نوع اول: جار و مجرور

تعدادی از حروف جر عبارتند از: «مِنْ، فِي، عَلَى، إِلَى، لِه، بِ، عَنْ».

۱. در مقابل این افعال، افعالی‌اند که نوع خاصی از وجود را می‌رسانند؛ مانند: خوابیدن و خوردن که به آنها افعال مخصوص گفته می‌شود.

۲. دلیل این نام‌گذاری این است که جار و مجرور و ظرف با فعلی که در تقدیر است (مستقر) معنای یک جمله را می‌رساند.

این حروف وقتی بر سر کلمه‌ای داخل شوند، آن کلمه مجرور می‌شود؛ مانند: «عَلَى النَّاسِ مِنَ الْمَدْرَسَةِ، بِسْمِ اللَّهِ، إِلَى اللَّهِ»
نوع دوم: ظرف
اسم‌هایی که بر زمان یا مکان دلالت دارند؛ مانند: «عند» در عندك = نزد تو؛ «يوم» در يوم الجمعة = روز جمعه.

تمرین

در عبارت زیر خبر شبه جمله را مشخص کنید:

۱. ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا نَدْعُونَ إِلَيْهِ فِي إِذْ أَيْنَا وَقَرْ...﴾^۱
۲. ﴿... وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ...﴾^۲
۳. قدر الرجل على قدر همته.^۳
۴. العزُّ مع البأس، الذلُّ مع الطمع.^۴

۱. فصلت، آیه ۵.

۲. شوری، آیه ۲۲.

۳. نهج البلاغة، الحکمة، ص ۲۷.

۴. غرر الحکم، ص ۱۹.

احکام مبتدا و خبر

برخی از احکام مبتدا و خبر

مبتدا و خبر احکامی دارند که در این جا به مواردی از آن اشاره می شود.

۱. مبتدا و خبر هر دو مرفوعند و برای این رفع، به هیچ عامل لفظی در جمله نیاز ندارند.

۲. در بیشتر موارد، مبتدا بر خبر مقدم می شود، ولی گاهی نیز مؤخر می شود. به مثال زیر دقت کنید: «في الدار صاحبها» در اتاق صاحب آن وجود دارد.

در این مثال، «في الدار» مسند و «صاحبها» مسندالیه است. از این رو، به ترتیب، اولی خبر و دومی مبتداست. (دقت کنید که چگونه «في الدار» را مسند گرفته ایم نه مسندالیه؟)

بنابراین در این مثال، خبر بر مبتدا مقدم شده است، زیرا باید مرجع ضمیر، بر خود ضمیر مقدم باشد.

مثال دیگر: «حاضر سعيد؛ سعيد حاضر است». در این مثال، «حاضر» مسند و «سعيد» مسندالیه است و به ترتیب، اولی خبر و دومی مبتداست و خبر بر مبتدا مقدم شده است. ۳. در بسیاری از موارد، مبتدا معرفه و خبر نكرة است. معرفه کلمه ای است که بر فرد مشخص و معینی دلالت می کند؛ مانند: علی، الرجل

در مثال اول، علی نام شخص معینی است و در مثال دوم، «الرجل» به کمک «ال» بر فرد خاصی دلالت دارد.

به مثال‌های زیر دقت کنید:

۱. «رَجُلٌ أَكَلَ الْخَبِرَ» مردی نان خورده»

۲. «امْرَأَةٌ ذَهَبَتْ زَنَى رَفَتْ»

در این دو مثال، مبتدا نکره است، ولی با تأمل درمی‌یابیم که این‌گونه جملات فایده‌ای در گفت‌وگو ندارید؛ یعنی مردم از چیزهایی خبر می‌دهند که فایده‌ای برای مخاطب خود داشته باشد، درحالی‌که جملاتی چون «مردی نان خورده» فایده‌ای برای مخاطب ندارد و به عبارت روشن‌تر، نان خوردن یک مرد نامعلوم، ارزش خبر دادن ندارد. از این رو، اگر مبتدا نکره باشد (بر فرد نامعینی دلالت کند) باید به‌گونه‌ای در جمله واقع شود که خبر دادن از آن فایده داشته باشد؛ مانند: «رَجُلٌ صَانِعٌ أَكَلَ الْخَبِرَ» مرد روزه‌دار نان خورده.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

المبتدأ اسمٌ مرفوعٌ في أولِ جملته غالباً، مجردٌ من العوامل اللفظية محكومٌ عليه بامرٍ والخبرُ هو اللفظُ الذي يكملُ المعنى مع المبتدأ. (النحو الواسع، ج ۱، ص ۴۰۱، با تصرف).

تمرین

در جملات زیر ارکان را پیدا کرده و نقش و اعراب آنها را بنویسید.^۱

نمونه:

اولئك	في	جناتٍ	مكرمون ^۲
↓			↓
مسندالیه			مسند

مبتدا و محلاً مرفوع خبر و لفظاً مرفوع

۱. ﴿... فَأَلَّهُ خَمْرٌ حَنِيفًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۳

۱. به خبرهایی که به صورت جمله یا شبه جمله اند اعراب محلی بدهید، زیرا آنها نمی‌توانند اعراب بگیرند.

۲. «جنات» جمع «جنة»؛ باغ‌ها - مكرم: محترم (معارف، ص ۳۵).

۳. «خبر»: بهتر - حَنِيفًا: حنفاً کننده - أَرْحَمُ: مهربانترین - راحم: مهربان (بوسطن، آیه ۶۲).

۲. ﴿... نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...﴾

۳. ﴿... لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ...﴾

۴. ﴿... قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۖ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ...﴾

۵. ﴿... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ...﴾

۶. ﴿... هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ...﴾

تمرین‌های عامه (۱)

۱. در آیه شریفه، کلمات معرب و مبنی و علامت‌های اعراب و بناء هر کدام را مشخص کنید. ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾

۲. واژه‌های زیر را از حالت رفع به حالت نصب و جر درآورید.

کتابُ - السَّاجِدُونَ - الْمُسْلِمَاتُ
امراتان - الْحَجَّ

۳. اسم‌های مذکر و مؤنث را مشخص کرده، نوع تانیث (حقیقی - مجازی، لفظی - معنوی) مؤنث‌ها را بنویسید.

«خَالِدٌ - عَذْرَاءٌ - جَارٌ - بَيْتٌ - عُزْرَةٌ - بَحْرٌ - سُقْدِي - بَقَرَةٌ»

۴. در جملات زیر، انواع خبر را مشخص کنید (مفرد، جمله، شبه جمله)

امیرالمؤمنین علیه السلام: «الْمُتَّقُونَ أَنفُسَهُمْ قَانِعَةٌ وَشَهَوَاتُهُمْ مَّيْنَةٌ وَوُجُوهُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ»^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرَوطِهِمْ»^۲

۱. نزول: به تدریج نازل کرد. الذکر: مقصود قرآن کریم است (حجری، آیه ۹).

۲. الأسماء: جمع اسم - الحسنی: نیکوتر (حشر، آیه ۲۲).

۳. بدء: آغاز کرد. الخلق: آفرینش (یونس، آیه ۳۳).

۴. اعراف، آیه ۵۴.

۵. لبس: استیاء (ق، آیه ۱۵).

۶. قروالحکم، ص ۸۳.

۷. میزانالحکمة، ج ۱، ص ۱۰۱.

امیر المؤمنین علیه السلام: «الاعجاب بمنع الازدياد»^۱

۵. نائب فاعل ها را مشخص کنید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ما أودى أحدٌ مثل ما أذيت في الله»^۲

۶. در جای خالی «مبتدا یا خبر» آن را بنویسید.

الكتابُ

حاضرٌ

سعيدٌ

در مکان خالی «فاعل یا نائب فاعل» مناسب قرار دهید:

شربٌ

كتبٌ

الدرس

«وَإِذَا قُرِئَ» فَأَمْتَمِعُوا لَهُ...^۳

صلی

في المسجد

۸. متن زیر را حرکت گذاری کنید.

في محمد صلی الله علیه و آله

توفي أبوه و هو في بطن أمه ثم ماتت أمه و هو صبي فتكفله جدّه (عبدالمطلب) و هكذا نشأ يتيماً.

و عاش محمد في مكة، في كنف جدّه العظيم و عاني الكثير من مرارة اليتيم.
ولما أصبح شاباً عرف أهل مكة فضله و أمانته و اشتهر بلقب الصادق الأمين فكانوا
يودعون أموالهم لديه.

كان يحب الفقراء و المساكين..... يدافع عنهم و يتناول الطعام معهم يصغي لهمو مهم
و يسعى في حل مشاكلهم...

۱. غرر الحکم، ص ۲۳.

۲. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۸۸

۳. اعراف، آیه ۲۰۴.

جملات اسمیه غیر ساده: حروف مشبیه بالفعل (۱)

در بحث قبل گذشت که جملات اسمیه‌ای که در ابتدای آنها عاملی ذکر نشده «جملات اسمیه ساده» می‌نامیم. در این بحث و بحث بعد با جملات اسمیه‌ای آشنا می‌شویم که پیش از آنها عاملی وجود دارد. این جملات اسمیه را «جملات اسمیه غیر ساده» می‌نامیم. روشن است که در این گونه جملات، مستدلّیه و مسند، مبتدا و خبر نیستند، زیرا شرط وجود مبتدا و خبر در جملات، نبودن عامل لفظی در جملات اسمیه است. به عبارات زیر دقت کنید:

۱. «الصَّمْتُ حَسَنٌ؛ سکوت نیکو است»

۲. «إِنَّ الصَّمْتَ حَسَنٌ؛ همانا سکوت نیکو است»

در عبارات‌های بالا، جمله «۱» یک جمله اسمیه ساده است، «الصمت» مستدلّیه و «حسن» مسند است و به ترتیب، مبتدا و خبر.

اما در جمله «۲»، اگر چه مستدلّیه و مسند همان «الصمت» و «حسن» است، ولی عامل «ان» بر سر آنها وارده شده است و به همین دلیل، «الصمت» دیگر مرفوع نیست، بلکه منصوب است و در اصطلاح، دیگر به آن مبتدا گفته نمی‌شود. حال به دو عبارت دیگر توجه کنید:

۱. «التَّلْمِیْذُ نَاجِحٌ؛ دانش آموز پیروز است».

۲. «كُلُّ التَّلْمِیْذِ نَاجِحٌ؛ امید است که دانش آموز پیروز شود».

در عبارت اول: «التلمیذ» و «ناجح» به ترتیب، مستدلّیه و مسند و هم چنین به

ترتیب، مبتدا و خبرند، اما در جمله دوم، اگر چه مستدالیه و مستند همان کلمات «التلمیذ» و «ناجح» هستند، ولی به دلیل قرار گرفتن عامل «لعل» پیش از آنها، مبتدا و خبر نیستند.

مثال‌های دو گروه را با هم مقایسه کنید. چه شباهت‌هایی بین آنها می‌بینید؟ عبارت‌های «ب» از هر دو گروه، جملات مثبتی هستند که اعراب مستدالیه آنها منصوب و اعراب مستند آنها مرفوع است. انّ، أنّ، لکنّ، کأنّ، لیت و لعلّ همگی در جملات اسمیه به مستدالیه خود نصب و به مستند خود رفع می‌دهند و در اصطلاح، مستدالیه آنها را اسم آنها و مستند آنها را خبر آنها می‌نامند. به این حروف، حروف مشبّهة بالفعل می‌گویند.

بنابراین در عبارت‌های مذکور، بیان نقش کلمات به شکل زیر است:

انّ الصمت	حسن	لعلّ	الاستبداد	زائل
↓	↓		↓	↓
مستدالیه	مستند		مستدالیه	مستند
اسم انّ	خبر انّ		اسم لعلّ	خبر لعلّ

کلماتی که بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند و نام و اعراب آنها را تغییر می‌دهند، نواسخ نامیده می‌شوند. بنابراین «انّ» و دیگر حروف مذکور در متن را نواسخ می‌گویند. دلیل این نام‌گذاری آن است که اینها نسخ یا تغییر ایجاد می‌کنند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الأحرف المشبّهة بالفعل ستة: «انّ، أنّ، کأنّ، لکنّ، لیت و لعلّ».

و هي تدخل على المبتدأ والخبر، تنصب المبتدأ و يُسَمَّى اسمها و ترفع الخبر و یسمى خبرها نحو: «إنّ الله عادل».

فائدة: سَمَّيتُ هكذا لأنّها مبنية الاواخر على الفتح كالماضي مع بنائها على ثلاثة احرف فصاعداً و لوجود معنى الفعل في كل منها. (الرشيد شرتوني، مبادئ العربية، ج ۴، ص ۱۰۸).

حروف مشبهة بالفعل (۲)

معانی حروف مشبهة بالفعل

در این جا به بیان معانی حروف «مشبهه بالفعل» غیر از «آن» می پردازیم و بررسی «آن» را به کتاب دیگر (نحو ۲) موکول می کنیم.

۱. «آن»: برای تأکید و تقویت نسبت بین مسند و مستندالیه آورده می شود. بنابراین اگر مخاطب، کاتب بودن علی را انکار می کند و یا نسبت به آن شک دارد، از «آن» برای تأکید جمله استفاده می شود؛ یعنی «آن علیاً کاتب».

۲. لکن: این حرف در موقعی آورده می شود که جمله ماقبل نوعی توهّم را در مخاطب ایجاد می کند که «لکن» و ما بعد آن، این توهّم را برطرف می کنند.

برای توضیح مطلب به مثال زیر دقت کنید:

«غرق المسافرون لکن ولذک نجا»

عبارت بالا از دو جمله ساخته شده است:

اول: «غرق المسافرون» این جمله بدین معناست که همه مسافران غرق شدند. این جمله برای مخاطب ممکن است توهّمی ایجاد کند و آن این است که فرزندش هم غرق شده است. این توهّم را با جمله بعد برطرف می کند که: «ولذک نجا» یعنی «ولی فرزند شما نجات یافت».

۳. کأن: برای تشبیه مستندالیه به مسند آورده می شود؛ مانند:

۱. «ولذک» اسم «لکن» و «نجا» خبر آن است.

«كَانَ زَيْدٌ أَمْلَكَ؟» گویی زید پادشاه است.

«كَانَ زَيْدٌ عَبْدًا؟» گویی زید برده است.^۱

در مثال‌های بالا، زید به پادشاه و برده تشبیه شده است.

۴. لیت: برای بیان آرزو آورده می‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

«لَيْتَ الشَّابَّ يَعُوذُ؟» ای کاش جوانی بر می‌گشت.^۲

۵. لعل: بیشتر برای بیان امیدواری گوینده به حصول خبر برای مبتدا آورده می‌شود.^۳

بنابراین وقتی شخص امیدوار است که علی از سفرش بیاید می‌گوید:

«لَعَلَّ عَلِيًّا قَادِمٌ مِنْ سَفَرِهِ»^۴

احکام حروف مشبهة بالفعل

۱. همان‌طور که خبر مبتدا می‌توانست مفرد یا جمله یا شبه جمله باشد؛ خبر حروف

مشبهة بالفعل نیز می‌تواند هر یک از سه قسم بالا را داشته باشد.

۲. هر گاه بعد از حروف مشبهة بالفعل «ما» آورده شود؛ مانند: «أَتَمَّا اللَّهُ وَاحِدًا؟» همه

آنها غیر از «لیت» عمل لفظی خود را از دست می‌دهند. بنابراین:

الف) این حروف همراه با «ما» دیگر جزء نواسخ نیستند، غیر از لیت.

ب) جمله اسمیه با وجود آنها جمله اسمیه ساده خواهد بود و در نتیجه مستدالیه و

مستند به ترتیب مبتدا و خبر خواهند بود.

به مثال‌های زیر و نحوه ترکیب آنها دقت کنید:

الف) «أَتَمَّا	الله	واحدًا	ب) «كَانَ	زَيْدٌ	اسدًا
↓	↓	↓		↓	↓
مبتدا	خبر			مبتدا	خبر

۱. در این دو مثال «زید» اسم «كَانَ» و «مَلِكًا» و «عبدًا» خبر آن است.

۲. «الشَّابَّ» اسم «لَيْتَ» و «يَعُوذُ» خبر آن است. «يَعُوذُ» جمله تشکیل یافته از فعل و فاعل است که چون خبر «لَيْتَ» واقع شده محلاً مرفوع است. بنابراین «يَعُوذُ» علامت امرایی فعل است نه جمله.

۳. فرق آرزو با امید آرزو، میل داشتن به انجام کاری است که مورد علاقه شخص است. خواه تحقق آن کار ممکن باشد، مثل «لَيْتَ الْجَزَّ الْمَعْتَدِلُ» یا ممکن نباشد مثل: «لَيْتَ الشَّابَّ يَعُوذُ» اما امید، به معنای انتظار وقوع کاری است که مورد علاقه او است و باید تحقق آن ممکن باشد.

۴. «علیاء» اسم لعل و «قادم» خبر آن است.

نکات لازم:

۱. به حرف «ما» که مانع از عمل حروف مشبهة بالفعل شده است «مای» کافه گویند. (کافه یعنی بازدارنده).
۲. حروف مشبهة بالفعل همراه با «مای» کافه، نه تنها عمل خود را از دست می‌دهند، بلکه بعد از آمدن «ما» اختصاصی به جملات اسمیه نداشته و می‌توانند بر سر جملات فعلیه نیز داخل شوند؛ مانند: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمِنٍ بِاللَّهِ...»

تمرین

جملات زیر را بعد از تعیین مستند و مستثالیه ترکیب کنید: (در حد مطالب آموخته شده)

۱. ﴿... لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ...﴾^۱
۲. ﴿... وَلَئِنْ أَلَلَّ اللَّهُ فَنَلْهَمُ...﴾^۲
۳. ﴿... فَإِنْ لَهُ مَعِيشَةٌ ضَنْكًا...﴾^۳
۴. ﴿... يَنْلِيقَنَا بُرْدٌ...﴾^۴
۵. ﴿... لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ...﴾^۵
۶. ﴿... لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ...﴾^۶
۷. ﴿... إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ...﴾^۷
۸. ﴿... كَأَنَّمَا يَصْعَدُ...﴾^۸

۱. تذکر: به یاد آورد. درس گرفت (طه، آیه ۲۴).

۲. انقال، آیه ۱۷.

۳. معیشت: زندگی - ضنک: تنگ (طه، آیه ۱۲۴).

۴. برد: او را برگرداند (انعام، آیه ۲۷).

۵. یوسف، آیه ۴۶.

۶. الساعة: قیامت - قریب: نزدیک (شوری، آیه ۱۷).

۷. کهف، آیه ۱۱۰.

۸. انعام، آیه ۱۲۵.

جملات اسمیه غیر ساده: «ما و لا»ی شبیه لیس

جملات منفی (به وسیله «ما» و «لا» شبیه لیس)

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «زید قائماً زید ایستاده است».

۲. «ما زید قائماً زید ایستاده نیست».

در عبارت «۲» «ایستاده» بودن زید با «ما» نفی شده است و «ما» جزء تواسخ است و به آن، «شبیه لیس» می‌گویند؛ یعنی حرفی که مانند فعل لیس عمل می‌کند (لیس به اسم خود رفع و به خبر خود نصب می‌دهد).

«مای شبیه لیس» بر سر مبتدا و خبر آمده و مبتدا را «اسم» خود و خبر را «خبر» خود قرار می‌دهد. «مای شبیه لیس» به اسم خود رفع و به خبر خود نصب می‌دهد. به عبارت زیر توجه کنید:

«لا رجل قائماً؛ مردی ایستاده نیست».

«لا» در این عبارت، هم چون «ما» عمل کرده و شبیه لیس است و «رجل» اسم «لا» و «قائماً» خبر «لا» است.

احکام ما و لای شبیه لیس

۱. خبر «ما» و «لا» شبیه لیس، هرگز بر اسم خود مقلّم نمی‌شوند. بنابراین، عبارت «ما قائماً زید» درست نیست.

۲. «ما» در معرفه و نکره می‌تواند عمل کند ولی «لا» فقط در نکره عمل می‌کند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

«ما» تعمل في المعرفة و النكرة بخلاف «لا» فإنها لا تعمل إلّا في النكرة و يشترط في عملهما عدم تقدّم خبرهما على اسمهما. (الهداية في النحو، با تصرف).

تعرین

۱. مطالبی را که آموخته‌اید بر جملات زیر تطبیق کنید:

الف) ﴿... مَا هَذَا بَشَرًا...﴾^۱

ب) «لا شيء على الأرض باقيا»^۲

ج) ﴿... مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُنَّ...﴾^۳

د) «لا احد يموت»^۴

هـ) «ما الشمس في السماء»^۵

۲. در عبارت «۵» اگر به جای «ما» «لا» قرار گیرد، عبارت درست چه خواهد بود؟ چرا؟

۳. با کلمات «رجل، جمیل، الشمس» جملات منفی بسازید و در آنها از «ما» و «لا» عامله استفاده کنید.

۱. یوسف، آیه ۳۱.

۲. مجادله، آیه ۲.

جملات اسمیه غیر ساده: «لا»ی نفی جنس

جملات منفی (با «لا»ی نفی جنس)

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «لا رجل قائماً» یک مرد ایستاده نیست»
۲. «لا رجل قائم» هیچ مردی ایستاده نیست»

تحلیل معنوی دو عبارت بالا

به شباهت‌ها و تفاوت‌های معنوی این دو عبارت دقت کنید: هر دو جمله، منفی‌اند و متکلم نسبت بین مسند (قائم) و مسندالیه (رجل) را نفی کرده است. ولی جمله «۲» فقط یک معنا دارد و آن نفی از جنس «مرد» است که به تبع آن، همه افراد مرد نفی شده است و دلالت بر نفی عموم می‌کند؛ به همین جهت «لا رجل قائم» یا «رجل» درست نیست. اما در عبارت «لا رجل قائماً» از انتهای عبارت نفی کردن یک فرد، فهمیده می‌شود.

تحلیل اعرابی در دو عبارت بالا

با دقت در عبارت «۱» از رفع مسندالیه و نصب مسند درمی‌یابیم که «لا»ی مشبهة بلیس است و از این رو، «رجل» اسم آن و «قائماً» خبر آن است.
عبارت «۲» دارای «لای نفی جنس» است؛ مسندالیه (رجل) اسم آن و مسند (قائم) خبر آن است.

لای نفی جنس مانند «إِنَّ» عمل می‌کند؛ به اسم خود «نصب» و به خبر خود رفع می‌دهد.

در صورتی که اسم «لَا» نفی جنس، مانند «رجل» در مثال بالا یک جزء داشته باشد، مبنی بر فتح بوده و محلاً منصوب است؛ مانند: «لَا عِلْمَ لَنَا» ﴿... لَا أَيْمَنُ لَهُمْ...﴾^۱

احکام «لای نفی جنس»

۱. «لای نفی جنس» مانند «لَا» مشابه بلیس، در صورتی عمل می‌کند که ترتیب بین اسم و خبر آن حفظ شده باشد. بنابراین نمی‌توان گفت: «لَا قَاتِمٌ رَجُلٌ».

۲. «لای نفی جنس» مانند «لَا» مشابه بلیس در معرفه عمل نمی‌کند. بنابراین، عبارت «لَا زَيْدٌ قَاتِمٌ» درست نیست.

۳. در صورتی که خبر «لای نفی جنس» بدون ذکر شدن، قابل تشخیص باشد، می‌توان آن را حذف کرد؛ مانند: «الْجَهْلُ مَذَلٌّ وَ لَا خَيْرٌ» به معنای جهالت ذلیل کننده است و خیری در آن نیست. بنابراین، عبارت بالا در اصل چنین بوده: «الْجَهْلُ مَذَلٌّ وَ لَا خَيْرَ فِيهِ».

نگاهی به کتب دیگر

فلو دخلتُ «لَا» علی معرفة او علی خبر مقدم و جب افعالها و تکرارها نحو «لَا زَيْدٌ فِي الدَّارِ وَ لَا عَمْرُو» و نحو «لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَعُونَ»، (شذورالذهب، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، با تلخیص).

تمرین

مطالبی را که آموخته‌اید بر جملات زیر تطبیق کنید: (مباحث اعرابی، معنوی)

۱. ﴿... لَا تَقْرَبْ عَلَيْكُمْ...﴾^۲

۱. مانند، آیه ۱۱.

۲. توبه، آیه ۱۲.

۳. یوسف، آیه ۹۲.

۲. «لا فقر أشد من الجهل»

۳. ﴿... لَا يَبِيعُ فِيهِ...﴾

۴. ﴿... لَا عَلَى الْأَعْرَجِ خَرْجٌ وَلَا عَلَى الْعَرِيسِ خَرْجٌ...﴾

۵. ﴿... لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ...﴾

۶. ﴿... فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقِذُونَ...﴾



۱. بقره، آیه ۲۵۲.

۲. فتح، آیه ۱۷.

۳. صافات، آیه ۱۰.

۴. یس، آیه ۲۳.

جملات فعلیه غیر ساده «افعال ناقصه»

همان‌طور که در گذشته اشاره کردیم، جملات فعلیه غیر ساده جملاتی‌اند که معنای آنها با فعل و مستدلیه آن کامل نمی‌شود، بلکه به جزء سوم هم نیاز دارند.

۱. «کان الیثُ نظیفاً؛ خانه تمیز بود».

۲. «صار الثوبُ قصیراً؛ لباس کوتاه شد».

۳. «لیس زیدٌ قویّاً؛ زید قوی نیست».

در مثال «۱»، «کان» بر سر دو کلمه «الیث» و «نظیفاً» وارد شده است که می‌توان گفت: قبل از دخول «کان» مبتدا و خبر بوده‌اند (الیثُ نظیفٌ) و از نظر معنا «نظیف بودن» را برای «الیث» ثابت می‌کند.^۱

البته چون صیغه «کان» ماضی است، این معنا را در زمان گذشته می‌رساند و در مثال «یکون الیثُ نظیفاً»، چون فعل «یکون» مضارع است، زمان آن حال یا آینده است، بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان گفت: «کان» برای نسبت مستدلیه به امری در زمان گذشته آورد می‌شود. در مثال «۳»، «لیس» بر سر مبتدا و خبر داخل شده است (زیدٌ قوی) بنابراین: «لیس» بر تقی نسبت دلالت دارد.

نکته‌ای در مورد زمان «لیس»

در صورتی که زمان خاصی در جمله ذکر نشود، «لیس» بر زمان حال دلالت دارد با مانند

۱. دقت کنید که در جمله مذکور، معنای مفیدی از ترکیب کان و مرفوع آن، یعنی «الیث» حاصل نمی‌شود و حتماً به جزء سوم، یعنی «نظیفاً» نیاز داریم. این دقت را در جملات دیگر داشته باشید.

مثال مذکور که به زمان حال معنا شده است (زید قوی نیست).

احکام افعال ناقصه

۱. افعال ناقصه بر سر مبتدا و خبر داخل شده، به مبتدا رفع می‌دهند و آنرا اسم خود قرار می‌دهند و خبر مبتدا را نصب داده، آنرا خبر خود قرار می‌دهند. به ترکیب جمله زیر توجه کنید:

- | | | |
|-----------------|-----------------|----------|
| نظیفاً | الیت | کان |
| ↓ | ↓ | ↓ |
| خبر کان و منصوب | اسم کان و مرفوع | فعل ناقص |
۲. افعال «کان» و «صار» علاوه بر ماضی، مضارع، و امر نیز دارند. حکم همه آنها در رفع، به اسم و نصب، به خبر و در معنای ناقص آنها یکی است. برای مثال:
- | | | |
|----------------------|----------|--|
| متکلماً (گوینده باش) | کن | |
| ↓ | ↓ | |
| خبر «کن» | فعل ناقص | |
- انت (مستتر) مستدالیه و اسم «کن»
۳. فعل «لیس» فقط به صورت ماضی به کار می‌رود و صورت دیگری ندارد.

تبصره

۱. فعل «کان» همان‌طور که می‌تواند به صورت ناقص به کار رود، می‌تواند به صورت فعل تام نیز به کار رود. بدیهی است که معنای آن به گونه‌ای تغییر می‌کند که با آمدن مستدالیه آن، معنای مفید جمله رسانده شود. ولی در مثال زیر، فعل «کان» تائید است. «کان لله» خدا وجود داشت. در مثال بالا، کان به معنای «وجود داشت» است. از این رو، با آمدن مستدالیه آن (الله)، معنای مفید جمله رسانده می‌شود.
۲. فعل «لیس» همیشه ناقص است.
۳. برخی افعال، مانند «کتب» و «کان» که علاوه بر ماضی، مضارع، امر، مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول و... هم دارند افعال متصرف کامل می‌گویند و برخی دیگر چون «لیس» که هیچ تصرف دیگری ندارند، غیر متصرف می‌نامند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

تُسَمَّى الكلماتُ التي تدخل على المبتدأ والخبر فتغير اسمهما و حركة اعرابهما النواسخ او نواسخ الابتداء و نوعٌ منه يرفع اسمه و ينصب خبره مثلُ كان و اخواتها و نوعٌ اخرٌ منه ينصب اسمه و يرفع خبره مثلُ ان و اخواتها. (النحو الوافي، ج ۱، ص ۴۹۴ - ۴۹۶، با تلخیص و تصرف).

تعرین

جملات زیر را ترکیب کنید: (در حدّ دروس گذشته)

۱. ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱
۲. ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۲
۳. ﴿... إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ...﴾^۳
۴. ﴿... لَيْسَ بِي ضَلُّةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴
۵. ﴿... وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۵
۶. ﴿... أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ...﴾^۶

۱. آل عمران، آیه ۶۷

۲. اخلاص، آیه ۲

۳. هود، آیه ۲۶

۴. اعراف، آیه ۶۱

۵. احزاب، آیه ۱۹

۶. حدید، آیه ۱۲

بخش دوم:

غیر ارکان

در این بخش به مطالعهٔ غیر ارکان می‌پردازیم.
غیر ارکان شامل منصوبات، مجرورات و توابع است.
ترتیب مباحث این بخش به صورت زیر است:

مبحث اول: مفعول به

مبحث دوم: مفعول فیه

مبحث سوم: مفعول که

مبحث چهارم: مفعول مطلق

مبحث پنجم: حال

مبحث ششم: تمییز

مبحث هفتم: اضافه

مبحث هشتم: نعت

مبحث نهم: عطف نسق

مبحث دهم: تأکید

به عبارات زیر دقت کنید:

۱. «سمعتُ الخبرَ» خبر را شنیدم.
۲. «كتبُ التلميذُ درساً» دانش آموز درسی را نوشت.
۳. «حفظهُ عليٌّ» علی آن را حفظ کرد.

در عبارت «۱» بعد از «سمعتُ» که فعل و فاعل است، کلمه «الخبر» قرار گرفته که به معنای چیز شنیده شده است؛ به عبارت دیگر: شنیدن روی آن واقع شده است. هم چنین در عبارت «۲» کلمه «درساً» بیانگر چیزی است که نوشتن روی او واقع شده است و در عبارت «۳» ضمیر «هُ» به چیزی دلالت می کند که حفظ کردن روی او واقع شده است (حفظ شده). کلمات «الخبر»، «درساً» و «هُ» را که فعل روی آنها واقع شده است، «مفعول به» گویند.

اعراب مفعول به و عامل آن

۱. مفعول به، دارای اعراب نصب است به عبارات بالا دقت کنید: کلمه «الخبر» و «درساً» هر دو منصوبند و ضمیر «هُ» در عبارت «۳» به دلیل این که مبنی است، محلاً منصوب است.^۱
۲. عامل نصب مفعول به، فعل متعدی است. فعل متعدی فعلی است که در

۱. به همین دلیل از ضمیر منصوب متصل استفاده شده است (به صفحه ۲۲ مراجعه کنید).

استعمالات عرب می‌تواند مفعول به خود را نصب دهد. این گونه افعال یا مراجعه به کتب لغت، قابل شناختن هستند.^۱ بنابراین، عامل نصب در کلمات «الخير»، «درساً» و «ه» در مثال‌های بالا به ترتیب «سمعت»، «كتب» و «حفظ» است.

تذکر: از مطالب بالا می‌فهمیم که افعال لازم «ذهب و قام»، قدرت نصب مفعول به را ندارند و بنابراین، نمی‌توان گفت: «ذَعَبَ زَيْدٌ لِعَدْرَسَةٍ» یا «قام على القبر».

نکته‌ای در مورد مفعول به

مفعول به می‌تواند بر فاعل یا فعل مقدم شود.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «كُتِبَ دَرَسًا التَّلْمِيذُ»

۲. «دَرَسًا كُتِبَ التَّلْمِيذُ»

در مثال‌های مذکور، مفعول به (درساً) به ترتیب بر فاعل و فعل خود مقدم شده است.

تذکر: مفعول به همان‌طور که می‌تواند اسم ظاهر باشد، می‌تواند ضمیر هم باشد؛ مانند: «حفظه علي» در این صورت، از ضمائر منصوبی استفاده می‌شود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر:

يحذف المفعول به إذا دلت عليه قرينة ينة، نحو: «يغفر الله لمن يشاء» أي يغفر الله الذنوب لمن يشاء وقد يحذف عامله كما في جواب الاستفهام، نحو: «زيداً» في جواب «من ضربت؟» أي «ضربت زيداً». (مبادئ العربية، ج ۴، ص ۱۴۳ و ۱۴۴، با تلخیص و تصرف).

تمرین

در جملات زیر، فعل و فاعل و مفعول به را تعیین کنید.

۱. ﴿... فَتَخَنَّا عَلَيْهِمْ يَا أَبَا مَنَ السَّمَاءِ...﴾

۱. برای توضیحات بیشتر به ضمیمه آخر کتاب مراجعه شود.

٢. ﴿... لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾^١
٣. زاد علمكم منطلقه و رعبكم في الآخرة عمله.^٢
٤. إذا وعدتكم الصغار فأوفوا لهم ...^٣
٥. إتقوا معاصي الله في الخلوات ...^٤



١. مريم، آية ٢٤.
 ٢. ميزان الحكمة: ج ٢، ص ٩٧٥.
 ٣. همان: ١٠١.
 ٤. بحار الأنوار: ج ٧٠، ص ٣٦٤.

تعدیه فعل لازم

فعل‌ها در زبان عربی از جهت گرفتن «مفعول به» به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- فعل متعدی

- فعل لازم

همان‌طور که در درس قبل گفتیم، بهترین راه تشخیص آنها «مراجعة» به کتب لغت است. برای نمونه در کتاب لغت «معجم الوسیط» راه تشخیص به شکل زیر است:

۱. «حَفِظْتُ - حَفِظًا» درس را حفظ کرد.

۲. «قَامَ - قِیَامًا» ایستاد.

در مورد «۱» متعدی بودن فعل با ذکر «مفعول به» آن، یعنی «درساً» نشان داده شده است و در مورد «۲» ذکر نکردن مفعول به نشانگر لازم بودن فعل است.

گفتیم که فعل متعدی می‌تواند مفعول به را نصب دهد. مفعول به از نظر معنا، بیانگر چیزی است که فعل و فاعل با آن ارتباط دارد. در مثال‌های:

«حَفِظْتُ الدَّرْسَ» حفظ کردم درس را.

«قَرَأْتُ زَيْدًا» خواندم آنرا زید.

نوعی ارتباط بین مفعول و فعل وجود دارد. روشن است که این ارتباطات را فعل متعدی با نصب مفعول به بیان کرده است. در صورتی که فعل لازم که قدرت نصب مفعول به را ندارد. اگر بخواهد ارتباطی خاص را با اسمی نشان دهد، باید به وسیله‌ای دیگر این کار را انجام دهد که تحت عنوان «تعدیه فعل لازم» مورد بحث قرار می‌گیرد.

تعدیه افعال لازم

۱. به وسیله باب افعال و تفعیل

«ذَهَبَ زَيْدٌ؛ زید رفت»

«أَذْهَبْتُ زَيْدًا؛ زید را بردم»

«فَرَّحَ زَيْدٌ؛ زید خوشحال شد»

«فَرَّحْتُ زَيْدًا؛ زید را خوشحال کردم»

در مثال بالا «ذهب» و «فرح» که توان نصب مفعول به را نداشتند، با رفتن به باب افعال و تفعیل، دارای «مفعول به» شدند.

۲. به وسیله حرف «باء تعدیه»

به عبارت زیر توجه کنید:

«ذَهَبَ زَيْدٌ؛ زید رفت»

«ذَهَبَ زَيْدٌ بِعَمْرٍو؛ زید عمرو را برد»

در این عبارت، «ذهب» که فعل لازم بوده با کمک «باء» متعدی شده و با کلمه «عمرو» ارتباط برقرار کرده است.

تبصره: توضیحی در مورد کاربرد حروف جر

به فعل هایی مانند: «قَعَدَ وَ خَرَجَ» که لازم هستند توجه کنید

«مَرِيضٌ نَشِئْتُ» ← «قَعَدَ الْمَرِيضُ»

«عَلِيٌّ خَرَجَ» ← «خَرَجَ عَلَيَّ»

اگر بخواهیم بگوییم «مريض بر تخت نشست - علی از منزل خارج شد» خواهیم گفت: «قَعَدَ الْمَرِيضُ عَلَى السَّرِيرِ - خَرَجَ عَلَيَّ مِنَ الْبَيْتِ».

حروف جر وسیله ارتباط فعل با اسم مابعد خود بوده و به اسم مابعد خود جر می دهند.

تبصره: آیا می دانید تفاوت «باء تعدیه» با مواردی مانند «قَعَدَ الْمَرِيضُ عَلَى السَّرِيرِ» چیست؟

در مثال «قَعَدَ الْمَرِيضُ عَلَى السَّرِيرِ» معنای «قَعَدَ» بعد از آمدن حرف جر تغییری

نکرده است؛ یعنی قبل از آمدن حرف جر و بعد از آن معنای «قَعَدَ» نشست است، ولی

در مثال «ذَهَبَ زَيْدٌ بِعَمْرٍو» قبل از آمدن حرف جر، «ذهب» به معنای «رفت» بوده و بعد

از آمدن حرف جر به معنای «برود» است؛ یعنی با آمدن حرف جر، معنای ذهب

به گونه ای تغییر یافته که محتاج «مفعول» شده است.

باید توجه داشت که تنها حرف جری که صلاحیت این تغییر را دارد، حرف جر

«باء» است و بقیه حروف جر فقط وسیله ارتباط فعل با اسم مابعد هستند و هیچ گونه

تغییری در معنای فعل نمی‌دهند. حرف جر «باء» در بسیاری از موارد، فقط وسیله ارتباط است و هیچ‌گونه تغییری در معنای فعل نمی‌دهد؛ مانند:

«کُتِبْتُ؛ نوشتم» «کُتِبْتُ بِالْقَلَمِ؛ به وسیله قلم نوشتم»
 «مررت؛ مرور کردم» «مررتُ بزید؛ از نزدیک زید مرور کردم».

تمرین

فعل‌های لازم و متعدی را مشخص کنید، و راه متعدی شدن فعل‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده را بنویسید.

۱. «... فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ...»^۱
۲. «وَإِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَاكُم مِّنْ غَرَقَانَا ۚ أَلْ يَرَعُونَ ۚ وَأَنتُمْ تَنْظُرُونَ»^۲
۳. «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُمْ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وُسْعُهُمْ فِي الْحَمْدِ...»^۳

۱. بقره، آیه ۱۷.

۲. بقره، آیه ۵۰.

۳. آل عمران، آیه ۱۱۴.

مفعول‌فیه

در مثال‌های زیر:

۱. «جاء الأستاذ صباحاً؛ استاد بامداد آمد».

۲. «وقفت خلف المعلم؛ در پشت معلم ایستادم».

به نقش «صباحاً» و «خلف» دقت کنید، در مثال اول «صباحاً» زمان آمدن استاد را بیان می‌کند. از این رو، می‌توان معنای جمله بالا را با این عبارت نیز بیان کرد: «جاء الأستاذ في صباح»

در مثال دوم، «خلف» مکان ایستادن متکلم را بیان می‌کند، به طوری که می‌توان قبل از آن حرف «في» را در تقدیر گرفت؛ یعنی: «وقفت في خلف المعلم»
به کلماتی مانند «صباحاً» و «خلف» که زمان یا مکان وقوع فعل را بیان می‌کنند، «مفعول‌فیه» گویند؛ به عبارت دیگر: به کلماتی که در جمله معنای «فی» را می‌رسانند، مفعول‌فیه گویند.^۱

اعراب مفعول‌فیه و عامل آن

۱. مفعول‌فیه یا ظرف، همیشه منصوب است. بنابراین در جملاتی مانند «جاء الأستاذ في صباح»، کلمه «صباح» مفعول‌فیه نیست، زیرا ذکر حرف جرّ «في» مانع اعراب نصب آن شده است.^۲

۱. در نحو به مفعول‌فیه، ظرف گفته می‌شود.

۲. در ترکیب جمله مذکور می‌گوییم: «جاء» فعل و «الأستاذ» فاعل و «في صباح» جار و مجرور متعلق به «جاء».

۲. عامل نصب مفعول فیه، همان فعلی است که مفعول فیه، زمان یا مکان آنرا بیان می کند.
به ترکیب جمله زیر دقت کنید:

جاء	الاستاذ	صباحاً
↓	↓	↓
فعل	فاعل	مفعول فیه

در عبارت بالا، عامل در «صباحاً» کلمه «جاء» است؛ به عبارت دیگر: «صباحاً» متعلق به «جاء» است.

نکته: هر اسمی که معنای فعل را داشته باشد، می تواند عامل ظرف باشد،^۱ مانند: «انت قائم عندی». در این عبارت عامل در «عند» (ظرف)، کلمه قائم است.

احکام مفعول فیه

۱. از تعریف فهمیده شد که مفعول فیه معنای «فی» را می رساند. بنابراین، در مثال: «يوم الجمعة یومنا» کلمات «يوم الجمعة» و «یومنا»، اگرچه دلالت بر زمان دارند، ولی مفعول فیه نیستند، زیرا معنای «فی» را نمی رسانند.

۲. تمام اسم هایی که معنای زمان دارند، می توانند مفعول فیه واقع شوند، ولی فقط برخی از اسم هایی که معنای مکان دارند، می توانند مفعول فیه واقع شوند:

مانند: «خَلَفَ» - «صَلَّيْتُ خَلْفَ زَيْدٍ» پشت سر زید نماز خواندم
«امام» - «قَعْتُ اِمَامَكَ» جلوی تو ایستادم.

«عند» به معنای «نزد»، مانند: «قَعَدْتُ عِنْدَكَ» نزد تو نشستم.

نگاهی به کتاب های دیگر

«و لا بُدَّ أَنْ يَتَعَلَّقَ الظَّرْفُ بِنَاصِبِهِ (أي بعامله) و ليس من اللازم أَنْ يَكُونَ عامله متقدِّماً عليه فقد يَكُونُ متأخراً عنه كقولهم: «عند الشدائد تذهب الاحقاد»، (النحو الوافي، ج ۲، ص ۲۳۲، با تخلص).

۱. معنای فعل در کلماتی یافت می شوند که شعا در آموزش صرف، تحت عنوان «مشتق» با آنها آشنا شده ایم؛ مانند: قائم، مضروب

۲. در صورتی که منصوب و متضمن معنای «فی» باشند.

تمرین

۱. جملات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

الف) ﴿...وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ...﴾^۱

ب) ﴿...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَئِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ...﴾^۲

ج) ﴿...أَمْ تَرَىٰ بُعِيدَهُ لَبَإًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾^۳

د) إِنْ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

۲. آیا در جمله زیر «یوماً» ظرف است؟ چرا؟

﴿وَأَنْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ تَرْجِعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾^۴

۱. طه، آیه ۱۳۰.

۲. زحرف، آیه ۳۲.

۳. اسراء، آیه ۱.

۴. بقره، آیه ۲۸۱.

مفعول‌که

قبل از تعریف مفعول‌که، به چند مثال توجه کنید:

۱. «هَرَبْتُ خَوْفًا» به خاطر ترس فرار کردم.
 ۲. «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ» به خاطر ترس از تنگ‌دستی فرزندان را نکشید.
- در عبارت «۱»، «هَرَبْتُ» به ترتیب مستند و مستدلیه و هم‌چنین فعل و فاعل‌اند و «خَوْفًا» سبب فرار کردن را بیان می‌کند.
- در عبارت «۲»، «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ» جمله فعلیه و از فعل معلوم، فاعل و مفعول تشکیل شده است و «خَشْيَةً إِمْلَاقٍ» علت و هدف از کشتن فرزندان را بیان کرده است که در آیه شریفه نهی شده است.
- در جملات بالا «خَوْفًا»، «خَشْيَةً إِمْلَاقٍ» علت وقوع فعل را در جملات خود بیان می‌کنند. به عبارات قبل توجه کنید: چه ویژگی مشترکی بین «خَوْفًا» و «خَشْيَةً» می‌بینید؟ با کمی دقت درمی‌یابیم که هر دو آنها مصدرند. بنابراین، به کلماتی که مصدر بوده و علت یا انگیزه وقوع فعل را بیان می‌کنند، «مفعول‌که» گویند.

اعراب مفعول‌که و عامل آن

۱. مفعول‌که از نظر اعراب منصوب است. بنابراین، در جمله «هَرَبْتُ لِلتَّأْدِيبِ» اگرچه «لِلتَّأْدِيبِ» برای بیان انگیزه ضرب آمده و مصدر هم است، ولی چون منصوب نیست، مفعول‌که نیست، بلکه در ترکیب، جار و مجرور نامیده می‌شود پس می‌توان از حکم بالا نتیجه گرفت: «مفعول‌که» مصدری است منصوب که بدون کمک حرف جر، معنای علت وقوع فعل را برساند.

عامل نصب مفعول‌له، فعل یا اسمی مانند آن است که مفعول‌له، علت وقوع آنرا بیان می‌کند. پس در عبارات بالا «هَرِثْتُ، لَا تَقْتُلُوا» عامل نصب مفعول‌له است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

يجوز تقدّم المفعول له على عامله، نحو «فَمَا جَزَعَا أُنْكِي» و الاصل «فَمَا أُنْكِي جَزَعَا». (النحو الوافي، ج ۲، ص ۲۲۸، با تلخیص و تصرف)

تمرین

جملات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

۱. «الجلوس» في المسجد انتظار الصلاة عبادة...».

۲. ﴿...كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جَهْدًا فِي سَبِيلِي...﴾^۱.

۳. ﴿...وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أَمَلِكُمْ...﴾^۲.

۴. ﴿...وَلَا تَقْسِمْوهُنَّ ضِرَارًا...﴾^۳.

۱. ممنعته، آیه ۱.

۲. انعام، آیه ۱۵۱.

۳. بقره، آیه ۲۳۱.

مفعول مطلق

در عبارات زیر:

۱. «فَرَحْتُ فَرَحًا؛ خوشحال شدم خوشحال شدنی»

۲. «قُمْتُ قِيَامًا؛ ایستادم ایستادنی»

«فَرَحًا» و «قِيَامًا» به چه منظور آورده شده‌اند؟ برای روشن شدن بحث به مقدمه‌ای توجه کنید:

افعالی مانند «فرح» و «قام» افعال ماضی هستند و با تحلیل بر دو مفهوم دلالت دارند: مفهوم اول: «حالت یا عمل خاص» است؛ مثلاً «فرح» بر حالت خاص، یعنی «خوشحالی» و «قام» بر عمل خاص، یعنی «ایستادن» دلالت دارند.

مفهوم دوم: «زمان» است که در دو فعل بالا، ماضی و گذشته است و در افعالی مانند «يَفْرَحُ و يَقُومُ» حال یا آینده است. پس به‌طور خلاصه فعل بر «حدث» و «زمان» دلالت دارد. هم‌چنین در صرف یاد گرفته‌اید که مصدر بر عمل یا حالت خاصی دلالت می‌کند، بدون آن که زمان خاصی را برساند؛ به عبارت ساده‌تر و خلاصه‌تر: مصدر بر «حدث» دلالت دارد.

با کمی دقت درمی‌یابیم که در جملات بالا، گویی معنای حدث (یا معنای مصدری) دو بار تکرار شده است.

حال با توجه به توضیح بالا: چرا گوینده یک معنا را دو بار تکرار می‌کند؟ روشن است که تکرار معنا نشان دهنده اهمیت خاص آن در نظر گوینده است که به دلایلی، چون شک مخاطب یا انکار او، مجبور به تقویت و تأکید آن معنا به وسیله تکرار شده است.

به کلماتی مانند «فَرَحًا» و «قِيَامًا» که حدث ماقبل خود را تأکید می‌کنند، «مفعول مطلق» از نوع «مفعول مطلق تأکیدی» می‌گویند.

حال به عبارات زیر توجه کنید:

۱. اَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا؛

۲. قَرَأْتُ الْكِتَابَ قِرَائَتَيْنِ.

چه فرقی بین مصدرهای این دسته از عبارات با دسته اول وجود دارد؟

در عبارت «۱»، «صَبْرًا جَمِيلًا» با حدث موجود در «اصبر» (یعنی «صبر») فرق دارد و آن این است که «نوعی» از صبر را بیان می‌کند. (صبری زیبا)

در عبارت «۲»، «قِرَائَتَيْنِ» علاوه بر معنای مصدری موجود در «قَرَأْتُ»، «تعداد» معنای مصدری را نیز می‌رساند. («قِرَائَتَيْنِ» به معنای دو بار قرائت است)

به «صَبْرًا جَمِيلًا» که نوع خاصی از حدث ماقبل خود را بیان می‌کند «مفعول مطلق» از نوع «مفعول مطلق نوعی» گویند و به «قِرَائَتَيْنِ» که تعداد حدث واقع شده را بیان می‌کند «مفعول مطلق» از نوع «مفعول مطلق عددی» گویند.

به‌طور خلاصه، مفعول مطلق: اسم منصوبی است که برای تأکید یا بیان نوع یا عدد حدث ماقبل خود آورده می‌شود.

اعراب مفعول مطلق و عامل آن

مفعول مطلق از نظر اعراب منصوب است و عامل آن، فعلی است که مفعول مطلق جهت تأکید یا توضیح آن آمده است. در مثال‌های گذشته عامل نصب مفعول مطلق، به ترتیب «فرحت» و «فمت» و «اصبر» و «قَرَأْتُ» بود.

بیان یک نکته در مورد مفعول مطلق:

در مثال‌های گذشته مفعول مطلق از نوع مصدر بود، ولی باید توجه کرد که گاهی کلمات دیگر «همان فایده» را می‌رسانند؛ مانند: «ضَرَبْتُ شَدِيدًا»

در این مثال، «شَدِيدًا» نوع «ضَرَبْتُ» و به عبارت دیگر: نوع حدث را بیان می‌کند و گویی متکلم چنین گفته است: «ضَرَبْتُ ضَرْبًا شَدِيدًا».

در این گونه جملات، می توان خود «شدیداً» را مفعول مطلق گرفت، زیرا نوع حدث ماقبل خود را بیان کرده است.

هم چنین در مثال: «جُلِدَ الْمَجْرِمُ خَمْسِينَ جَلْدَةً؛ مجرم پنجاه ضربه شلاق خورد»، خمسين، منصوب و مفعول مطلق است؛ اگر چه مصدر نیست، زیرا در واقع «نائب مفعول مطلق» است و «تعداد» ضربه های شلاق را بیان کرده است.

نگاهی به کتاب های دیگر

المفعول المطلق و هو المصدر الفصلة المؤكدة لعامله أو المبین لنوعه أو لعدده و غیر المصدر مثله نحو ﴿...فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ...﴾^۱ و ﴿...وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا...﴾^۲ (شدور الذهب، ص ۲۴۹، با تلخیص).

تمرین

عبارات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

۱. ﴿...أَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ...﴾^۳
۲. ﴿...لَا تُبْذِرْ تَبْدِيرًا...﴾^۴
۳. ﴿...هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾^۵
۴. «مَلَكْتُ سَبْعًا حَوْلَ قَبْتِهِ».
۵. «مَشِيتَ مَشْيَةً مُتَوَاضِعًا».

۱. نساء، آیه ۱۲۹.

۲. ملک، آیه ۴.

۳. اسراء، آیه ۲۶.

۴. نمل، آیه ۸۸.

حال (۱)

به جملات زیر دقت کنید:

۱. «عاد القائد ظافراً» فرماید، پیروزمندانه برگشت.

۲. «رایت زیداً ضاحکاً» زید را خندان دیدم.

در مثال «۱»، «عاد القائد» به ترتیب مسند و مسندالیه (فعل و فاعل) است، اما «ظافراً» به چه منظور آورده شده است؟ باید گفت که «ظافراً» حالت «قائد» را هنگام برگشتن (عود) بیان می‌کند، به عبارت دیگر: بیان می‌کند که فرمانده در هنگام برگشتن چه حالتی داشت.

در مثال «۲»، «ضاحکاً» حالت «زید» را به هنگام وقوع حدث، یعنی «دیدن»، بیان می‌کند. همان‌طور که می‌بینید: در مثال «۱»، «ظافراً» حالت فاعل را در هنگام وقوع حدث و در مثال «۲»، «ضاحکاً» حالت مفعول را در هنگام وقوع حدث بیان می‌کند. به کلماتی مانند: «ظافراً»، «ضاحکاً» که هیئت و حالت فاعل یا مفعول به یا... را هنگام وقوع فعل بیان می‌کند «حال» گفته می‌شود و به کلماتی مانند «القائد» و «زیداً» که برای آنها «حال» آورده شده، «ذوالحال» یا «صاحب حال» می‌گویند.

اعراب «حال» و عامل آن

«حال» از نظر اعراب، منصوب است و عامل آن، فعل یا شبه فعلی است که در جمله موجود است.

بنابراین در مثال‌های بالا عامل در حال به ترتیب، «عاد» و «رایت» است.

احکام «حال» و «ذوالحال»

۱. ذوالحال در بیشتر موارد معرفه است.

تذکره: در باب مبتدا و خبر گفته شد که هر نکره‌ای نمی‌تواند مبتدا واقع شود، بلکه نکره باید به گونه‌ای باشد که خبر آن فایده داشته باشد. این مطلب در باب ذوالحال نیز صادق است؛ یعنی نکره‌ای ذوالحال واقع می‌شود که صلاحیت مبتدا واقع شدن را داشته باشد. بنابراین، جمله «قَدِمَ رَجُلٌ صَاحِکًا» به دلیل این که «رجل»، یعنی ذوالحال، صلاحیت مبتدا واقع شدن را ندارد، نادرست است. (همان طوری که اگر «رجل» مبتدا قرار می‌گرفت، مثل «رجلٌ صَاحِکٌ»، جمله نادرست می‌شد).

۲. «حال» در بیشتر موارد نکره است.

تمرین

در عبارات زیر، حال، صاحب حال و عامل آنها را مشخص کنید.

۱. «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا...»^۱

۲. «...خُلِقَ الْإِنْسَنُ ضَعِيفًا»^۲

۳. «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسْفًا...»^۳

۱. اسراء، آیه ۳۷.

۲. نساء، آیه ۲۸.

۳. طه، آیه ۸۶.

اقسام حال

حال نیز مانند خبر می‌تواند مفرد، شبه‌جمله یا جمله باشد. بنابراین، اگر مفرد یا شبه‌جمله یا جمله، خصوصیت «حال» را داشته باشد، یعنی هیئت ذوالحال را هنگام وقوع حدث بیان کند، حال خواهد بود.

مثال‌های مفرد در درس قبل گذشت و اینک به مثال‌هایی از شبه‌جمله و جمله و برخی از احکام آنها می‌پردازیم:

مثال‌های شبه‌جمله

۱. «رَأَيْتَ الْهَلَالَ بَيْنَ السَّحَابِ؛ ماه را درحالی که بین ابرها بود، دیدم».
 ۲. «جاء علي علي المركب؛ علی درحالی که بر مرکب بود، آمد».
- در مثال «۱»، «بَيْنَ السَّحَابِ» ظرف «رَأَيْتَ» نیست، زیرا «رؤیت» در بین ابرها صورت نگرفته است^۱، بلکه «بَيْنَ السَّحَابِ» بیان‌کننده جایگاه استقرار «هلال» است؛ به عبارت دیگر: بیان می‌کند که هلال در موقع رؤیت در کجا واقع شده است. بنابراین «حال» است.
- نکته: «بَيْنَ السَّحَابِ» به تنهایی توان توضیح حالت «هلال» را ندارد، بلکه به کمک افعال عموم، مانند «استقر»، حالت «هلال» را بیان می‌کند. بنابراین در واقع جمله بالا چنین بوده است: «رَأَيْتَ الْهَلَالَ إِسْتَقَرَّ بَيْنَ السَّحَابِ» که «استقر بین

۱. به بحث مفهومی‌تر مراجعه کنید.

السحاب» حالت «هلال» را هنگام رؤیت بیان می‌کند.
در مثال دوم نیز «آمدن» بر روی مرکب واقع نشده تا «علی المركب» متعلق به «جاء» باشد، بلکه «علی المركب» به کمک افعال عموم، حالت «علی» را هنگام آمدن بیان می‌کند.
به ترکیب این جمله دقت کنید:

جاء	علي	على المركب
↓	↓	↓
مسند	مسند إليه	حال محلاً منصوب
↓	↓	↓
فعل	فاعل	متعلق به «استقر» محذوف

مثال‌های جمله

۱. «جاء علي يضحك» علی در حالی که می‌خندید آمد.
در مثال بالا، «يضحك» حالت علی را در هنگام وقوع حدث، یعنی آمدن، بیان می‌کند و به همین دلیل، جمله «يضحك»، «حال» است.

«رابط» در جمله «حالیه»

همان‌طور که در باب مبتدا و خبر گفتیم، خبری که جمله باشد نیاز به رابطی برای ارتباط با مبتدا دارد. در این جا نیز «جمله حال» مانند جمله خبر به رابط نیاز دارد و رابط در مثال بالا «ضمیر مستتر» است.

«رابط» بالا اعلام می‌کند که جمله «يضحك» جمله جداگانه‌ای نیست و صلاحیت بیان هیئت ذوالحال را دارد و محلاً منصوب است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الاصل في الحال ان تكون جائزة الحذف وقد لا يجوز حذفها نحو ﴿... لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى...﴾^۱ «البهجة المرفعية»، ص ۱۳۲، با تلخیص و تصرف.

تمرین

۱. جملات زیر را ترکیب کنید:

الف) ﴿...إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا...﴾^۱

ب) ﴿...وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِينَ﴾^۲

ج) ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾^۳

د) «كُلُّ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي وَ أَنْفِكَ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي».

- جمله ها و شبه، جمله ها مانند نکره اند؛ بنابراین هرگاه جمله یا شبه جمله، توضیح دهنده معرفه باشد، حال خواهد بود.

۲. در عبارت «جاء رجل في همّ عظيم» شبه جمله حال نیست (چرا؟)

۳. آیا در عبارت «جاء رجل كريم في همّ عظيم» شبه جمله حال است؟

۴. پاسخ این سؤال را در پایان بحث نعت بجوید.

تمرین های عامه (۲)

۱. بر سر جملات زیر یکبار «إِنَّ» و یکبار «كَانَ» داخل کرده، تغییرات لازم را اعمال کنید.

الْصِّدْقُ نَجَاءٌ - كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانٌ عَقْلُهُ - الْوَلَدَانِ مُهَذَّبَانِ

۲. زیر مفعول به خط بکشید.

«قَرَأْنَا الْكِتَابَ وَ شَرَحْنَا الْكَلِمَاتِ»

۳. مفعول که را مشخص کنید.

پیامبر اکرم ﷺ: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَلَيْسَ مِنَّا»^۴

۴. در کدام جمله، مفعول فيه آمده است.

۱. احزاب. آیه ۲۵.

۲. بقره، آیه ۲۳۸.

۳. نمل، آیه ۸۸.

۴. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۲۷۴.

كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِي سَبِيلِي انْقُوا يَوْمَ تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ
لَدَى النَّاسِ مَالٌ كَثِيرٌ وَقَفْتُ فِي يَمِينِ الطَّرِيقِ

۵. ﴿...نَادَى رَبَّهُ بِدَأْءِ خَفِيٍّ﴾ را ترکیب کنید.

۶. جمله‌های کوتاهی بسازید که در آن واژه‌های زیر، به صورت حال به کار رفته باشد.
راکباً - عالمات - ضاحکین

۷. در مثال‌های زیر، لای نفی جنس عمل کرده یا نه؟ چرا؟

لَا هُنَّ حُلٌّ لَهُمْ لَا عَلَى الْأَفْرَجِ خَرَجَ

۸. در جای خالی مفعول‌های مناسب قرار دهید.

قَرَأَ سَعِيدٌ

قَعْدَتُ

صُمْتُ

الجمعة

متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

فِي عَلِيٍّ (ع)

لم يكن عمرو بن عبدود شخصاً عادياً بل كان بطلاً شجاعاً، احجم كثير من المسلمين
عن مواجهته، و هنا نهض علي بطل الاسلام لمنازلته و تقدم اليه بشجاعة و كان الرسول ينظر
اليه و يقول «برز الايمان كله الى الشوك كله».

حاول عمرو ان يتفادي القتال مع علي فقال: ارجع فاننا لا احب ان اقتلك فاجابه علي
بايمان عظيم: ولكنني احب ان اقتلك

و هنا غضب عمرو بن عبدود و سدّ ضربة قوية الى علي تفادها علي و ردّ علي ضربه
بضربة قاضية سقط بها ابن و دّ صريعاً على الارض.

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «اِشْتَرَيْتُ ثَلَاثِينَ قَلَمًا» سی قلم را خریدم.

۲. «طَابَ زَيْدٌ خُلْفًا» زید از جهت اخلاق پاکیزه شد.

کلمات «قَلَمًا» و «خُلْفًا» چه نقشی در معنای جمله دارند؟ اگر آنها را از عبارات

حذف کنیم چه مشکلی در معنا به وجود می‌آید؟

در عبارت «۱»، «ثَلَاثِينَ» یک عدد است و می‌تواند به اشیای مختلفی دلالت کند، به

همین جهت بدون ذکر آن اشیاء، مبهم است و کلمه «قَلَمًا» این ابهام را برطرف کرده است.

در عبارت «۲»، پاکیزه شدن به «زید» نسبت داده شده است، ولی این نسبت به

خودی خود یک نسبت مبهم است، زیرا «زید» از جهات مختلفی می‌تواند پاکیزه باشد و

اگر آن جهت مورد نظر، ذکر نشود، مخاطب جهت پاکیزه شدن را متوجه نمی‌شود. پس

در عبارت «۲» کلمه «خُلْفًا» جهت پاکیزه شدن «زید» را بیان کرده است، به عبارت دیگر:

ابهام نسبت را برطرف کرده است.

به کلماتی مانند «قَلَمًا» و «خُلْفًا» که ابهام کلمه یا نسبتی را برطرف می‌کنند «تمییز» گویند.

تذکر: در یک جمله ممکن است ابهامات زیادی وجود داشته باشد، اما هر ابهامی را

تمییز برطرف نمی‌کند؛ مثلاً در جمله «زید رفت»، می‌توان ابهاماتی را تصور کرد؛ مثل:

به کجا رفت؟ چرا رفت؟ و... اما برای رفع این ابهام‌ها از تمییز استفاده نمی‌شود، زیرا

تمییز، ابهامی را برطرف می‌کند که در ذات شیء یا در نسبت باشد نه در چیزهای دیگر،

مانند زمان و مکان آنها و...

اقسام تمییز

تمییز بر دو قسم است:

۱. تمییز مفرد (ذات)؛

۲. تمییز نسبت (جمله).

الف) تمییز مفرد: تمییزی است که ابهام را از یک کلمه بر طرف می‌کند؛ به عبارت دیگر: جزء مبهم در جمله، یک کلمه است؛ مانند: «إشتریت ثلاثین قلماً».

«عندي رطلٌ غسلاً؛ نزد من یک رطل^۱ غسل است»

«أعطيت الفقير مداً قمحاً؛ به فقیر یک مد^۲ گندم عطا کردم».

ب) تمییز نسبت: ابهام را از نسبت موجود در جمله، برطرف می‌کند. مانند: «طاب محمد نفساً؛ محمد از جهت نفس پاک شد».

اعراب تمییز و عامل آن

۱. تمییز از نظر اعرابی منصوب است. گاهی کلمه‌ای که در جمله نقش رفع ابهام دارد، به صورت مجرور است، در این صورت به آن تمییز مجرور گفته می‌شود؛ مانند: «عندي ثلاثة رجال».

۲. عامل نصب تمییز در تمییز مفرد، همان مفرد مبهم است و در تمییز نسبت، فعل یا کلمه‌ای است که معنای فعل داشته باشد.

بنابراین در «إشتریت ثلاثین قلماً» عامل نصب تمییز، «ثلاثین» است و در مثال «طاب محمد نفساً» عامل نصب، «طاب» است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

يَتَّفِقُ الْحَالُ وَ التَّمْيِيزُ فِي أَتَمِّهِمَا اسْمَانِ نَكْرَتَانِ فَضْلَتَانِ مَنْصُوبَتَانِ رَافِعَتَانِ لِلإِبْهَامِ وَ يَفْتَرِقَانِ فِي أَمْرَيْنِ:

۱. الحال قد يكون جملة و التمييز لا يكون إلّا اسماً.

۲. الحال مبنية للهيئات و التمييز للذوات.

مبادئ العربية - ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰. (با تلخیص و تصرف)

۱. یک «رطل» مساوی ۸۴ مثقال است.

۲. یک «مد» مساوی ۷۵۰ گرم است.

تمرین

جملات زیر را ترکیب کنید:

۱. ﴿...وَالْبَيْتُ الصَّالِحُ حَمْدٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا...﴾^۱
۲. ﴿...فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَخْدِهِمْ وَلِلَّهِ الْأَرْضُ ذَهَبًا...﴾^۲
۳. ﴿...أَزْدَادُوا كُفْرًا...﴾^۳
۴. «اعجیبنی حاتم کرامه».
۵. «اشتهر التاجر امانة».



۱. مریم، آیه ۷۶.

۲. آل عمران، آیه ۹۱.

۳. آل عمران، آیه ۶۰.

اضافه

در عبارات: «هذا ثوب زيد» این لباس زيد است.

از «ثوب زيد» چه معنایی می فهمید؟ «ثوب زيد» بیان می کند که ثوب (لباس) تعلق به زيد دارد، بدین معنا که ثوب، مال زيد است. گوینده، این معنا یعنی تعلق ثوب به زيد را با ترکیب دو کلمه بیان کرده است که در این ترکیب، کلمه دوم مجرور است. به این گونه ترکیب ها که نوعی از تعلق کلمه اول به کلمه دوم را می رساند، «ترکیب اضافی» گویند؛ به کلمه اول «مضاف» و به کلمه دوم «مضاف الیه» گفته می شود.

اعراب مضاف و مضاف الیه

همان طور که گفته شد، مضاف الیه مجرور است، ولی مضاف با توجه به نقش آن در جمله اعراب می گیرد. برای نمونه در عبارت بالا، مضاف مرفوع است، زیرا «خبر» واقع شده است.

اقسام اضافه

همان طور که گفته شد، اضافه نوعی تعلق مضاف به مضاف الیه را می رساند. با توجه به این که تعلق و ارتباط بین مضاف و مضاف الیه، به صورت های گوناگون می تواند باشد، در علم نحو آنها را در قالب اقسام زیر بیان کرده اند:

اول: به ترکیب های چون «خاتمُ حدید» انگشتر آهنی، «ثوبُ حریر» لباس حریر که در آنها مضاف الیه جنس مضاف را بیان می کند، یعنی مضاف الیه نوعی بیان برای مضاف است، «اضافه یبانی» گفته می شود و ضابطه تشخیص آن چنین است: اولاً مضاف بعض مضاف الیه

باشد. (در مثال الف، چون خاتم از حدید گرفته شده، پس خاتم بعض حدید است).
 ثانیاً بتوان مضاف‌الیه را به مضاف اسناد داد. (یعنی بتوان گفت: «الخاتم حدید»)
 صورت دوم: در ترکیب‌هایی چون «صلاة المسجد»، «رحلة الصيف» کوچ تابستان»
 مضاف‌الیه در برگرفته مضاف است؛ به عبارت دیگر: مضاف‌الیه ظرف مضاف است؛
 گویی این ترکیب‌ها چنینند: «صلاة في المسجد»، «رحلة في الصيف»، به این گونه
 ترکیب‌های اضافی که مضاف‌الیه ظرف مضاف است، «اضافة ظرفیه» گویند.
 صورت سوم: به مثال‌هایی چون «ثوب زید»، «ید زید» که مضاف ملک مضاف‌الیه
 (مثال اول) است یا اختصاص به مضاف‌الیه دارد (مثال دوم) «اضافة اختصاصیه» گویند.
 تبصره: معنای اختصاص در بسیاری از ترکیب‌ها می‌تواند وارد شود؛ به همین دلیل در صورتی
 اضافه را به معنای اختصاص حمل می‌کنیم که صورت اول و دوم مقصود متکلم نباشد.

تغییرات مضاف بر اثر اضافه

در ترکیب‌های اضافی، کلمه‌ای که مضاف واقع می‌شود تغییراتی پیدا می‌کند که در زیر
 بیان می‌شود.

۱) در صورتی که کلمه تنوین داشته باشد، تنوین خود را از دست می‌دهد. مانند:
 ثوباً + زید = ثوب زید.

۲) در صورتی که مضاف نون تثنیه یا جمع داشته باشد، نون مضاف حذف می‌شود؛
 مانند: ثوبان + زید = ثوبا زید و مسلمون + المدينة = مسلمو المدينة

تتمه

همان‌طور که مضاف‌الیه می‌تواند مفرد باشد، می‌تواند جمله نیز باشد. در این قسمت با
 برخی از کلماتی که به جمله اضافه می‌شوند، آشنا می‌شویم:

۱. «حیث»: این اسم، ظرف مکان است و گاه بر سر آن حرف جر «من» داخل می‌شود^۱ و
 در هر صورت به جمله اسمیه یا فعلیه اضافه می‌شود؛ به مثال زیر توجه کنید:
 «جلست حیث جلست؛ نشستم در مکانی که تو نشستی».

۱. مراد دیگر نیز استعمال شده‌اند که از بحث ما خارج است.

«حِثَّ» به صورت مبنی بر ضم وارد می‌شود و بنابراین، هرگاه ظرف واقع شود، محلاً منصوب و وقتی بر سر آن حرف «من» داخل می‌شود، محلاً مجرور خواهد بود. به یک مثال از قرآن کریم توجه کنید:

﴿...سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

مثال بالا از مواردی است که «من» بر سر «حِثَّ» وارد شده است. از این‌رو، «من حِثَّ» جار و مجرور، متعلق به «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» و «حِثَّ»، مبنی و محلاً مجرور و مضاف و جمله «لا يعلمون»، مضاف‌الیه و محلاً مجرور است.

۲. «اذ»: ظرف زمان ماضی^۲ است، مبنی بر سکون بوده و به جمله اسمیه یا فعلیه اضافه می‌شود؛ به مثال زیر توجه کنید:

«جِئْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِذْ النَّاسُ قَائِمُونَ» هنگامی که مردم ایستاده بودند به‌سوی شهر آمدم.
در مثال بالا «اذ» ظرف و متعلق به «جِئْتُ» است و چون مبنی است، محلاً منصوب است و جمله «الناس قائمون» مضاف‌الیه و محلاً مجرور است.
تذکره: برخی از کلمات هرگز اضافه نمی‌شوند؛ مانند ضمیر و اسم اشاره؛ اگرچه ممکن است مضاف‌الیه واقع شوند؛ مانند: «کتابه، دلیل ذلك».

نگاهی به کتاب‌های دیگر

بعض الاسماء يضاف أبدأ فلا يستعمل مفرداً أبداً نحو «كل» و «بعض»؛ فإذا استعمل «كل» أو «بعض» مفرداً كان توينه عوضاً عن المضاف إليه. نحو «فضلنا بعضهم على بعض أي فضلنا بعضهم على بعضهم». (حاشية الصبان، ج ۳، ص ۲۵۰، با تصرف).

تمرین

۱. در عبارات شریفه ذیل ضمن ترکیب، مباحث آموخته شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. اعراف، آیه ۱۸۲.

۲. در نحو ۴ مباحث دیگری در مورد «اذ» مطرح خواهد شد. استعمالات دیگری نیز برای «اذ» در کتاب‌ها مفصل ذکر شده است.

۳. «اذ» مبنی بر سکون است و حرکت کسره برای آن است که اجتماع دو سکون (سکون «ذال» در «اذ» و «نون» در «نشد»)، یعنی هنگامی که دو ساکن یا هم جمع شوند، (حرف اول) مکسور می‌شود.

توابع (نعت «ا»)

تعریف توابع

جهت روشن شدن تعریف توابع به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. قام علي العادل

۲. رأيت عليا العادل

۳. مررتُ بعلي العادل

در مثال‌های بالا، کلمه «العادل» در اعراب، شبیه کلمه ماقبل خود، یعنی «علی» است. در مثال اول، «علی» مرفوع و «العادل» تابع آن و مرفوع است و در مثال دوم، «علی» منصوب و «العادل» نیز تابع و منصوب است. هم‌چنین در مثال سوم، «علی» مجرور و «العادل»، چون تابع «علی» است، مجرور است. به کلمه «العادل» در مثال بالا و امثال آن‌که از اعراب ما قبل خود تبعیت کرده‌اند، «تابع» گفته می‌شود. به اسم قبل از آن (علی) «متبوع» گفته می‌شود.

عامل در توابع

در درس گذشته فرا گرفتیم که اعراب هر یک از کلمات، به وسیله عاملی ایجاد شده است؛ مثلاً عامل نصب مفعول‌فیه، فعلی است که مفعول‌فیه، ظرف آن است.

اکنون ببینیم اعراب توابع به وسیله کدام عامل است؟

می‌توان گفت: عامل در تابع همان عامل در متبوع است؛ مثلاً در مثال اول، رفع

فاعل (علی) به وسیله «قام» است و «العادل» به خاطر تابع بودن از فاعل، اعراب رفع گرفته است. پس عامل در هر دو یکی است.

اقسام توابع

توابع بر پنج قسمند:

۱. نعت؛

۲. عطف به حروف؛

۳. تاکید؛

۴. بدل؛

۵. عطف بیان.

در این کتاب با (۴) نوع از توابع آشنا می‌شوید و «عطف بیان» و احکام آن در نحو (۲) خواهد آمد.

نعت

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. جاء زیدُ الکریمُ؛

۲. رأیت رجلاً کریمًا.

در مثال ۱، «زید» فاعل و مرفوع است و «الکریم» تابع آن است. توجه کنید که کلمه «الکریم» از نظر معنا چه نقشی در جمله دارد؟ گوینده با آوردن کلمه «الکریم» چه فایده‌ای را به مخاطب منتقل کرده است؟

در مثال ۲، «رجلاً» مفعول به و «کریمًا» تابع آن است؛ به همین دلیل، مانند کلمه «رجلاً» منصوب است. در این مثال، «کریمًا» چه فایده معنوی دارد؟

با کمی دقت متوجه می‌شوید که «الکریم» و «کریمًا» هر دو توضیحی در رابطه با کلمه ماقبل خود (متبوع)، می‌دهند و بیانگر یکی از ویژگی‌های «متبوع» می‌باشند. به این گونه کلمات «نعت» گفته می‌شود.

۱. از این رو، نعت بیشتر «مشتق» (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، صیغه مبالغه، فعل تفضیل) است.

برای توضیح بیشتر به مثال‌های زیر دقت کنید:

﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾؛ از شیطان رانده شده، به خدا پناه می‌برم.

در مثال بالا کدام یک از کلمات، تابع هستند؟ «اعوذ» فعل و فاعل (انا مستتر)، «بالله» جار و مجرور و متعلق به «اعوذ». «من الشیطان» نیز جار و مجرور و متعلق به «اعوذ» و «الرجیم» تابع «الشیطان» است. دقت کنید «الرجیم» تابعی است که یکی از ویژگی‌های متبوع خود (الشیطان) را توضیح می‌دهد و به آن نعت گفته می‌شود.

«أنا عبدك المسكين»؛ من بنده مسکین تو هستم.

در مثال بالا «انا» مبتدا، «عبد» خبر و مرفوع است و «المسکین» تابع «عبد» است؛ به همین دلیل مرفوع است. «المسکین» در مثال بالا یکی از ویژگی‌های «عبد» را بیان می‌کند و به همین خاطر، به آن «نعت» می‌گویند.
تبصره: «ضمیر»، موصوف و صفت واقع نمی‌شود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

قد یكون إعراب الاسم بتبعية ما قبله و یسمی بالتابع، لأنه یتبع ما قبله فی الإعراب. وهي خمسة:

(۱) نعت؛

(۲) العطف بالحروف؛

(۳) التأكيد؛

(۴) البدل؛

(۵) عطف الیاء.

تعرین

در عبارت زیر، موصوف و صفت و عامل آنها را مشخص کنید:

۱. ﴿أَهْلِدْنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱
۲. ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلْدِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲
۳. ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾^۳
۴. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِةِ...﴾^۴



۱. حمد، آیه ۶

۲. الرحمن، آیه ۲۷

۳. العنقر، آیه ۶

۴. فاطر، آیه ۱

اهداف آوردن نعت

گوینده، نعت را به خاطر انگیزه‌ها و اهداف مختلفی در کلام خود می‌آورد. در این جا برخی از این انگیزه‌ها بیان می‌شود:

۱. تعریف: در صورتی که متبوع معرفه باشد، ممکن است که متکلم برای روشن کردن و معرفی بیشتر معرفه، در کلام خود نعت را بیاورد؛ مانند «محمّد الرسول نبی». در این عبارت، «الرسول» نعت «محمّد ﷺ» است و جهت معرفی بیشتر حضرت آورده شده است.

۲. تخصیص: در صورتی که متبوع نکره باشد، گوینده نعت را برای تخصیص نکره به افراد خاصی در کلام خود می‌آورد. در مثال «جاء رجلٌ کریم» «رجل» که به معنای خود شامل تمامی افراد «مرد» می‌شود، بعد از آوردن «کریم»، به افراد خاصی، یعنی «مردان کریم» تخصیص زده می‌شود.

۳. مدح یا ذم: در مثال‌های «قال الرسول الاعظم» و «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» کلمات «الاعظم» و «الرجیم» به ترتیب برای مدح و ذم متبوع‌های خود آورده شده‌اند.

مطابقت نعت و منعوت

نعت علاوه بر اعراب، در امور دیگری نیز با متبوع (منعوت) خود مطابقت دارد. منعوت (متبوع) و نعت در نکره و معرفه بودن، مانند یکدیگرند. پس اگر متبوع

معرفه است، نعت نیز معرفه است و اگر متبوع نکره باشد، نعت نیز نکره است؛ مانند: «بسم الله الرحمن الرحيم». در این مثال، «الله» معرفه است و به همین خاطر «الرحمن و الرحيم» هر دو نعت، معرفه‌اند. در مثال «أنا عبد مسكين»، «عبد» منعت و نکره است و «مسكين» نیز که نعت آن است، نکره آورده شده است.

منعت و نعت در تعداد نیز مانند هم هستند. پس اگر منعت مفرد باشد، نعت نیز مفرد است و اگر منعت مثنی یا جمع باشد نعت نیز مثنی یا جمع خواهد بود؛ مانند: «رجل كريم، رجلان ضاربان، المسلمون المؤمنون». منعت و نعت در مؤنث و مذکر بودن مانند هم هستند؛ مانند: «فاطمة الطاهرة، محمد المرسل».

اقسام نعت

در عبارات عربی، نعت مانند حال و خبر می‌تواند مفرد، جمله یا شبه جمله (ظرف یا جار و مجرور) باشد؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «جاني رجل علي المركب»

۲. «جاني رجل أبوه قائم»

در مثال «۱»، «علي المركب» خصوصیتی از «رجل» را بیان می‌کند و به همین دلیل، صفت «رجل» می‌باشد. همان‌طور که در خبر و حال، جار و مجرور و ظرف، متعلق به محذوف بودند، این‌جا نیز جار و مجرور متعلق به محذوف (استقر، کان، ...) است.

در مثال «۲»، «ابوه قائم» یکی از ویژگی‌های «رجل» را بیان می‌کند و به همین خاطر، این جمله که از ابتدا و خبر تشکیل یافته است، صفت «رجل» واقع شده است.

تتمه

۱. جمله و شبه جمله در حکم نکره‌اند، پس منعت و متبوع آنها باید نکره باشد؛ به همین دلیل است که گفته می‌شود: هرگاه شبه جمله و جمله بعد از نکره بیایند و آن‌را توضیح دهند، نعت می‌باشند.

۲. جمله و شبه جمله، وقتی که نعت واقع می‌شوند، به حسب متبوع خود محلاً مرفوع یا منصوب یا مجرور خواهند بود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

النعت: هو تابع مشتق بفید تخصیص متبوعه أو توضیحه أو مدحه أو ذمه...، نحو: «فتحریر رقیة مؤمنة»، «الحمد لله رب العالمین»، (شذورالذهب).

تمرین

عبارات زیر را در حد دروس خود ترکیب کرده و مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید.

۱. ﴿... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا...﴾^۱
۲. ﴿... إنا نبشرك بغلام اسمه يحيى...﴾^۲
۳. ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾^۳
۴. ﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۴
۵. ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ... وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾^۵

۱. نوبه، آیه ۲۰.

۲. مریم، آیه ۷.

۳. مریم، آیه ۱۹.

۴. مؤمنون، آیه ۷۳.

۵. شعراء، آیه ۲۱۲-۲۱۷.

توابع (عطف به حروف)

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «ابراهيم نبی و خليل»
۲. «لقد ارسلنا نوحاً و ابراهيم»
۳. «قل لي عملي و لكم عملکم»

در مثال «۱»، گرینده، دو خبر را به ابراهیم نسبت داده است. او به جای این‌که بگوید «ابراهيم نبی» ابراهیم خلیل^۱ با آوردن حرف «واو» خود را از تکرار کلمه ابراهیم بی‌نیاز کرده است. به حرف «واو» که دلالت بر اشتراک می‌کند «حرف عطف» گویند. در مثال «۲»، «نوح» و «ابراهيم» در مفعول بودن مشترک هستند و این اشتراک، به وسیله «واو» بیان شده است.

در مثال «۳»، برخلاف مثال‌های قبل که از عطف کلمه به کلمه (مفرد به مفرد) سخن می‌گفتیم، عطف جمله به جمله به کار رفته است. دو جمله «لي عملي» و «لكم عملکم» هر دو در مفعول به «قل» بودن، مشترک هستند و این اشتراک را حرف عطف، بیان می‌کند. پس به‌طور کلی حرف عطف حرفی است که اشتراک در حکم را می‌رساند. به «نبی»، «نوح»، «لي عملي» که قبل از حرف عطف قرار گرفته‌اند، «معطوف علیه» و به «خلیل»، «ابراهيم» و «لكم عملکم»، «معطوف» گفته می‌شود.

آشنایی با بعضی از حروف عاطفه و معانی آنها

۱. «واو»: واو فقط اشتراک بین معطوف و معطوف علیه را می‌رساند. پس وقتی

گفته می‌شود: «جاء زید و عمرو» «او» بیان می‌کند که «مجیی» (آمدن) هم از «زید» صادر شده و هم از «عمرو» و فهمیده نمی‌شود که «زید» ابتدا آمد یا آن‌دو با هم آمدند.

۲. «فاء»: به مثال زیر توجه کنید:

«جاء علي فقام»

در مثال بالا «فاء» حرف عاطفه است و به همین خاطر، ویژگی حرف عطف، یعنی تشریک در حکم را دارد؛ یعنی علی و قاسم هر دو آمده‌اند، اما علاوه بر این معنا، می‌رساند که آمدن قاسم بعد از علی واقع شده است. به این معنای «فاء» ترتیب گویند؛ یعنی فاء دلالت می‌کند بر این که آمدن علی و قاسم به ترتیب بوده و قاسم بعد از علی آمده است. علاوه بر این، «فاء» بیان می‌کند که آمدن قاسم بی‌درنگ بعد از آمدن علی واقع شده است. به این معنای «فاء»، تعقیب گفته می‌شود. بنابراین، فاء دو معنا ترتیب و تعقیب را می‌رساند.

۳. ثَمَّ مانند فاء علاوه بر تشریک، بر ترتیب نیز دلالت دارد، ولی تعقیب را نمی‌رساند، بلکه بیان می‌کند که وقوع معطوف بعد از معطوف علیه «با فاصله» صورت گرفته است. بنابراین، در مثال «جاء زید ثم عمرو» منظور این است که عمرو بعد از زید و با فاصله آمد.

به این مثال توجه کنید: «زَوَّغْتُ الْقُطْنَ ثَمَّ جَنِيَّةً» پنبه را کاشتم و سپس او را چیدم. در این مثال، بین چیدن و کاشتن فاصله وجود دارد.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

عطف النسق هو تابعٌ يتوسط بينه وبين متبوعه حرف كالواو او الفاء او ثم، كُلُّ يُسَمَّى حَرْفَ الْعُطْفِ وَ لَا يَنْحَصِرُ عَلَى الثَّلَاثَةِ الْمَذْكُورَةِ. (النحو الوافي، ج ۳، ص ۵۵۵ و ۵۵۶، با تصرف).

تعرین

عبارات زیر را ترکیب نموده و مطالب خواننده شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. ﴿... زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ...﴾^۱
۲. ﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِقَائِلَ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَزِيزٍ﴾^۲
۳. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا...﴾^۳
۴. ﴿... إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾^۴
۵. ﴿... فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۵
۶. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۶

۱. عنکبوت، آیه ۲۸.

۲. هود، آیه ۵۹.

۳. نوبه، آیه ۶۰.

۴. مریم، آیه ۵۲.

۵. مریم، آیه ۶۰.

۶. شعراء، آیه ۱۸۹.

توابع (تأکید)

به دو مثال زیر توجه کنید:

۱. «حفظت القرآن» قرآن را حفظ کردم.

۲. «حفظت القرآن كله» قرآن، همه آن را حفظ کردم.

در مثال اول، ممکن است ما احتمال دهیم که گوینده، تمام قرآن را حفظ نکرده، بلکه در حقیقت بیشتر یا بعضی از قرآن را حفظ کرده است. این احتمال به خاطر این است که مردم در سخن تسامح و سهل انگاری گفتن دارند.

اما در مثال دوم، با آوردن کلمه «کله» در حقیقت گوینده این احتمالات را از بین می برد و به مخاطب اعلام می کند که واقعاً کل قرآن را حفظ کرده ام. به کلمه «کله» که برای از بین بردن احتمالات خلاف در ذهن مخاطب آمده است، «تأکید» گفته می شود.

به مثال دیگر توجه کنید: «رأيت القائد نفسه» رهبر، خودش را دیدم.

در این مثال، کلمه «نفس» برای تأکید «القائد» آمده است و به مخاطب اعلام می کند که واقعاً خود رهبر را دیده نه شخص دیگری را.

اقسام تأکید

مثال هایی چون: «جاء زيدٌ، جاء جاء زيدٌ، مات الناسُ أجمعون»، دارای تأکیدند. در مثال اول و دوم، تکرار کلمه باعث از بین بردن احتمالات خلاف می شود و از این رو، گفته می شود که کلمه دوم، تأکید کلمه اول است. در مثال سوم، کلمه «اجمعون» تأکید

کلمه «الناس» است و بیان می‌کند که همه مردم، مُردند نه برخی از آنها یا بیشتر آنها.

تأکید به دو قسم است:

قسم اول: «تأکید لفظی».

قسم دوم: «تأکید معنوی».

تأکید لفظی: عبارت است از تکرار لفظ سابق؛ مانند: جاء زيدٌ زيدٌ.

در این مثال «جاء» فعل، «زيد» فاعل، «زيد» دوم تابع و تأکید برای «زيد» اول است.

تأکید معنوی: عبارت است از تأکید به وسیله برخی الفاظ خاص؛ که در این جا با

برخی از آنها آشنا می‌شویم:

۱. نفس، عین: جاء زيد نفسه - جاء زيد عینه.

نکته: کلمات نفس و عین در صورتی که تأکید لفظ مثنی یا جمع واقع شوند، به

صورت آنفس و أعین آورده می‌شوند؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

«جاء زيد و خالد أنفُسهما (أعینهما)؛ زيد و خالد خودشان آمدند».

«جاء الرجال أنفُسهم (أعینهم)؛ مردان خودشان آمدند».

«جاءت المرأة أنفُسهما (أعینهما)؛ دو زن خودشان آمدند».

«جاءت النساء أنفسهن (أعینهن)؛ زنان خودشان آمدند».

۲. کل و جمیع: مانند: مات الناس کلّهم (جمیعهم)

به مثال‌های دیگر توجه کنید:

«أكلت الرّغيف كلّهُ؛ نان تمامش را خوردم».

«جاءت النساء كلّهن (جمیعهن)؛ زنان همه آنها آمدند».

نکته: کلمات نفس، عین، کل و جمیع لازم است به ضمیری اضافه شوند تا به مؤکّد

(لفظی که مورد تأکید قرار گرفته) برگردد. از این رو، گفته می‌شود که این کلمات به

ضمیری اضافه می‌شوند که با مؤکّد، مطابقت کند؛ یعنی اگر مؤکّد مثنی است، ضمیر

«هما» و اگر جمع مذکر باشد، «هم» و ... خواهد بود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الترکید: ویقال له «التأکید» و هو کلّ تابع ذکر تقریراً لأمر متبوعه و هو نوعان: لفظی و معنوی؛

التوكيد اللفظي هو تكرار لفظ المؤكد، والتوكيد المعنوي هو بالفاظ معدودة ومنها: «النفس والعين»، «كلا وكلتا»، «كلّ وجميع». (مبادئ العربية، ج ۳).

تمرین

۱. عبارات زیر را ترکیب کنید و مطالب خوانده شده را بر آن تطبیق نمایید.

الف) ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ...﴾^۱

ب) ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ...﴾^۲

۲. آیا «کل»، «عین» و «نفس» در عبارات زیر تأکید است؟ چرا؟

الف) ﴿...كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي...﴾^۳

ب) ﴿...كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ...﴾^۴

ج) ﴿...وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ...﴾^۵

۱. هود، آیه ۱۲۳.

۲. حجر، آیه ۳۰.

۳. کهف، آیه ۱۰۱.

۴. انعام، آیه ۱۲.

۵. آل عمران، آیه ۱۱۹.

توابع (بدل)

به دو مثال توجه کنید:

۱. «جاء أخوك يوسف»

۲. «قرأت الكتاب نصفه» کتاب نصف آن را خواندم.

در مثال «۱»، گوینده قصد دارد «آمدن را» را به یوسف نسبت دهد. به نظر شما چرا «أخوك» را آورده است.

در مثال «۲» در حالی که مقصود اصلی گوینده «خواندن نصف کتاب» است، چرا ابتدا گفته است: «کتاب را خواندم»؟

در این گونه جملات، گوینده برای آماده کردن مخاطب، ابتدا چیزی را می آورد و سپس مقصود اصلی خود را بیان می کند؛ مثلاً در عبارت اول، گوینده «أخوك» را جهت متوجه کردن ذهن مخاطب به مقصود اصلی او که یوسف است، آورده و سپس مقصود اصلی خود را بیان می کند.

به کلماتی مانند «یوسف» و «نصفه» در مثال های بالا که مقصود اصلی حکم در کلام گوینده هستند، «بدل» گویند و به کلماتی چون «أخوك» و «الكتاب» «مبدل منه» گویند.

اقسام بدل

به مثال های زیر توجه کنید:

۱. «ماخاف امیر المؤمنین علی عليه السلام من أخذ إلا الله» امیر المؤمنین علی از کسی جز خدا نترسید.

۲. «قَبْلَ وَالذَّكَ يَدُهُ؛ يَبُوسُ بِدَرْتِ» دستش را».

۳. «أَعْجَبْتَنِي الْوَرْدَةُ رَائِحَتُهَا؛ بِهْ تَعْجَبُ دَرْأوردِ مَرَا گُل، بوی آن».

در مثال های بالا کلمات «علی»، «ید»، «رائحة» به ترتیب بدل از «امیر»، «والد» و «الوردة» می باشند.

به رابطه بین بدل و متبوع آن (مبدل منه) توجه کنید: چه تفاوتی بین سه مثال بالا می بینید؟

در مثال «اول»، «علی» همان «امیرالمؤمنین» است، ولی در مثال دوم، «ید» همان «والد» نیست، بلکه جزئی از بدن والد است. در مثال سوم، اگرچه «رائحة» جزء «گل» نیست، ولی از لوازم گل است و همراه اوست. این سه مثال ما را به سه قسم بدل راهنمایی می کند:

قسم اول، بدل کل از کل: آن است که بدل، عین مبدل منه و مطابق با آن است.

قسم دوم، بدل جزء از کل: آن است که بدل، جزء مبدل منه است.

قسم سوم، بدل اشتغال: آن است که بدل، لازمه مبدل منه یا همراه با اوست.

نگاهی به کتاب های دیگر

البدل هو التابع المقصود وحده بالحكم المنسوب الي متبوعه من غير ان يتوسط حرف من الحروف العاطفة. (النحو الوافي، ج ۳، ص ۶۶۴، با تصرف).

تحریر

عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. «... عَمُوا وَصَعُوا كَثِيرٌ وَتَهُمُ»^۱

۲. «... وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۲

۱. مانند، آیه ۷۱.

۲. سبأ، آیه ۶.

تتمه

در این قسمت به معرفی برخی از حروف عامل و غیر عامل می‌پردازیم. حروف عامل حروفی هستند که در اعراب مابعد خود تأثیری مانند جزم انجام می‌دهند؛ مانند: «لَمْ» در مثال «لَمْ یضربْ». حروف غیر عامل حروفی هستند که در اعراب مابعد خود تأثیری ندارند؛ مانند: «قُلْ» در «قُلْ یضربْ».



حروف عامل (۱)

حروف ناصب مضارع

الف) «أَنْ»: به مثال‌های زیر توجه کنید:

أَحِبُّ أَنْ تُكْرِمَ

يَحْسُنُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ

در عبارت‌های بالا، «أَنْ» به أفعال «تکرم» و «تصلی» نصب داده و جزء حروف ناصب فعل مضارع شمرده می‌شود. آیا می‌دانید که «أَنْ» در این عبارت چه اثر معنوی دارد؟ در عبارت اول، «أَنْ تُکْرِمَ» مفعول به «أحب» و در عبارت دوم، «أَنْ تُصَلِّيَ...» فاعل برای «یحسن» است. با توجه به این که «مفعول به» و «فاعل» باید مفرد باشند (نه جمله)، «أَنْ» با تبدیل «تکرم» و «تصلی» به مصدر، آنها را «مفرد» کرده و صلاحیت مفعول به و فاعل واقع شدن را به آنها داده است.

بنابراین می‌توان گفت که «أَنْ» علاوه بر نصب مضارع، آن را به مصدر تبدیل می‌کند؛ این اثر «أَنْ» را در اصطلاح «تاویل به مصدر» می‌گویند. از این رو، معانی عبارات بالا چنین خواهد بود:

«دوست دارم اکرامت را.»

«خوب است درود فرستادن تو بر محمد و آل او.»

ب) «لَنْ»: به این مثال توجه کنید: «لَنْ تُضْرِبَنِي»

در عبارت بالا «لَنْ» به فعل «تضرب» نصب داده است و از جهت معنوی، اثر آن،

نفی فعل، در زمان آینده است. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین خواهد بود: «تو مرا در آینده نخواهی زد».

ج) «کَی»: به مثال زیر توجه کنید:

جُثْتُ لَکَی تَکْرَمَنی

در این عبارت، «کَی» به فعل «تَکْرَمَ» نصب داده و از جهت معنوی، فعل را به مصدر تأویل برده و معنای آینده به آن می‌دهد. بنابراین، «کَی» شبیه «أَنْ» است. تنها تفاوت آنها این است که مصدر تشکیل شده از «کَی» و فعل «به منزله علت برای ماقبل است؛ به همین دلیل گفته می‌شود که قبل از آنها، حرفی که معنای علت را برساند، در تقدیر گرفته می‌شود؛ یعنی گویا عبارت بالا چنین بوده: «جُثْتُ لَکَی تَکْرَمَنی».^۱ بنابراین، معنای عبارت بالا چنین می‌شود: «آمدم برای این که اکرامم کنی».

د) «أَذَنْ»: «أَذَنْ» مابعد خود را نصب داده و از جهت معنوی، در جایی از «أَذَنْ» استفاده می‌شود که کلام مابعد، به منزله جواب باشد؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «أَنَا أَتِيكَ» من به نزد تو می‌آیم، می‌توان در جواب گفت: «أَذَنْ أَكْرَمَكَ» در این صورت از تو تشکر می‌کنم.

تمرین

عبارات زیر را ترکیب نموده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

۱. ﴿... تَرِيدُونَ أَنْ تَضُدُّوُنَا...﴾^۱

۲. ﴿وَلَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ...﴾^۲

۳. ﴿... فَرَجَعْتُكَ إِلَيَّ أَمَّا كَيْ تَقْرَأَ عَلَيْهَا...﴾^۳

۱. «لام» از حروف جر بود و در مقام تعلیل (علت آوردن) استفاده می‌شود.

۲. ابراهیم، آیه ۱۰.

۳. آل عمران، آیه ۹۲.

۴. طه، آیه ۴۰.

حروف عامل (۲)

حروف جازم مضارع

۱. «لَمْ»: در عبارت «لَمْ يَكْتُبْ عَلِيٌّ»، «لَمْ» علاوه بر جزم فعل «يَكْتُبْ»، معنای آن را منفی کرده و زمان فعل مضارع را به ماضی تبدیل می‌کند. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین است: «علی ننوشت».

۲. «لَمَّا»: این حرف نیز مانند «لَمْ» مضارع را جزم داده و معنای آن را در زمان ماضی منفی می‌کند. تفاوتی که بین این دو وجود دارد، این است که زمان در «لَمَّا» گذشته متصل به حال است. بنابراین، معنا در عبارت «لَمَّا يَضْرِبُ زَيْدٌ» این است که زید از زمان گذشته تا به حال نزده است.

۳. «لَا» امر: همان‌طور که در صرف خواندید، این حرف معنای طلبی به فعل مضارع می‌دهد. مانند: «يَضْرِبُ؟ باید بزنی»، «لَتَضْرِبُ؟ باید بزنیم» و «لَتَضْرِبُوا؟ باید زده شوید».

۴. «لَا» نهی: همان‌طور که می‌دانید، «لَا»ی نهی در چهارده صیغه فعل مضارع (معلوم و مجهول) وارد شده و معنای آن را علاوه بر طلبی، منفی می‌کند؛ مانند: «لَا يَضْرِبُ؟ نباید بزند»، «لَا تَضْرِبُ؟ نباید بزنی» و «لَا أَضْرِبُ؟ نباید بزنم».

۵. «إِنْ» شرطیه: به عبارت زیر توجه کنید:

إِنْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ

چه تفاوتی بین این حرف و حروف قبلی می‌بینید؟ در مثال مذکور، «إِنْ» دو فعل مضارع را جزم داده، ولی حروف قبلی فقط یک مضارع را جزم داده بودند. از جهت

معنوی، آثار زیر را می‌توان در مورد «ان» بیان کرد:

الف) «ان» معنای «شرطیت» به عبارت می‌دهد؛ یعنی تحقق امری را وابسته به تحقق امر دیگر می‌کند. در مثال بالا اگر زدن از طرف مخاطب واقع شود، از طرف متکلم نیز واقع می‌شود.

ب) «إن» معنای «استقبال» را به دو فعل مابعد خود می‌دهد. در عبارت بالا معنا چنین می‌شود: «اگر (در آینده) بزی (در آینده) خواهم زد».

تبصره: گاهی یک یا دو فعل مابعد «ان»، ماضی است؛ در این صورت نیز معنای آن آینده بوده و محلاً مجزوم می‌شود.

توضیح ساختمان جمله شرطیه: «ان» بر سر دو جمله وارد می‌شود که به جمله اول «جمله شرط» و به جمله دوم، «جمله جواب شرط» گفته می‌شود.

تمرین

عبارات زیر را ترکیب نموده، مطالب را در آنها پیدا کنید:

۱. ﴿... وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيْفَةٌ يَاقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ...﴾^۱

۲. ﴿... وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾^۲؛ از خودتان عیب مگیرید،

۳. ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۳

۴. ﴿... وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۴

۱. نساء، آیه ۷۸.

۲. حجرات، آیه ۶۱.

۳. الخلاص، آیه ۳ - ۱.

۴. حجرات، آیه ۶۴.

حروف عامل (۳)

حروف جازه

همان‌طور که می‌دانید، حروف جر حروفی هستند که به اسم مابعد خود جرّ می‌دهند و وسیله ارتباط فعل با اسم مابعد خود هستند. این حروف، از جهت معنوی، بیان‌کننده معانی خاصی بین فعل و اسم مابعد هستند؛ مثلاً حرف «باء» در عبارت «کتبت بالقلم» بیان می‌کند که قلم «وسیله» نوشتن متکلم بوده و از این رو، عبارت بالا چنین معنا می‌شود: «به وسیله قلم نوشتم». در این قسمت به برخی از مهم‌ترین معانی حروف «باء»، «من»، «الی»، «فی» و «علی» اشاره می‌کنیم:

۱. معانی باء

الف) سببیت: یعنی مابعد آن سبب و علت ماقبل است؛ مانند «ما ت زید بمرضه»؛ یعنی: زید به سبب بیماری‌اش مُرد.

ب) استعانت: یعنی مابعد «باء» وسیله انجام فعل بوده است که توضیح آن در بالا گذشت.

ج) تعدیه: یعنی باء، فعل لازم را متعدی می‌کند؛ مانند: «ذهب زید» به معنای «زید رفت».

«ذهب زید بعمره» به معنای «زید عمرو را بُرد».

۲. معانی من

الف) ابتدای مکان حدث: مانند: «جئت من البصرة». در این مثال، «من» بیان می‌کند که بصره، ابتدای مسیر آمدن است.

ب) ابتدای زمانِ حدث: مانند: «نمتُ من أوّل اللیل» در این مثال، «أوّل اللیل» ابتدای زمان خوابیدن متکلم است.

ج) تأکید: به دو عبارت «ما جاءني رجلٌ» و «ما جاءني من رجلٍ» توجه کنید: عبارتِ اوّل به معنای آن است که «مردی نیامد، امّا در عبارتِ دوّم که «مِن» بر سر «رجل» آمده است، همین معنا تقویت شده، چنین ترجمه می‌شود: «هیچ مردی نیامد» که همان معنای اوّل است، ولی با تأکید بیشتر.

همان‌طور که با دقّت فهمیده می‌شود، «مِن» معنایی به جمله اضافه نمی‌کند. از این رو، اگر حذف شود نقصی در اصل معنا ایجاد نمی‌شود؛ به همین دلیل «مِن» را «زائده» گویند.

۳. معانی «الی»

الف) انتهای مکانِ حدث: مانند: «سرتُ الى البصرة». در این مثال، «الی» بیان می‌کند که «البصرة» انتهای مسیر حرکت است.

ب) انتهای زمانِ حدث: مانند: «صمّ الى اللیل» که در این عبارت، «اللیل» انتهای زمانِ روزه گرفتن است.

۴. معانی «فی»

مهم‌ترین معنای «فی» ظرفیت است؛ مانند: «جلستُ في المدرّس» که «المدرّس» ظرفِ جلوس است؛ یعنی جلوس «در» آن واقع شده است.

۵. معنای «علی»

مهم‌ترین معنای علی، استعلاء است؛ مثلاً در عبارت: «جلستُ على الكرسي» «علی» نشان می‌دهد که جلوس «بر روی» سطح واقع شده است.

۶. حرف ندا: «یا»

در زبان عربی حرف «یا» برای صدا زدن به کار می‌رود. از جهت اعراب، اسم مابعد «یا»، منصوب است. به مثال «یا عبدالله» توجه کنید: متکلم برای صدا زدن «عبدالله» از حرف «یا» استفاده کرده و از جهت اعراب به آن نصب داده است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

«من» معانی «من» توکید العموم و هي الزائدة و شرط زیادتها ثلاثة امور احدها تقدم نفسي او نهي او استفهام بهل نحو: «هل تري من فطوره»^۱
 الثاني تنكير مجرورها، الثالث كونه فاعلا او مفعولا به او مبتدأ او ما اصله مبتدئ نحو: «ما كان معه من اله». (مفنی الیب، ج ۱، ص ۴۲۵ و ۴۲۶).

تمرین

عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

۱. ﴿... دَهَبَ اللَّهُ يَتُورِهِمْ...﴾^۱
۲. ﴿يَسْبِرُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّجِيمُ﴾^۲
۳. ﴿... تَجْعَلُونَ أَصْبَعَهُمْ فِي أَذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ...﴾^۳
۴. ﴿... أَنْبِئُوا الضَّيَّامَ إِلَى الْبَلِّ...﴾^۴
۵. ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ...﴾^۵

۱. مفنی الیب، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. بقره، آیه ۱۷.

۳. حمد، آیه ۸.

۴. بقره، آیه ۱۹.

۵. بقره، آیه ۱۸۷.

۶. بقره، آیه ۱۷۹.

حروف غیر عامل

در این قسمت، از بین حروف غیر عامل، حروف استفهام، حرف شرط غیر عامل و حروف جناب را بررسی می‌کنیم.

حروف استفهام: ا - هل

به مثال‌های زیر توجه کنید:

أقام زید؟ - هل یکتب علی؟

در مثال‌های مذکور «همزه» و «هل» چه اثر لفظی و معنوی دارند؟

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، این دو حرف هیچ‌گونه تأثیری در لفظ ایجاد نکرده‌اند؛ به عبارت دیگر: با آمدن آنها «اعراب کلمه» تغییر نکرده، به همین دلیل آنها را جزء حروف غیر عامل قرار داده‌اند. ولی از جهت معنا، این دو حرف، جمله مابعد خود را سؤالی کرده‌اند. در مثال اول، متکلم از «قیام زید» و در مثال دوم، از «کتابت علی» سؤال کرده است. به این حروف، «حروف استفهام» گویند.

حرف شرط غیر عامل: لو

در عبارت «لو جِئْتَنی اکرمتُک»، حرف «لو» بیان می‌کند که اکرام مخاطب وابسته به آمدن او بوده است. بنابراین، «لو» مانند «ان» بیان‌کننده شرطیت است. آیا تفاوت این دو را می‌دانید؟ تفاوت «لو» و «ان» این دو حرف از جهت اثر لفظی و معنوی با هم متفاوتند. قبلاً گفتیم که «ان» جزء حروف جازم است. حال آن که «لو» هیچ اثر اعرابی ندارد. از جهت

معنوی نیز «ان» بیان‌کننده شرطیت در آینده است، ولی «لو» شرطیت و وابستگی را در زمان گذشته بیان می‌کند. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین است:
اگر نزد من می‌آمدی (در گذشته)، تو را اکرام می‌کردم (در گذشته)

حروف جواب: نعم - لا

حرف جواب، حرفی است که در مقابل کلام مخاطب بیان می‌شود. «نعم» به معنای «بله» و «لا» به معنای «نه» است؛ پس وقتی از شما سؤال می‌شود که «أقام زید؟» شما در جواب می‌توانید از حروف جواب «نعم» یا «لا» استفاده کنید.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

همزة الاستفهام تدخل على الجملتين الفعلية والاسمية في الاثبات والنفي، نحو: «أجاء زید»، «ألم تفهم» بخلاف «هل» فانها تدخل على المثبت فقط نحو «هل عاد زید»، (مبادیء العربیة، ج ۴، ص ۳۸۱ و ۳۸۲، با تصرف و تلخیص).

تحریر

۱. عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

الف) ﴿... هَلْ يَسْتَطِيعُ زُلَيْكُ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...﴾^۱

ب) ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ...﴾^۲

ج) ﴿... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ...﴾^۳

د) ﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا...﴾^۴ ... قال نعم

۲. متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

مرّ سیّدنا الحسن علیّه السلام ذات یوم بمساکین قد فرشوا کساء لهم و وضعوا علیه کسراً من

۱. مانند، آیه ۱۱۲.

۲. کهنه، آیه ۷۲.

۳. بفره، آیه ۲۰.

۴. اعراف، آیه ۱۱۳.

المخبز فقالوا له: هلم يا بن رسول الله، فجلس معهم ياكل ثم تلا قوله تعالى: ان الله لا يحب المستكبرين. و قال لهم: قد اجبت دعوتكم فاجيبوا دعوتي قالوا: نعم يا بن رسول الله؛ فذهبوا معه الى منزله فاکرمهم. و عندما اراد الامام زين العابدين عليه السلام دفن ابيه سأله الناس و هم ينظرون الى آثار تشبه الجروح القديمة في ظهره، فقال زين العابدين عليه السلام: هذا لانه كان يتقل الجراب على ظهره الى منازل الارامل و اليتامي و المساكين^۱.

تمرین های عامه (۳)

۱. با رعایت تغییرات لازم، کلمه اول را به دو می اضافه کنید.

دین	،	الإسلام
معلمون	،	المدرسة
آبوان	،	هذه الأمة
مُخْلِصِينَ	،	تِيَانَهُمْ

۲. مضاف و مضاف الیه را در این جمله مشخص کنید.

«أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»

۳. با توجه به جمله نمونه، صفت مناسب هر موصوفی را ذکر کنید.

(الف) «يُعْجِبُنِي الْوَلَدُ الْمُهَذَّبُ»؛ فرزند با تقوا، مرا مسرور می سازد»

(ب) «يُعْجِبُنِي الْوَلَدَانِ»

(ج) «تُعْجِبُنِي الْإِبْتَانِ»

(د) «تُعْجِبُنِي الْبَنَاتُ»

۴. نوع تأکید (لفظی، معنوی) جملات زیر را معین و مؤکد و مؤکد را در آنها پیدا کنید.

(الف) «... لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»^۲

(ب) «وَوَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا...»^۱

۱. مع المعصومين (۵)، آیه ۲۲.

۲. اعراف، آیه ۱۸.

ج) ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۱

۵. ترکیب کنید:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ...﴾^۲

۶. متن زیر را حرکت گذاری کنید.

في الحسن عليه السلام

كان الامام الحسن عليه السلام ذات اليوم في الطريق فصادفه رجل من اهل الشام و كان يكره اهل البيت نسب و شتم الحسن عليه السلام و قد كان الحسن عليه السلام ساكناً لا يجيبه الى أن انتهى، فابتسم الحسن عليه السلام و قال بعد ان سلم عليه: يا ايها الشيخ اظنك غريباً... ان سألنا اعطيتناك ولو استرشدتنا ارشدناك و ان كنت جائعاً اشبعناك و ان كنت عرياناً كسوناك و ان كنت محتاجاً اغنياناك و ان كنت ملزماً آويناك و ان كانت لك حاجة قضيناها لك.

فوجيء الرجل الشامي بجواب الحسن عليه السلام و ادرك (على الفور) أنَّ معاوية كان يخدع الناس و يقول في علي و اولاده ما ليس بحق. تأثر الرجل و بكى ثم قال اشهد أنَّك خليفة الله في ارضه و ان الله اعلم حيث يجعل رسالته....

۱. يونس، آية ۹۹.

۲. الواقعة، ۱۰ و ۱۱.

۳. نساء، آية ۲۷.

كتاب نامه

١. القرآن الكريم
٢. الحراني، الحسن بن علي، تحف المعقول، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٠٤ هـ. ق.
٣. الخصيبي، الحسين بن حمدان، الهداية الكبرى، الطبعة الرابعة، مؤسسة البلاغ، بيروت، ١٤١١ هـ. ق.
٤. المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، الطبعة الثانية المصححة، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ. ق.
٥. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمة، الطبعة الاولى، دار الحديث.
٦. الشرتونى، رشيد، مبادئ العربية، تنقيح حميد المصطفى، الطبعة ١٩، ١٣٨١ هـ. ش.
٧. عباس حسن، النحو الوافي، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٧.
٨. الصبان، محمد بن علي، حاشية العبدان على شرح الاصحوني، دار احياء الكتب العربية.

دانش پژوهان گرامی

در لغت‌نامه این کتاب، سعی شده تا تصویری کوچک از لغت‌نامه‌های گسترده در مقابل دیدگان شما قرار داده شود. از این رو:

۱. برای یافتن معانی کلمات، باید از ریشه کلمات استفاده کنید، زیرا این لغت‌نامه به ترتیب الفبا بر اساس ریشه کلمات تنظیم شده است.

۲. برای برخی از کلمات چند معنا ذکر شده است. بنابراین لازم است با صبوریت، معنای مناسب را از بین آنها بیابید.

۳. شکل بیان کلمات به صورت زیر است:

الف) در فعل ماضی ثلاثی مجرد، چون عین‌الفعل آن سماعی است، فقط حرکت عین‌الفعل آن ثبت شده است؛ مانند: کُتِبَ.

ب) در فعل مضارع ثلاثی مجرد، چون عین‌الفعل آن سماعی است، حرکت آن به صورت َ یا ِ یا ؤ ثبت شده است؛ مانند: کُتِبُ.

ج) در صورتی که حرکت عین‌الفعل به صورت‌های مختلف به کار رفته باشد، مانند نمونه زیر ثبت شده است.

بُرِّ سَبَّ

بنابراین مضارع بُرِّ هم به صورت «بیر» و هم «بیر» و هم «بیر» استعمال شده است.

د) بعد از بیان فعل ماضی و مضارع ثلاثی مجرد، مصدر یا مصادر آن ذکر شده اند؛ مانند: «جَحَدَ جَحْدًا و جَحُودًا» که «جَحَدَ و جَحُود» هر دو مصدر فعل جَحَدَنَد.

ه) در افعال ثلاثی مزید فیه که مصادر قیاسی اند، مصادر آنها ذکر نشده است.
و) افعال متعدی را می توان از مفعول آنها که بعد از مصدر یا فعل ماضی ذکر شده، شناخت. بنابراین در مثال: «جَحَدَ جَحْدًا وَ جَحَدًا» از مفعول به «ه» درمی یابیم که «جَحَدَ» متعدی است ولی در مثال «رَضِيَ رِضًا وَ رِضًا» رضواناً عنه و هم چنین در مثال «زَكَاهُ زَكَاهًا» از ذکر نشدن مفعول به درمی یابیم که فعل مورد نظر، لازم است.

ز) استعمالات مختلف یک فعل، به صورت زیر نشان داده شده است:
رَضِيَ الشَّيْءَ وَ بِهِ وَ عَنْهُ.

از بیان بالا درمی یابیم که فعل «رَضِيَ» هم به صورت متعدی و هم به صورت لازم استعمال شده و استعمال لازم آن هم با حرف جر «باء» و هم با حرف جر «عن» بوده است.
ح) معانی مختلف یک فعل گاه به صورت نمونه زیر بیان شده است:

رَغِبَ رَغْبَةً فِیْهِ: او را دوست داشت.

_____ عَنْهُ: از او روی برگرداند.

در بیان بالا علامت «—» به منزله تکرار فعل بالاست، پس:

_____ عَنْهُ یعنی رَغِبَ رَغْبَةً عَنْهُ

ط) جمع اسماء با علامت «ج» و مؤنث آنها با علامت «م» نمایش داده شده است:

مانند: سکران ج سَکَرِی م سَکَرِی

مطابق بیان بالا، کلمه «سکاری» جمع «سکران» و کلمه «سکری» مؤنث «سکران» است.

ی) اسم فاعل و صفت مشبیه گاه با نماد «فهر» نمایش داده شده است؛ مانند:

مَسْکَرٌ مَسْکَرَانًا مِنَ الشَّرَابِ ...

فهو مسکران

بنابراین مسکران صفت مشبیه از فعل «مَسْکَرٌ» است.

لغت نامه

۱۱۱

اثر فیه: در او اثری باقی گذاشت.

• تأثر زید منه و به: از او اثری در زید حاصل شد.

• الاثر ج آثار و أثور: باقیمانده یک چیز (بعد از بین رفتن آن مثلاً)، نشانه یک چیز

الاجر ج أجور و آجار: ثواب، پاداش

اخذٌ أَخَذَ الشَّيْءَ: او را گرفت.

الآخر ج آخرون: دیگری

الآخر ج آخرون: ضلّ اول

الأرض ج أرضون: زمین

أُمٌّ ج امهات: مادر

أَمِنَ - أَمْنًا و أمانًا: مطمئن شد.

فهو آمِن و امین

- أَمِنَ - أَسْنَاءً: به او اعتماد کرد.

فهو آمِن

الامین: مورد اطمینان

الامانة:

أَوَى بِأَوِيَّةٍ لَهُ: به او ترحّم و دلسوزی کرد.

- آوِي - اَوِيَا و اَوَاهُ الْبَيْتَ و اَلِی الْبَيْتَ: وارد خانه شد.
 - آوَاهُ الْبَيْتَ و اَلِی الْبَيْتَ: او را به خانه برد.
 اَن - اَوْتَانَا عَلٰی نَفْسِه: با خود با ملایمت رفتار کرد.
 - اَن - اَیْنَا: زمان آن رسید (اَن اَن تَذْهَب: زمان رفتن تو رسید)
 الْآیَةُ ج آی و آیَات: علامت، نشانه
 ایدة: او را تقویت کرد، تثبیت کرد.
 اَیْمَان ← یَمِین

«ب»

بَذَرٌ - بَذَرَا الْعَالَ، مال را اسراف کرد.
 بَذَرُ الْعَالَ: بذره
 بَرَزَ - و بَرَزَ - بَرَزَا: آفتابی شد، آشکار شد.
 بَرٌّ سَبْرًا: او را اطاعت کرد
 فَهُوَ بَرٌّ
 - بَرٌّ - بَرًّا و بَرًّا فِی قَوْلِه: راست گفت.
 فَهُوَ الْبَرُّ
 - بَرٌّ - بَرًّا وَالِدَه: به او نیکی کرد.
 الْبَرُّ: نیکی، بخشش، اطاعت
 الْبَرَكَةُ: سعادت، زیادت
 بَسَمَ - بَسَمًا و تَبَسَّمَ و اَبْسَمَ: لبخند زد، تبسم کرد.
 بَشَّرَ - بَشَّرَ - وَاَبَشَّرَ: وامتیاز به: به سبب او شاد شد.
 - بَشَّرَه: او را شاد کرد، به او بشارت داد.
 بَطُلٌ - بَطَالَةٌ و بَطُولَةٌ: شجاع و قهرمان شد.
 بَطْلٌ ج اَبْطَال: قهرمان، پهلوان
 بَطْلٌ - بَطْلًا و بَطُولًا: باطل شد.
 بَطَنَ - بَطُونًا و بَطْنًا: مخفی شد، پنهان شد.

بَطْنَه و بَطْنْ لَهُ: به شکمش زد.

بَطْنُ الْأَمْرِ: حقیقت امر را دریافت.

بَطْنٌ بَطْنًا و بَطْنٌ بَطَانَةً: شکمش بزرگ و برآمده شد.

الْبَطْنُ ج بطون: داخل هر چیزی، شکم

بَقِيَ بَقَاءً و بَقِيَ بَقِيًّا: باقی ماند، ثابت شد.

بُكِيَ بُكَاءً و بُكِيَ: گریه کرد.

فَهُوَ بِالْجِ بَكَاءً

بَلَغَهُ بُلُوغًا: نزد او رسید.

بَلَغَ الثَّمَرُ: میوه رسید.

بَلَغَ الْغُلَامُ: پسر بچه بالغ شد.

بَلَغَ بُلَاغَةً: با فصاحت بود، زبان شیوا داشت، با فصاحت شد.

الْبَابُ: مدخل، درب ورود به جایی

بَاتٌ بَیْتًا و بَیْتَانًا و بَیْتُوتَةً فِي الْمَكَانِ: شب را در جایی خوابید.

بَاتَ فَلَاحًا و عِنْدَهُ و بِهِ: شب را نزد او به سر برد.

بَاتَ بَیْتًا الرَّجُلُ: زن گرفت.

الْبَيْتُ ج بیوت: خانه

«ت»

تَبِعَ تَبَعًا و اتَّبَعَ أَتً از او تبعیت کرد، پشت سر او رفت.

«ث»

اثنا عشر و اثنی عشر و اثنتا عشر و اثنتی عشر: دوازده (دو کلمه اول برای مذکر و دو

تای دیگر برای مؤنث استفاده می شود، جزء اول این کلمات مانند اعراب مثنی تغییر

می کند؛ یعنی در حالت رفع به صورت الف و در حالت نصب و جر به صورت «یا»

ثواب: جزاء عمل، پاداش (بیشتر در اعمال خیر استفاده می شود؛ ر.ک: المنجد)

«ج»

جَبَرُ جَبْرًا عَلَى الْأَمْرِ: او را مجبور به آن کار کرد.

جَبَّار: از صفات خداوند متعال است (کسی که اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می‌کند)

الْجَبَلُ جِ جبال: کوه

جَحَدَ ۚ جَحْدًا و جَعُودًا ۚ به او کافر شد، او را تکذیب کرد.

— هُ حَقًّا و بِحَقِّهِ: با این که به او علم داشت، او را انکار کرد.

الْجِرَابُ جِ آجریه و جُرْب: ظرفی که در آن غذا نگهداری می‌شود، پوشش

جَعَلَ اللهُ الشَّيْءَ ۚ جَعْلًا: آن چیز را خلق کرد.

—: آن چیز را ساخت

جعلهُ علي الارض: او را بر زمین گذاشت.

جعلهُ امیرًا: او را امیر کرد.

جَعَدَ ۚ جَعْدًا و جُمُودًا: جامد شد، خشک شد.

فهو جامد

الْجُنْدُ جِ أجناد و جُنُود: لشکر

جَنَ ۚ جَنًّا و جُنُونًا و جَنَانًا اللَّيْلُ الشَّيْءُ و عليه: او را پوشاند.

الْجَنَّةُ: باغ پر درخت (به باغ پر درخت «جنة» گفته‌اند، زیرا درختانش زمین را

می‌پوشاند)، بهشت.

اجاب فلاناً عن سؤاله: پاسخ او را داد.

اجاب الله وعاله: خداوند دعای او را قبول کرد، جواب دعای او را داد.

جاغ ۚ جَوَعًا: گرسنه شد.

— فهو جائع و جَوَّعَان

جَهَدَ ۚ جَهْدًا فِي الامر: در آن کار کوشش کرد.

— جَاهِدًا مَجَاهِدَةً و جِهَادًا: تمام تلاش خود را کرد.

— العدو: با دشمن در راه حمایت از دین مبارزه کرد.

«ح»

حَبَّ ۚ حَبًّا الْاِنْسَانُ او الشَّيْءُ: آن انسان یا آن چیز محبوب شد.

- حَبَّ فُلَانًا: او را دوست داشت.

- أَحَبَّ فُلَانًا: او را دوست داشت، به او مایل شد.

- حَجَمْتُ حُجْمًا فُلَانًا عَنِ الْأَمْرِ: فلانی را از آن کار باز داشت.

- احجَمْتُ عَنْهُ: از او کناره گیری کرد، از ترس عقب نشست.

- حَرَمَ - وَ حَرَمَ - حَرْمًا وَ حَرَمَانًا الشَّيْءَ: او را از آن چیز منع کرد.

- حَرَمَ - حَرْمًا وَ حَرَامًا وَ حَرَمَ - حَرْمًا وَ حَرَامًا عَلَيْهِ الْأَمْرَ: آن کار بر او ممنوع شد، بر او حرام شد.

- حَرَمَ الشَّيْءَ: آن چیز را حرام کرد.

الحرام: ضد حلال

- حَسِبْتُ حِسَابًا وَ حِسَابًا: او را شمرد.

- حَسِبْتُ حِسَابًا زَيْدًا قَانِعًا: گمان کرد که زید قانع است.

- حَسَنٌ وَ حَسَنٌ حُسْنًا: زیبا شد.

- الْأَحْسَنُ جِ احْسَنُ مِ حَسَنِي: بهتر، زیباتر (العمل التفضیل)

العُحْسَنِي جِ حُسْنِيَات: نیکی، عاقبت نیک

- حَلَّ - حَلَالًا: حلال شد

فَهُوَ خَلَال

- حَلَّ الدِّينَ حُلُولًا: ادای دین، واجب شد.

- حَلَّ حُلًّا الْعُقْدَةَ: گره را باز کرد (حَلَّ الْمَشْكَلَةَ: آن مشکل را حل کرد)

- حَلَّ حُلًّا بِالْمَكَانِ: در آن مکان وارد شد.

- حَلَّ حُلًّا الْمَكَانَ: در آن مکان وارد شد.

- حَمَدَ - حَمْدًا: او را ستود.

- - الشَّيْءَ: آن چیز را پسندیده یافت، به آن راضی شد.

- حَمَدَ - حَمْدًا: او را ستود، او را شکر کرد.

فَهُوَ حَامِدٌ

- الْحَمِيدُ: الْعَامِدُ، الْمَحْمُودُ

- حَاجَّ حُجًّا إِلَيْهِ: به او نیازمند شد.

احتاج: حاج

حيي ۛ حياءَ: زنده شد (به صورت حي و يحيي نیز استعمال شده است)
- حيي ۛ حياءَ منه: از او خجالت کشید.

«خ»

خَبَأَ ۛ خَبَأَ و خَبَأَ الشَّيْءَ: او را پوشاند و مخفی کرد.

خَدَعَ ۛ خَدَعَا و خَدَعَا: او را فریب داد.

أَخْدَعَهُ: او را به فریب کاری وا داشت.

خادعه و اخذعه: فریبش داد.

خَطَبَ ۛ خُطِبَ و خُطِبَا: سخن رانی کرد.

- خَطَبَ ۛ خُطِبَا: سخنور شد.

خَطَبَ ۛ خُطِبَا الفَتَاةَ: از آن دختر خواستگاری کرد.

خاطبه خطابا: با او سخن گفت.

خَلَفَهُ ۛ خَلَفَا: جانشین او شد.

- الخليفة ج خلفاء: جانشین، رهبر کل

خَلَقَهُ ۛ خَلَقَا: او را آفرید.

- خَلَقَ الكَذِبَ: دروغی تراشید.

- خَلَقَ ۛ، خَلَقَ و خَلَقَ ۛ خَلَقَا الثَّوْبَ: لباس مندرس شد.

الخير: ضد شر

- خير، اسم تفضیل مخفف «أخیر» و مؤنث آن «خيرة» است.

«د»

دَخَلَ ۛ دَخَلَا الدَّارَ: داخل اتاق شد.

أَدْرَكَ الشَّيْءَ: به آن چیز رسید.

- أَدْرَكَ الشَّيْءَ بَبَصَرِهِ: آن چیز را به چشم خود دید.

- أَدْرَكَ الْمَسْأَلَةَ: آن مسئله را فهمید.

دَفَعَ ۛ دَفَعَا: او را دور کرد.

- دفع الیه الشيء: آن چیز را به او داد.
 - دَفَعَ القول: آن سخن را با دلیل رد کرد.
 - دافعه دفاعاً: برایش مزاحمت ایجاد کرد.
 - دافعه عن حقّه: از حقش محرومش کرد.
 - دافع عنه: از او حمایت کرد.
 - دعا دعاءً: او را صدا زد، از او کمک گرفت.
 - دعاه الی الامر: او را به آن کار دعوت کرد.
 - دعاة دعوة: او را به مهمانی دعوت کرد.
 «ذ»

ذکر ذکرًا و تذکاراً الله: خدا را یاد کرد، او را تسبیح کرد.
 ذکر اسم الله: نام خدا را برد.
 ذکر الفلان حدیثاً: سخنی به فلانی گفت.
 ذهب ذهباً: رفت.
 ذهب به: او را برد.
 الذهب ج أذهب: طلا.

ذو: صاحب، دارا (ذو قوّة: نیرومند)، «ذو» در حالت رفع با «واو»، در حالت نصب به صورت «ذا» و در حالت جر به صورت «ذی» است.
 - ذات: مؤنث «ذو»

ذات الیه: آن چه در ملک انسان است. (قُلْتُ ذات یده: اموالش کم شد)
 ذات یوم: روزی

«ر»

رأی بری رؤیةً: او را دید.
 - راء قائماً: یقین یا گمان کرد که او قائم است.
 رجّع رجوعاً: برگشت
 رجع الشيء عنه أو الیه: آن چیز را از او برگرداند یا به سوی او برگرداند.

- رحم - رَحْمَةً: به او مهربانی کرد.
- ارمئه: او را فرستاد.
- رسول ج رُسُل: فرستاده شده.
- رشد - رُشِدًا و رَشَادًا: به راه راست هدایت شد، ایستادگی کرد.
- رشد - رُشِدًا: به راه راست هدایت شد، ایستادگی کرد.
- رشد امره: در کار خود ترقی کرد.
- رُشِدًا و ارشده الی کذا و علی کذا و لکذا: او را برای فلان چیز راهنمایی کرد.
- استرشد لامره: برای کارش راهنمایی شد.
- استر شده: از او راهنمایی خواست.
- الرشد: شعور، عقل، به حد رشد رسیدن.
- رضی - رِضًا و رضواناً عنه: از او راضی شد.
- رضی الشيء و به و عنه: او را انتخاب کرد و به او قانع شد، او را قبول کرد.
- رغب - رَغْبَةً فیه: به او راغب شد و او را دوست داشت.
- عنه: از او روی برگرداند - اعراض کرد.
- رفع - رَفْعًا الشيء: او را بالا برد.
- فلاناً علی صاحبه: او را بر دوستش مقدم کرد.
- رغل - رُغْلًا الطعام: شن در غذا ریخت.
- ارملت الجماعة: توشه آن جماعت تمام شد و فقیر شدند.
- ارملت المرنه: آن زن بیوه شد.
- الأرمِل ج ارمِل و ارملة: بیچاره، بی خاتمان، مرد بی همسر.
- وزه
- زکا - زَكَاةً: صالح شد.
- الزکي: صالح.
- زوجه امرأة او یا امرأة او لامرأة: زنی برای او عقد کرد.
- ازدوج القوم: آن قوم از یکدیگر زن گرفتند.

- الزَّوْجُ: همسر (الزوجیه: منسوب به زوج)

زاد زُوداً: توشه فراهم کرد.

- زاد زیادةً: زیاد شد.

— الشَّيْءُ: آن چیز را زیاد کرد.

زاد زَيْنَةً: او را زینت داد.

مس

سألَ سَؤَالَ الشَّيْءِ: از او آن چیز را خواست.

— عَنْ الْمَسْئَلَةِ: از او درباره آن مسئله پرسید.

سَبَّحَ اللَّهَ وَ اللَّهَ: خدا را تسبیح کرد.

- سَبَّحَانَ اللَّهَ: خدای را تسبیح می‌کنم.

سَبَّ سَبّاً: او را دشنام داد، به او ناسزا گفت.

السَّبِيلُ ج سَبَلٍ: راه

سَجَدَ سُجُوداً: سجده کرد.

فهو ساجد

السَّحَابُ ج سَحَابٍ: ابر

سَحَرَ سِحْراً: او را فریب داد، او را سحر و جادو کرد.

- فهو السَّاحِرُ ج سَحَرَةٍ م السَّاحِرَةِ ج ساحرات: جادوگر

سَرَى سَرّاً: شبانه سیر کرد (حرکت کرد)

اسرى و به: او را شبانه حرکت داد.

مَتَعَى سَعياً: کوشش کرد.

— إِلَيْهِ: به سوی او شتافت.

- فِي حَاجَتِهِ: در انجام حاجت او تلاش کرد.

سَقَطَ سُقُوطاً وَ مَسْقُطاً: به زمین افتاد.

- فِي الْكَلَامِ: در سخن اشتباه کرد.

- النِّجْمُ: ستاره غروب کرد.

سَكَنَ ۛ سَكُونًا: ساکت شد.
 سَكِرَ ۛ سَكِرَانًا مِنَ الشَّرَابِ: از شراب مست شد.
 ۛ فَهُوَ سَكِرَانٌ جِ سَكَارِي م سَكْرِي: مست
 سَكَنَ ۛ سَكُونًا إِلَيْهِ: به واسطه او آرام گرفت.
 ۛ السَّكِينَةُ: آرامش، وفار.
 ۛ الْمَسْكِينُ جِ مَسَاكِينُ: فقیر
 سَلَّمَ ۛ وَ عَلَيْهِ: بر او سلام فرستاد، به او «سلام علیک» گفت.
 سلام: اسم مصدر «تسلیم».
 سَمِعَ ۛ سَمْعًا الصَّوْتِ: صدا را شنید.
 سَمَاءُ ۛ سَمَوًا: بالا رفت، اوج گرفت.
 السَّمَاءُ جِ سَمَاوَاتُ: آسمان
 ۛ سَمَاءُ ۛ سَمَوًا وَ سَمِيَ الرَّجُلُ زَيْدًا: نام آن مرد را «زید» نهاد.
 الْأَسْمُ جِ أَسْمَاءُ وَ أَسَامِي: نام
 مَنَ جِ أَسْنَانُ: مقدار عمر، سن
 «ش»
 شَبَّ ۛ شَبَابًا وَ شَبِيبةً الْغُلَامُ: پسر بچه جوان شد.
 ۛ الشَّابُّ جِ شَبَابٌ وَ شَبَّانُ: جوان
 شَبِعَ ۛ شَبْعًا مِنَ الطَّعَامِ: سیر شد، به حد کافی غذا خورد.
 ۛ أَشْبَعَهُ: او را سیر کرد.
 شَبَّهَ آيَاهُ وَ شَبَّهَهُ بِهِ: او را شبیه دیگری دانست، به او تشبیهش کرد.
 ۛ شَبَّهَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ: کار را بر او مشتبّه کرد.
 ۛ أَشْبَهَهُ وَ شَابَّهُهُ: شبیه و مثل او شد.
 شَتَمَ ۛ شَتْمًا ۛ: او را دشنام داد.
 ۛ شَتَمَ ۛ شَتَامَةً: زشت و بدصورت بود.
 شَكَلَ ۛ شَكْلًا وَ شَكْلًا الْأَمْرُ: آن مطلب یا کار مشکل شد، مشتبّه شد.

۱- اشکل الامر: مطلب مشتبه شد.

۲- الشکل ج اشکال: شبیه، شکل، مثل

۳- المُشکل ج مشاكل: مطلب مشکل و مشتبه

۴- شَهِد ۱- شَهِوداً المعجلس: در مجلس حاضر شد.

۵- الشیء: آن چیز را دید.

۶- علی کذا: بر چیزی خبر قاطع داد.

فَهِو شاهد ج شُهود

شَهِر ۱- شَهِراً بکذا: به فلان چیز مشهورش کرد.

۲- اشتهر الامر: آن مطلب مشهور شد.

شَهِا ۱- و شَهِی ۱- شَهِوة و اشتهی الشیء: آن چیز را دوست داشت و به آن میل شدید داشت.

شَاء ۱- مَشِئَةً: او را خواست

فَهِو شاء

۲- الله الشیء: خداوند آن چیز را مقدر کرد.

ص

صَبَا ۱- صَبَوَةً و صَبَوَةً الیه و له: مشتاق و آرزومند او شد.

۲- صَبَا ۱- صَبَواً و صَبَاً: به یاد بهجگی افتاد.

۳- اصبی الرجل: آن مرد بچه دار شد.

۴- الصبی ج صبیان و صبیان: کودک، پسر بچه

صَدَّ ۱- صَدّاً عَنْ کذا: او را از چیزی باز داشت (منع کرد)

صَدَف ۱- صَدَفاً عَنْهُ: از او روی برگرداند و اعراض کرد.

صَادَفَهُ: به او برخورد کرد، با او برخورد کرد.

صَدَقَ ۱- صِدْقاً: راست گفت.

فَهِو صادق

۲- فی وعده: به وعده‌اش عمل کرد.

۳- تَصَدَّقَ: صدقه دادن

الصدقه ج صدقات: اتفاقی که برای ثواب باشد.

صراط ج صُرْط: راه

- صرَع - صَرَعا: به زمینش زد.

صرِع: به زمین خورد.

- صارعه: با او کشتی گرفت.

الصرع ج صروع: حمله غش

صریع ج صَرعی: به زمین افتاده، غش کرده، دیوانه

صغر - صَغراً: کوچک شد، حقیر شد.

الصغیر ج صغار: کوچک، حقیر

صَغَا - صَغَواً و صَغِي -، صَغِي اليه: به او متمایل شد.

صَلَح - و صَلَح - صلاحاً: صالح شد (ضد «فاسد شده»)

الصالح ج صالحون: صالح (ضد فاسد)

صَم - صَمّاً: کر شد.

فهو اصم ج صَمّ م صَمَاء

صاب - صَوْباً المَطَرُ: باران آمد.

- ة المَطَرُ: باران به او برخورد کرد.

اصاب الشيء: به آن چیز برخورد کرد.

«ض»

ضَر - ضَرّاً فلاتاً و بفلاتان: به فلاتی ضرر زد.

- ضار مضارّة و ضارراً: ضَرّه

ضَل - ضَلالاً و ضلالة: گمراه شد، از طریق حق عدول کرد.

فهو ضالّ

«ط»

طَرَد - طَرِداً: او را راند، او را طرد کرد، او را دور کرد.

- طرده من بلاده: او را از سرزمینش اخراج کرد.

- الطریق: رانده شده، فراری

طریقٌ طُرِقاً: او را کوبید.

- طریقٌ الباب: در زد.

- طُرِقٌ طُرُقاً و طُرِقاً و طُرِقاً القوم: شب هنگام بر آن قوم وارد شد.

- طُرِقَ له: راهی برای او درست کرد.

الطریق ج طرق و اطریقة: راهز

- اَطْرَق: ساکت شد، سر را به زیر انداخت و به زمین نگاه کرد.

طَعِمَ طَعِماً و طَعِماً الشیء: آن چیز را چشید.

- طَعِمَ طَعِماً و طَعِماً الطعام: غذا خورد.

- طَعِمَ طَعِماً: سیر شد.

الطعام ج اطعمة: خوردنی، غذا

طَلَعَ و طَلَعَ طُلُوعاً علی الامر: آن کار را دانست و به آن پی برد.

الطلبعة من الجیش ج طلائع: کسی یا کسانی که جلوتر از سپاه می‌روند تا از وضعیت دشمن خبر آورند.

(الطلبعة من الجیش: جلوی سپاه)

طَمَأَ الشیء: او را آرام کرد.

- اطمأن اطمئناناً و طمأینة الیه: به او اعتماد کرد.

استطاع الامر: توان آن کار را پیدا کرد (استطاع گاه به صورت استطاع و مضارع آن

«یستطیع» استعمال می‌شود)

طَافَ طَوَافاً بالمکان و حَوَّله: دور آن مکان گشت.

و ظه

ظَلَّ ظِلَالَةً: سایه‌دار شد.

الظلة: اولین ابری که سایه می‌افکند (یوم الظله همان روز عذاب قوم شعیب است

که ابری بر ایشان سایه افکند)

ظلم ظُلماً: بر او ظلم کرد.

ظَنُّ زَيْدًا قَائِمًا: گمان کرد که زید قائم است.

ظَهَرَ ظَهَارَةً: کمرش نیرومند شد.

- ظَهَرَ الشَّيْءُ وَبِهِ: آن چیز را پشت سر خود انداخت.

الظُّهْرُ جَ ظُهُور: پشت، قسمت خارجی هر چیزی.

«ع»

عَبَدَ عِبَادَةَ اللَّهِ: خدای را عبادت کرد.

- الْعَبْدُ جَ عِبَادٌ وَ عِبِيدٌ: برده، کسی که عبادتش خالص است، به هر انسانی

نیز اطلاق می‌شود.

عَدَا عَدُوًّا وَ عَدُوًّا عَلَيْهِ: بر او تعدی و تجاوز کرد.

- عَدَا الْأَمْرَ وَ عَنْهُ: از آن کار تجاوز کرد، آن را رها کرد.

- الْعَادِي جَ عَادَةٌ: متجاوز

- الْعَادِي: معمولی

عَرَفَ عِرْقَةً وَ عِرْقَانَا الشَّيْءَ: آن چیز را دانست.

عَرِيَ عَرِيًّا الْاَمْرُ: آن کار برای او پیش آمد.

- عَرِيَ عَرِيَّةً مِنْ نِبَاهٍ: لخت شد.

الْعَارِي جَ عَرَاءٌ: برهنه

عَزَّ عَزًّا وَ عِزَّةً: عزیز شد.

- الْعَزِيزُ جَ أَعَزَّةٌ: فرد شریف و محترم

- عَزَّ عَزًّا وَ عِزَّةً: قوی شد.

الْعَزِيزُ جَ أَعَزَّةٌ: قوی، بزرگوار، پادشاه

عَاشَرَهُ: با او معاشرت کرد، رفت و آمد کرد.

الْعَشِيرَةُ جَ عَشَائِرٌ، عَشِيرَاتٌ: قبیله، طائفه

عَصِيَ عَصِيًّا وَ مَعْصِيَةً سَيِّئَةً: از دستور آقای خود سرپیچی کرد.

المَعْصِيَةُ جَ مَعْاصٍ: سرپیچی

عَطَا عَطْوًا الشَّيْءَ وَ إِلَيْهِ: آن چیز را گرفت.

عطا الیه یده: دست خود را به سوی او دراز کرد.

- اعطی ۴ درهماً: به او درهمی داد.

عظم ۲ عظماً: بزرگ شد.

فهو عظیم

العالم ج عالمون و عوالم: جمیع خلق، مجموعه هم جنس از مخلوقات مانند عالم

حیوانات، عالم پرندگان

عمل ۲ عَمَلًا: ساخت، کارکرد (عمل الصالحات: کارهای نیک انجام داد)

- العمل ج اعمال: کار، عمل

غمی ۲ غمی: کور شد.

الغمی ج غمون: کور

عَنَدَ ۳ و عِنْدَ ۳ و عِنْدَ ۳ قَتوداً عن اصحابه: دوستان خود را در سفر رها کرد و راه

دیگر پیش گرفت.

- عَانَدَ عَنَادًا ۴: با او ستیزه کرد، معارضا کرد.

- العنید: کسی که زیاد عناد می‌ورزد و حق را نمی‌پذیرد.

غنی ۳ غنیا و غنایه بها قاله کذا: از گفتار خود چنان مطلبی را قصد کرد.

- المعنی ج معان: مقصود از یک چیز

- غنی ۳ غنیا الامر لفلان: آن کار برای فلانی رخ داد.

- غنی ۳ غنایه و غنایه الامر فلاناً: آن کار ذهن فلانی را به خود مشغول کرد.

- عانی الشیء: با آن چیز دست و پنجه نرم کرد و سختی آنرا تحمل کرد.

عانت الهموم فلاناً: غم‌ها فلانی را فرا گرفت.

عانه: با او مدارا کرد.

عاد: نام قبیله‌ای از عرب.

عاش ۳ عیشاً و معیشه: زنده شد، زندگی کرد.

عان ۳ عیناً الرجل: او را چشم زد.

- العین ج أعین و اعیان: چشم

«غ»

غَطَّ الشَّيْءَ: آن چیز را پوشاند.

الغطاء: سرپوش

الغلام ج غلمان: نوجوان، پسر بچه، برده، خدمتکار

غَمَّرَ غَمْرًا هُ الْمَاءُ: آب روی آن را پوشاند.

غَنِيَ غِنًى وَ غِنَاءً: ثروتمند شد.

أَغْنَى الرَّجُلَ: آن مرد را بی‌نیاز کرد (ما يَغْنِي عَنْكَ هَذَا: این نیاز تو را برطرف نمی‌کند)

غَابَ غَيْبًا عَنْهُ: از او دور شد، ناپدید شد.

الغيب ج غِيَاب وَ غُيُوب: هر چیز پنهان، سرّ.

«ف»

فَتَحَ فَتْحًا الْبَابَ: درب را باز کرد.

البلاد: شهرها را فتح کرد.

الفتح ج فُتُوح: پیروزی، باری

فَرَّشَ فَرَشًا الشَّيْءَ: آن چیز را پهن کرد.

فَدَى - فَدًى وَ فَدَاءَ الرَّجُلَ مِنَ الْأَمْرِ: آن مرد را با دادن فدیّه از اسارت نجات داد.

تَفَادَى الْقَوْمُ: آن قوم بهای آزادی یک‌دیگر را پرداختند.

تَفَادَى الرَّجُلُ مِنْ كَذَا: آن مرد از فلان چیز دوری کرد.

فَضَّلَ - وَ فَضَّلَ - فَضْلًا: باقی ماند، اضافه ماند.

فَضَّلَ ج فَضَلَات وَ فَضَال: باقیمانده یک چیز

فَضَّلَ - فَضْلًا: بر او برتری یافت.

فَضَّلَ هُ عَلَيَّ غَيْرَهُ: او را بر دیگری ترجیح داد.

فَطَّرَ - فَطْرًا الشَّيْءَ: آن چیز را شکافت.

الفطر ج فُطُور: اختلال، بی‌نظمی

فَقَرَ - فَقْرًا هُ الدَّاهِيَةُ: مصیبت بر او نازل شد و گویی کمر او را شکست.

فَقَرَ - فَقَارًا: فقیر شد.

فهو فقير ج فقراء

«ق»

قَبَّ سُبْقَا الْقَبَّة: گنبد را ساخت.

القبة ج قُبب: گنبد

قَبِلَ سَبُولَا الشَّيْءَ: آن چیز را گرفت، قبول کرد.

قَتَلَ قَتْلًا: او را کشت.

قَاتِلُهُ قَتَالًا: با او جنگید.

قَرَّبَ سَوَقْرَبًا وَ قُرْبَانًا مِنْهُ: به او نزدیک شد.

قَرَّبَ سَبُولَا الشَّيْءَ: به او نزدیک شد (لانتقرب هذا الفقل: این کار را انجام نده)

الاقرب: اسم تفضیل از قُرب

الاقربون والاقرباء: نزدیکان و خویشان

القُرابة و القُرْبى: خویشاوندی

قَرَسَبَ قَرَأَ الْيَوْمَ: هوای آن روز سرد شد.

قَرَبَ قُرَّةَ عَيْنِهِ: چشمش روشن شد، شادمان شد.

قَسَمَ سَبُولَا الشَّيْءَ: آن چیز را تقسیم کرد.

قسم الدهر القوم: روزگار آنان را پراکنده کرد.

قَضَى سَقَضَاءَ حَاجَتِهِ: کارش را انجام داد، حاجتش را برآورده نمود.

قَضَى الصَّلَاةَ: نماز را خواند.

قَضَى الامر اليه: آن مطلب را به او رسانید.

ضربه ففضي عليه: او را زد و به قتلش رساند.

ضربة قاضية: ضربه کشنده

قَعَدَ سَقَعُودًا: نشست

قعد به: او را نشانید.

القاعد ج قعود: نشسته

قَتَّ سَقُنُوتًا لَهُ: برای او تواضع کرد.

- قنت: برای نماز ایستاد.

قال - قولاً و مقالة قصيدة: قصیده‌ای گفت

قال له كذا: به او فلان مطلب را گفت.

قال بكذا: به آن مطلب معتقد شد.

قال عنه: از او روایت کرد.

قام - قیاماً: ایستاد.

قام الامر: کار درست شد.

قام السوق: بازار رواج یافت.

قام امله: به اصلاح امور خانواده‌اش پرداخت.

«ک»

كبر - كبراً في السن: سن او زیاد شد.

- كبر - كبراً و كِبارةً في القدر: والا مقام شد.

- كبر عليه الامر: آن کار بر او سخت و گران آمد.

- تكبر و تكابر: متکبر و سرکش شد.

تكابر الرجل: آن مرد وانمود کرد که والا مقام یا بزرگسال است.

- استکبر: متکبر شد، تکبر کرد.

- استکبر الامر: آن کار را بزرگ شمرد.

كتب - كتباً و كتاباً و كتابة الكتاب: کتاب یا نامه نوشت.

كتب عليه كذا: چیزی را بر او واجب کرد.

كثر - كثرة: زیاد شد.

- كثر - كثراً الرجل: از آن مرد بیشتر داشت.

الكثير: زیاد (رجال كثير و كثرة و كثيرون، نساء كثير و كثيرات)

كذب - كذباً و كذاباً: دروغ گفت.

- كذبه: نسبت دروغ به او داد، او را تکذیب کرد.

كر - كروراً: رفت و برگشت، تاخت و تاز کرد.

الکرة ج کرات: یک بار

کرم - کرمأ و کرامة: گرامی شد، بزرگوار شد.

الکریمج کرام و کرماء: بخشنده، بلند نظر

کربة - کرها و کرها و کراهية الشيء: از آن چیز نفرت پیدا کرد، آن چیز را دوست نداشت.

- اکره فلاناً علی الامر: او را به انجام دادن کاری مجبور کرد.

- کذبه - کراهة الامر: آن مطلب زشت جلوه کرد.

کثر - کثرأ العود: چوب را شکست.

- کثر العسکر: لشکر را شکست داد.

- کثر الحرف: به حرف کسره داد.

- کسر - کسراً: کسل شد.

نکسر: تکه تکه شد.

الکسرج کسور: قسمتی از یک عضو، ناحیه، طرف

کسا - کسوا و اکسی فلاناً الثوب: فلانی را لباس پوشانند.

- کسی - و کسی کسا الثوب: لباس پوشید.

کسی - کساء: شرافتمند شد.

الکساء ج اکسیه: لباس.

کفل - کفلاً فلاناً: سرپرست فلانی شد.

- کفل - و کفل - و کفل - کفلاً و کفولاً الرجل وبالرجل والمال او بالمال: آن مرد یا

آن مال را ضمانت کرد.

- کفله: سرپرست او شد.

- تکفل له بكذا: چیزی را برای او تضمین کرد.

تکفله

کفف - کففاً الشيء: از آن چیز محافظت کرد.

- کفف عنه: از او کناره گیری کرد.

ـ الكَنَف ج أكتاف: طرف، سایه، بال پرند

«ل»

أَلَاكَ الْإِكَّةُ ؕ أَلِي فَلَان: آنرا به فلائی رساند، از او پیغامی نزد فلائی رساند.

ـ المَلِكُ والمَلِكَةُ: نامه، پیغام

المَلِك ج ملانك، ملانكة: فرشته

كَسَنَ ؕ لَسْنَا: سخنور شد.

ـ لَسَنَ ؕ لَسْنَا ؕ: از او سخنورتر شد.

اللسان ج السنة وَالسُن: زبان

لَقَبَ فَلَانًا بِكَذَا: چیزی را لقب فلائی قرار داد.

اللقب ج القاب: لقب، شهرت، اسم دوم یا فامیل

«م»

مرءٌ مرأً به و علیه: از او عبور کرد، گذشت.

ـ مرءٌ مرأةٌ: تلخ شد.

ـ المرارة: تلخی

مسكٌ ؕ مسكاً به: به او پناه برد، به او چنگ زد.

ـ امسكه: او را گرفت.

ـ امسك به: به او چنگ زد، به او پناه برد.

مشي ؕ مشياً: راه رفت.

ـ زید: زید هدایت شد.

المشية: راه رفتن، هدایت شدن.

مَلَأَ ؕ مَلَأَ و مَلَأَةً: او را پر کرد.

ـ مَلَأَ الْإِنَاءَ مَاءً و بِالْمَاءِ و مِنَ الْمَاءِ: ظرف را پر از آب کرد.

ـ المَلءُ: به اندازه یک ظرف

ـ المَلَأُ: جمعیت، اشراف

المَلَأُ الاعلیٰ: ملاتکه، فرشتگان، عالم ارواح مجرد

مَلَقَ مَلَقًا وَ مَلَقَ لَهُ وَ مَا لَقَهُ: برای او چاهلوسی کرد، تعلق او را گفت.
 - مَلَقَ مَلَقًا الشَّيْءَ: آن چیز را نرم کرد.
 - مَلَقَ الرَّجُلُ: تند حرکت کرد.
 - اَمْلَقَ: مالش را انفاق کرد تا فقیر شد.
 اَمْلَقَ الدَّهْرُ مَالَهُ: روزگار مالش را از بین برد.
 مَاتَ مَوْتًا: مُرِد، در گذشت.
 - اَمَاتَهُ: او را کشت، او را می‌راند.
 مَالٌ سَمَوَلًا: مالدار شد، زیاد مالدار شد.
 - مَالٌ: به او مال داد.

العمال ج أموال: دارایی

مَادَ مِيداً الرَّجُلَ: با آن مرد ملاقات کرد، به او نیکی کرد.
 العائدة ج موائد و مائدات: سفره غذا، غذا
 مال مَيْلًا إِلَى شَيْءٍ: به آن چیز متمایل شد، به آن علاقه‌مند شد.
 - عن الطريق: از آن راه به سوی دیگری رفت.

«ن»

نَبَأَ فُلَانًا الْخَبَرَ: به فلانی خبر را داد، او را به آن خبر آگاه کرد.
 اسْتَبَأَ الرَّجُلُ: از آن مرد خبری را جویا شد.

النَّبأ ج انباء: خبر

نَذَرَ نَذْرًا وَ نَذَرًا: چیزی را نذر کرد، چیزی را بر خود واجب کرد.
 - نَذَرَ نَذْرًا بِهِ: به آن آگاهی یافت و از این رو، از آن حذر نمود و برای آن آمادگی پیدا کرد.

- اَنْذَرَهُ اَنْذَارًا وَ نَذِيرًا بِالْأَمْرِ: او را به آن کار آگاه نمود و از عواقبش بر حذر داشت.
 نَزَلَ نَزْلًا مِنْ عَلَوِّ إِلَى اسْفَلٍ: از بالا به پایین آمد.

- فُلَانٌ عَنِ الْحَقِّ: تر که

نزل به: او را نازل کرد.

- نزولاً و متزلاً و بالقوم و علي القوم: بر آن قوم وارد شد.
 - نَزَلَ الشيءَ مكانَ غيره: آن چیز را در جای غیر آن قرار داد.
 نزله: او را نازل کرد.
 - انزل الشيءَ: او را نازل کرد.
 - نازله في الحرب: با او جنگید.
 نَشَأَ نَشْأَ الشيءُ: آن چیز به وجود آمد.
 - نَشَأَ الطفلُ: کودک به سن نوجوانی رسید.
 نطقٌ - نطقاً و متعلقاً: سخن گفت.
 نظرٌ - نَظَرًا و مُنْظَرًا و اليه: او را با تأمل نگاه کرد.
 — نظراً في الامر: در آن امر تدبیر کرد، آن را بررسی کرد.
 — بين الناس: بين مردم قضاوت کرد.
 - انتظره: منتظر او ماند، انتظارش را کشید.
 نَفَسَتْ - وَ نَفَسَتْ نَفْسًا و نَفَسًا المرأةُ غلاماً: آن زن پسری زاید.
 نَفَسَ فلانٌ: فلانی زائیده شد، به دنیا آمد.
 النفسُ ج انفس و نفوس: روح، جسم، بدن
 نفسُ الشيءِ: خود آن چیز
 نفس الامر: حقیقت مطلب
 خَرَجَتْ نفسه: مُرد
 نَقَلَ - نَقَلَ الشيءَ: آن چیز را جابه‌جا کرد.
 - نقل الكلام عن قائله: کلام را از گوینده نقل کرد.
 - انتقل من مكان الي آخر: از جایی به جای دیگر رفت.
 نهضٌ - نَهَضًا و نُهُوضًا: برخاست، ایستاد.
 - نهض الى عدوه: به سوی دشمن خود شتاب گرفت.
 - نهض للامر: آماده آن کار شد.
 نالٌ - نَوَّلًا و نَوَّالًا فلاناً العطية: آن هدیه را به فلانی داد.

- تناول الشيء من يده: آن چیز را از دستش گرفت.

- تناول الطعام: غذا را خورد.

قال - نیلاً و نائلاً: بخشنده شد.

نال - نیلاً المطلوب: به هدف خود رسید.

هـ

هبط - هبطاً من الجبل: او را از کوه پایین آورد.

البلد: به آن سرزمین داخل شد.

- هبط - هبطاً فلان من الجبل: فلانی از کوه پایین آمد.

- هبط فلان: فلانی تواضع پیشه کرد، مقام فلانی پایین آمد.

- اهبطه: او را پایین آورد.

هتف - هتفاً و هتافاً الحمامة: کبوتر صدايش را کشید.

- هتف - هتافاً فلان بزيد: فلانی زید را صدا کرد.

الهاتف: صدا کننده

هلم - بياور، بيا، جلو بيا

هم - همومة و همامة الرجل: آن مرد پیر و فرتوت شد، لاغر شد.

- هم - همّاً الامر فلاناً: آن کار فلانی را اندوهگین کرد.

الهَمَّ ج هموم: اندوه

وجد - وجداً و وجوداً و وجداناً المطلوب: مطلوب خود را یافت - پیدا کرد.

- وجده عالماً: یقین کرد که او عالم است.

- وجد يجد و يجد وجداً بفلان: او را بسیار دوست داشت.

- له: حزن

- وجد وجوداً الشيء عن عدم: آن چیز از عدم به وجود آمد، ایجاد شد (از افعال عموم)

فهر موجود (از اوصاف عموم)

وجه وجه و جهة فلاناً: از فلانی نزد مردم مقبول تر شد.

- وجه الى فلان: نزد فلانی رفت.

- واجهه: با او روبه‌رو شد.
- الوجه ج وجوه و أوجه: صورت
- وحي وحيًا الى فلان: به فلانی اشاره کرد، فرستاده‌ای به سوی او فرستاد.
- وحي اليه و وحي اليه كلاماً: مخفیانه با او سخن گفت.
- وحي الله في قلبه كذا: خداوند به او چیزی را الهام کرد.
- اوحي الي فلان: به فلانی اشاره کرد، با او مخفیانه سخن گفت.
- اوحي الله اليه بكذا: خداوند چیزی را به او الهام کرد.
- وذع يدع ودعاً الشيء: آن چیز را ترک کرد.
- وذع مالا عنده: مالی را نزد او به امانت گذاشت.
- وذع وذع المسافرين الناس: مسافر با مردم خداحافظی کرد.
- اودعه الشيء: چیزی را به او به عنوان امانت داد (در نزد او امانت گذاشت).
- تودع القوم: قوم با یک‌دیگر خداحافظی کردند.
- وضع بضع وضاعاً: او را خوار کرد، او را ذلیل کرد.
- الحديث: آن حدیث را جعل کرد.
- یدعه عن فلان: از فلانی دست برداشت.
- وضع ضعة في تجارته: در تجارتش ضرر کرد.
- وضع الشيء: چیزی را درست کرد.
- اتضع: تواضع کرد، فروتن شد.
- تواضع: تواضع کرد، خوار و ذلیل شد.
- وعده وعداً فلاناً الامر وبالامر: وعده انجام دادن کاری را به فلانی داد.
- وعده وعيداً الرجل: آن مرد را تهدید کرد.
- اوعده ايعاداً: به او وعده داد، او را تهدید کرد.
- الميعاد ج مواعيد: زمان وعده دادن، زمانی که بر سر آن وعده داده شود، وعده گاه.
- الموعد: وعده داده شده (اليوم الموعد: روز قیامت)
- وفي يفي وفاء بالوعد: به وعده وفا کرد.

۱۰. وفي الرجل حقه: تمام حق آن مرد را داد.

- توفي الرجل: أن مرد مُرد.

- توفی حقہ: حقش را بہ طور کامل گرفت.

وفي وقاية فلاناً: از فلانی حمایت کرد، فلانی را حفظ کرد، او را از آزار و اذیت حفظ کرد.

۱. انقی - انتقام: با تقوا شد، پرهیزگار شد.

— فلاناً: از فلانی پرهیز کرد، حذر کرد.

وَكُلَّ وَكَلًا وَكُلًّا إِلَيْهِ الْأُمُورَ أَنْ كَارَ بِهِ أَوْ مَكُولَ كَرَدَ بِهِ أَوْ مَسْرَدَ، در کاری او را وکیل خود قرار داد.

- اوٹکل ایکالاً؛ وکیل گرفت، کار را به دیگری سپرد.

اوکل باللہ: کار خود را بہ خدا سپرد.

• وکیل فلانی: فلانی را وکیل خود قرار داد.

- تَوَكَّلْ: وکیل شد، وکالت را پذیرفت.

- توکل و اتکل علی الله: به خدا توکل کرد، کار خود را به خدا سپرد.

۱. اتکل فی امره علی فلان: به فلانی اعتماد کرد، به فلانی اطمینان پیدا کرد.

وَهَبْ يَهْبُ وَيَهْبُ وَهْبَةً فَلَانًا وَلِفُلَانٍ الْعَالِيَةِ أَنْ مَالٍ رَأَى بِهِ فَلَانِي هَدِيَهُ كَرْدَ بِأَمْشِيدِ.

۱- مَبْنِيْ فَعَلْتُ كَذَا: فرض کن که من فلان کار را انجام دادم (این استعمال فقط به صورت امر استعمال شده است)

45)

يَتِمُّ يَتِيْمٌ وَّ يَتَمُّ يَتِيْمًا وَ يَتَامَا الصَّبِيُّ مِنْ اَيِّهِ: كَوْدَك، هِي پَدَر شُد، پَدَر خُود
را از دست داد.

۱- بزم - ۲- پنما: کوتاه شد، مست شد، خسته شد.

الیتیم: بچه‌ای که پدر خود را از دست داده است.

يعين: قَسَم و سوگند (جمع: أيمان)

فهرست انتشارات بین‌المللی المصطفی

ردیف	نام کتاب	نام مؤلف / مترجم	زبان	نوبت / سال
۱	انار و برکت نماز	رجبعلی خدیدی مظفرنگری	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲	آداب اسلامی، ج ۱	محمد حنابل	فارسی	موم، ۱۳۸۵
۳	آداب اسلامی، ج ۲	محمد حنابل	عربی	موم، ۱۳۸۶
۴	آداب اسلامی، ج ۳	محمد حنابل	ترجمه انگلیسی	اول، ۱۳۸۶
۵	آداب افکار	محمد فلاس	عربی، انگلیسی	۱۳۷۸
۶	زادای اراده انسان در کلام اسلامی	طاهر، روحانی، حبیب حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۱
۷	شنایی با دیدان بزرگ	حسین کوفی	فارسی	موم، ۱۳۸۶
۸	شنایی با تاریخ و تفکر مسلمان	حسین طویلی مهر	فارسی	موم، ۱۳۸۷
۹	شنایی با تاریخ و منابع حدیثی	دکتر علی سعیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۰	شنایی با جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت	دکتر علی سعیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۱	شنایی با صحیفه سجاده	محمد علی سید تفسی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۲	شنایی با علوم قرآن	محمد باقر سعیدی روشن	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۳	شنایی با تئو، حدیث و تفسیر	محمد سعیدی	فارسی	موم، ۱۳۸۷
۱۴	آداب فطرت (زندگی نامه مقام معظم رهبری)	محمد سعیدی روشن	اردو	اول، ۱۳۸۶
۱۵	آموزش احکام (همراه با استدلالات مقام معظم رهبری)	محمد حسین فلاح زاده	فارسی	موم، ۱۳۸۷
۱۶	آموزش صرف	سید تاسم حسینی، فلاس علی و مصطفی ملک	فارسی	موم، ۱۳۷۹
۱۷	آموزش علوم قرآن	محمد باقر سعیدی روشن	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۸	آموزش فارسی به فارسی (کتاب چهارم و پنجم)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	موم، ۱۳۸۶
۱۹	آموزش فارسی به فارسی (کتاب دوم و سوم)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	موم، ۱۳۸۶
۲۰	آموزش فارسی به فارسی (کتاب ششم)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۱	آموزش فارسی به فارسی (کتاب هفتم و هشتم)	مصطفی، احمد، علی، محمد سعیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۲	آموزش کلام اسلامی (آراعتنا، معارف، معارف)	محمد سعیدی مهر	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۲۳	آموزش منطق	عروان	فارسی	موم، ۱۳۸۰
۲۴	آموزش نماز	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۲۵	آموزش نماز	محمد زین العابدین امینی	انگلیسی	اول، ۱۳۸۶
۲۶	آموزش های بنیادین علم اخلاق، ج ۱	محمد حسینی علی	فارسی	اول، ۱۳۷۹
۲۷	آموزش های گام به گام تفسیر	حسن افشار	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۸	آموزش های گام به گام سلفان و یاد	سید عرفان	انگلیسی	اول، ۱۳۸۷
۲۹	یاد، احکام تفسیری	محمد باقر سعیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۳۰	این تفسیر، تفسیر معانی	ابو سعید تفسیری	عربی	اول، ۱۳۸۸
۳۱	احکام اسلامی	آیاتی نامی	تاجیک	اول، ۱۳۸۸
۳۲	احکام و عبادات	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۳	احکام و عبادات	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۴	احکام نکاح و طلاق	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۵	احکام و مقررات شکار و صید	علی اکبر عبادی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۳۶	سوال و جواب، شمعان الفاتحان	محمد باقر سعیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۳۷	اخلاق، تبلیغ در سیره رسول الله	سید عرفان حسینی	فارسی	موم، ۱۳۸۵
۳۸	دعای آمرزش، دعا، التماس، التماس	محمد باقر سعیدی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۳۹	سبب، التماس، التماس، تاریخ و حلقه	حسن محمد سعیدی	عربی	اول، ۱۳۸۵
۴۰	استدلال و اسلام شناسی غربی	محمد حسین زمانی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۴۱	سرور نماز	رجبعلی خدیدی مظفرنگری	اردو	اول، ۱۳۸۵
۴۲	سرور و لذت، بهار، سرور	دکتر ناصر رفیعی محسنی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۴۳	اسلام و دموکراسی ایران	محمد حنیف طاهری	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۴۴	اسلام، از ابتدا تا حال	محمد سید محمد سعیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۴۵	عشق، عشق	محمد علی شاکل	انگلیسی	اول، ۱۳۸۵

۲۶	اصول تدوین ضوابط و مقررات	بشر بیوز، دوله‌نیا و برهان‌پوری سارمیش کرد، توفیق و سوزان	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۷	اصول دین در قرآن کریم	میرزا سید محمد علی اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۷۷
۲۸	اعتقاد ما	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: فضل‌الدین و حبیب‌الله	آذری	اول، ۱۳۸۳
۲۹	اعتقاد ما	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: محمد نظام‌الدین	تایملی	اول، ۱۳۸۵
۳۰	اعتقاد ما	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: سید قمر خاوری	هندی	اول، ۱۳۸۳
۳۱	احیای قرآن	سید رضا مؤید	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۳۲	احیای قرآن از دیدگاه مستشرقان	ولیس اعظم شاه	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۳۳	الاحوال الشخصية (المطلقات)	آل‌الله‌الله محمد کاظم المصطفوی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۴	الاحوال الشخصية (التکام)	السید محمد النجاشی	عربی	اول، ۱۳۸۵
۳۵	الاحوال الشخصية فی الصحيح الاسلامی	السید شهاب الدین الحسینی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۳۶	الاحوال و المصداق	علی حسن الباری	عربی	اول، ۱۳۸۳
۳۷	الامام علی علیه و سلمة علی الکونین	محمد قلی‌پادی	عربی	اول، ۱۳۸۱
۳۸	التلخیص: ساجیه و سالی	جسوس الیچاری	عربی	سوم، ۱۳۸۸
۳۹	التفسیر المفسر	سید محمد شامدی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۰	التفسیر و التفسیر	سید محمد شامدی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۱	انکشاف فی التفسیر الاسلامی اولی و ثانی	محمد جواد باقری موسوی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۴۲	التلخیص المختصر فی التفسیر و التفسیر	سید کاظم شامدی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۳	الاجیر و الاختیار	العلامة محمد علی الجعفری، مترجم: حسین قره‌مندی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۴	الجهاد الجندی بین الاستقامه و التلذذ	سید کاظم شامدی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۴۵	الجهاد فی جهنم	محمد عبدالمعز کاظم	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۶	الجهاد عند أهل البيت علیه	محمد مهدی الاصلی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۴۷	الدولة الاسلامیة من التوحید الی البدایة	فرزاد مهدی	عربی	اول، ۱۳۸۱
۴۸	السلف و التسلوین	نجیم الدین طوسی، مترجم: توفیق اسدالله	آذری	اول، ۱۳۸۲
۴۹	المعدلة الاجتماعية فی الاسلام	سید کاظم موسوی بایزیدی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۵۰	الفقه المکارن	سید کاظم المصطفوی	عربی	اول، ۱۳۸۱
۵۱	التصمیم القرآنی	سید محمد باقر حکیم	عربی	اول، ۱۳۸۳
۵۲	المواضع الفقهیة (المقدمة لاشرو، حجة البیة و...)	آل‌الله‌الله محمد کاظم المصطفوی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۵۳	المواضع الفقهیة	سید کاظم المصطفوی، سید عبدالهادی شریانی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۵۴	المکرمات الفقهیة	ابوالمعز حسینی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۵۵	المعادن الجسدیة	کاظم علی شامدی	عربی	اول، ۱۳۸۳
۵۶	الموجز فی تاریخ الأدب العربی	محمدهادی شریانی	عربی	اول، ۱۳۸۳
۵۷	الموجز فی مسائل الفقه الاستدلالی، ج ۱ و ۲	سید علی الشیرازی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۵۸	المقدمة فی التفسیر	الحسین و علی: حسین شیر الکن	عربی	اول، ۱۳۸۸
۵۹	المقدمة تطبیقیة: اسلام و مسیحیت	توفیق اسدالله و فضل‌الدین و حبیب‌الله	آذری	اول، ۱۳۸۵
۶۰	امام حسن و امام حسین علیه السلام از نظر اهل سنت	سید محمد علی موسوی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۶۱	امام علی علیه السلام و بیروانش	الیهاس لاسمال	تاجیکی	اول، ۱۳۸۸
۶۲	امامت و ولایت در قرآن	آیه الله العظمی سید محمد باقر شیرازی، مترجم: شاکر کرم	آذری	اول، ۱۳۸۸
۶۳	امارات عفری	ابوعلی حسن احمد بن شعبه نسائی، مترجم: سید شامدی	اردو	اول، ۱۳۸۷
۶۴	اندیشه‌های قرآنی شهید مطهری (ج ۱)	جسوس قره‌مندی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۶۵	اندیشه‌های قرآنی شهید مطهری (ج ۲)	جسوس قره‌مندی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۶۶	انسان و سرنوشت	شهید مرتضی مطهری، مترجم: محمد اشرف شجاع	انگلیسی	اول، ۱۳۸۳
۶۷	اهل بیت علیه السلام از دیدگاه اهل سنت	سید ابوالحسن باقری	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۶۸	اهل بیت علیه السلام سبحة النجاة	علامه محمد قمر الدین نجفی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۶۹	اهل بیت علیه السلام کشف تبهات	محمد باقر مقدسی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۷۰	ایضاح الحکمة فی شرح بدایة الحکمة	علی ربانی قلی‌پادی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۷۱	بن است دین اسلام	سید یونس اسفروشی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۶
۷۲	بدایة السبکی	سید یونس اسفروشی	عربی	

۹۴	برهنگاه دوست	آیه الله شهباز بزرگ، مترجم: محمد ابراهیم والدین	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۹۵	درس چنانچه شاعری و ادبیات فرنگی بازگشت چهارم به افغانستان	محمد حبیب عالمی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۹۶	بازگشت به عصر دین	محمود میر حاجی، مترجم: ندوی چیلک	استانبولی	اول، ۱۳۸۷
۹۷	درس و تحلیل وجود بین و کارکنان آن	سید برادر رضا رضوی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۹۸	عقل قرآن از دیدگاه شیعه و اهل سنت	سید حیدر غیاثی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۹۹	پله پله تا آسمان علم	مرکز آموزشی زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۰۰	پله پله تا آسمان علم	محمد هاشمی	فارسی	دوم، ۱۳۸۶
۱۰۱	تاریخ آموزش در اسلام	حسن حسین زاده شاهجه	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۰۲	تاریخ اسلام، ج ۱-۲	مهدی پشوری، عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۰۳	تاریخ اسلام، ج ۳-۴	سید منیر حکیم	عربی	چهارم، ۱۳۸۵
۱۰۴	تاریخ ادب العربی	عبدالمجید شریفی	عربی	دوم، ۱۳۷۸
۱۰۵	تاریخ تشیع در افغانستان	عبدالمجید نامری نادرانی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۰۶	تاریخ حدیث	دکتر سید رضا مزه	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۰۷	تاریخ سرگذشت حدیث	سلیم قرصان	بنگالا	اول، ۱۳۸۶
۱۰۸	تاریخ شیعه و اعتقاد ایشان	محمد نظام الدین	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۰۹	تاریخ فقه	دکتر عباس حیدری مظفرگوری	اردو	اول، ۱۳۸۶
۱۱۰	تاریخ فقه اسلامی	محمد رضا کاکلی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۱۱۱	تاریخ فقه اسلامی	جمعی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۱۲	تاریخ قرآن	محمد حسین محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۱۳	تعمیر الاسلام للمولوی عبداللہ بن القسری، ج ۱-۳	دکتر علی الشیرازی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۱۱۴	تحلیل لغوی	محمد شریفی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۱۱۵	تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران از بنده و پیادها	محمد مهدی باایر	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۱۶	تعمیم گیری سودایی	معارف پژوهش	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۱۷	تعلیمات علوی	مؤسسه فکر اسلامی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۱۱۸	تعلیمات نوح البلاغه	سید و امتداد مؤسسه فکر اسلامی لنگستان	اردو	اول، ۱۳۸۵
۱۱۹	تفسیر آیات و روایات	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: محمد سلیم البعل	بنگالا	اول، ۱۳۸۶
۱۲۰	تفسیر تطبیقی آیات تفسیر قرآن و ...	دکتر فتح الله نجارزاده گل	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۲۱	تفسیر تطبیقی آیه تفسیر از دیدگاه اهل بیت و اهل سنت	اینگار اسماعیل زاده	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۲۲	تفسیر تطبیقی آیه تفسیر	فدا حسین قادری	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۲۳	تفسیر سوره سحر	محسن قرانی، مترجم: سید تاج الدین حسام	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۲۴	تفسیر سوره فرقان	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: جمعی از مترجمان	تاجیکی	اول، ۱۳۸۵
۱۲۵	تفسیر سوره نور	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۶
۱۲۶	تفسیر سوره یس، الرحمن، ملک	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۲۷	تفسیر مقدسات قرآن کریم	دکتر محمد علی و شایع افغانی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۲۸	تفسیرات	قرآنی، مترجم: عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۲۹	تفسیر کتاب ششم	مرکز آموزشی زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۳۰	جای پای انسان	سید علی شفیق جویسبی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۳۱	بینر الهی سیاسی جهان اسلام	مرکز آفرین	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۱۳۲	آیه الله علی سعادت پور، مترجم: محمد امین	استانبولی	اول، ۱۳۸۶	
۱۳۳	جولوه نور (حضرت فاطمه زهرا ع)	آیه الله علی نورانی شایع، مترجم: سید ابو محمد نوری	اردو	اول، ۱۳۸۵
۱۳۴	جولوه سخنان سید صاحب	محمد عارف صدقات	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۱۳۵	جولوه و بیوتی در سوره اهل بیت ع	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیکی	۱۳۷۷
۱۳۶	پیر از اسلام روگردانی	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیکی	۱۳۷۷
۱۳۷	چگونه قرآن را حفظ کنیم	برنظمی رضا علی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۱۳۸	چگونه قرآن را حفظ کنیم	شهریار پرمیزگر	اردو	اول، ۱۳۸۶
۱۳۹	چگونه قرآن را حفظ کنیم	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیکی	اول، ۱۳۷۷
۱۴۰	چگونه قرآن را حفظ کنیم	محبوب الله خان	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۴۱	حافظ موعود قرآن کریم (اعتقادات، احکام و اخلاق)	سید علی میرداده نجف آبادی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۴۲	حفظ عقل و دین ع	محمد یعقوب پشوری	فارسی	اول، ۱۳۸۶

۱۴۱	ملفوظ میر آبراهیم در جمهوری اسلامی	میر فتح عبادت‌نیا	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۴۲	مطالعت محدثه و افراد الشان از اول تا اید در مکتب ابن عربی	امداد نورانی	فارسی	اول، ۱۳۸۹
۱۴۳	حکومت دین در اندیشه امام خمینی (ره) و ابوالمعالی مودودی	غلام علی حسینی	فارسی	اول، ۱۳۹۵
۱۴۴	سورۃ المستقیمة فی ضوء رؤیة شریک الحدیث الشافعی	تسلیم البدری	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۴۵	عیادة السیاسة الامام مازنی	محمود الیاسی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۱۴۶	نقد و صفات خلفه در مکتب امامیه و ماتریدیه	سید ابوالکلام	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۴۷	خدمات سقایی اسلام و ایران	شهید مطهری، مترجم: میرزا یونس نجاشی، سعادت	فارسی	اول، ۱۳۸۳
۱۴۸	داستان‌های پهلوانانوار	محمود ناصر، مترجم: محمد علی مرعشی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۴۹	داستان‌های قرآن به نظم روان	محمد مهدی انتظامی، مترجم: محمد حسین آلف	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۰	در انتظار خودشه (مقالات جمعی در انتظار خودشه)	جمعی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۵۱	در جستجوی حقیقت و حقیقت و حقیقت پس از رسول خدا (ص)	عبدالله مطهری و روس	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۲	در جستجوی قرآن ناهی	نظم زکات نو	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۵۳	درآمدی بر تائید برتری آموزش عالی دین	مجتبی مودبی، مترجم: نورمحمدی توفیق - علی زاهدی پور	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۴	درآمدی بر تفسیرهای حاشیه	سید محمد مصطفوی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۵	درآمدی بر ساختار اداری حکومت اسلامی	میرزا علی محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۵۶	درآمدی بر فلسفه اسلامی	محمد زکریا	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۷	درآمدی بر نظام تربیتی اسلام	محمد علی حاجی دهبادی	فارسی	اول، ۱۳۷۷
۱۵۸	درآمدی به تاریخ علم اصول	مهدی علی پور	فارسی	مهر، ۱۳۸۷
۱۵۹	درآمدی به شبهه‌شناسی	علی دهبادی	فارسی	مهر، ۱۳۸۵
۱۶۰	درآمدات مویزه فی القیارات و الشروط	آیت الله جعفر سبحانی	عربی	مهر، ۱۳۸۷
۱۶۱	درمیان تاریخ عصر غیبت	پرویز آقایی، بهاری، آشوری و حکیم	فارسی	مهر، ۱۳۸۷
۱۶۲	درمیان دیوانه‌های	اکبر سید رضا مؤید	فارسی	مهر، ۱۳۸۷
۱۶۳	درمیان راه روش آموزش و مهارت‌های کلاس داری قرآن	رحمت حاجی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۶۴	درمیان حقایق	مکتب علی نبوی	فارسی	مهر، ۱۳۸۶
۱۶۵	درمیان مکتوبات قرآن مجید	شهید غلامعلی حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۶۶	درمیان وضع حدیث	اکبر ناصر دهبادی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۱۶۷	درمیان مهدیه فی اصول الفقه	صادق شادانی	عربی	مهر، ۱۳۸۸
۱۶۸	درمیان مهدیه فی الفقه الاستدلالی، ج ۱	اشیخ باقر الایروانی	عربی	مهر، ۱۳۸۸
۱۶۹	درمیان مهدیه فی الفقه الاستدلالی، ج ۲	اشیخ باقر الایروانی	عربی	مهر، ۱۳۸۸
۱۷۰	درمیان مهدیه فی الفقه الاستدلالی، المجلد ۳ و ۴	اشیخ باقر الایروانی	عربی	اول، ۱۳۸۸
۱۷۱	درمیان مهدیه فی الفقه الفقهی	سید سید حکیم	عربی	مهر، ۱۳۸۶
۱۷۲	درمیان فی الامکام الاسلامیه، ج ۱	عبدالحکیم بهجتی (آل بهجت)	عربی	مهر، ۱۳۸۲
۱۷۳	درمیان فی الامکام الاسلامیه، ج ۲	اشیخ عبدالحکیم آل بهجت	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۷۴	درمیان فی الفیاض	اشیخ حسن بن فهد الشافعی	عربی	مهر، ۱۳۸۶
۱۷۵	درمیان فی الفیاض العربیه	سید عبدالحامد شریفی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۷۶	درمیان فی التاریخ الفقهی والدول	آیت الله جعفر سبحانی	عربی	اول، ۱۳۸۳
۱۷۷	درمیان فی التاریخ عصر غیبت	عربی: نور الزمانی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۱۷۸	درمیان فی الشریعة والتشیع	علی الرضایی، الکتابی، مترجم: نور الزمانی	عربی	مهر، ۱۳۸۸
۱۷۹	درمیان فی الفقه الاستدلالی فی الفقه المذاهب، ج ۱	اشیخ باقر الایروانی	عربی	مهر، ۱۳۸۷
۱۸۰	درمیان فی الفقه المعاصرات (الشیخ)	کاتب محمد کاتب الشافعی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۸۱	درمیان فی التامیج والایجابات و التفسیر للقرآن	محمد علی فرحانی، الاسفندی، مترجم: قاسم البیاضی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۸۲	درمیان فی تاریخ الادیان	حسن توفیقی، مترجم: نور الزمانی	عربی	مهر، ۱۳۸۸
۱۸۳	درمیان فی علم الاصول	سید محمد باقر حکیم	عربی	مهر، ۱۳۸۳
۱۸۴	درمیان فی علم الفقه	اکبر سید رضا مؤید، مترجم: قاسم البیاضی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۱۸۵	درمیان فی علوم القرآن	حسن جون قرآنی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۸۶	درمیان فی مبادئ الفقه و مرفعه ابریه	حسن الرضایی	عربی	مهر، ۱۳۸۸
۱۸۷	درمیان فی خصوص الحدیث و تفسیر الفیاض	مهدی المهریزی، مترجم: نور الزمانی	عربی	مهر، ۱۳۸۶
۱۸۸	درمیان مویزه فی علم الرجال و الفقه	آیت الله جعفر سبحانی	عربی	مهر، ۱۳۸۵

۱۸۹	دوستی دو کتاب سنت	محمد وی شعری، مترجم حکیم جان کشانی	تاجیکی	اول، ۱۳۳۵
۱۹۰	رابطه قرآن و معنویت از دیدگاه شیعه و اهل سنت	غلام حسین عابدی	فارسی	اول، ۱۳۳۵
۱۹۱	براز المیزانی اهل بیت علیهم السلام	سید محمد علی موسوی	فارسی	اول، ۱۳۳۲
۱۹۲	رساله‌های کوتاه در باب حیثیات الهی	محمد، م. حقیق	انگلیسی	اول، ۱۳۳۳
۱۹۳	روایات شهر النبی الاکرم (ص)	فیصل التیمی	عربی	اول، ۱۳۳۶
۱۹۴	روحانیت و حکومت در افغانستان	سیداحمد صفوری	فارسی	اول، ۱۳۳۷
۱۹۵	روش تدوین	حسین سیوری	فارسی	اول، ۱۳۳۱
۱۹۶	درباره‌ی تمدن اسلامی و مدرنیته	سید محمد عارف حسینی	فارسی	اول، ۱۳۳۱
۱۹۷	برهانی بر علم سیاست و جنبش‌های اسلامی معاصر	محمد تقی طالب قرانی	فارسی	اول، ۱۳۳۸
۱۹۸	زبان دین گستر در تاریخ اسلام	مطهره روحانی	فارسی	اول، ۱۳۳۲
۱۹۹	زنگنه از زبان تصویر ۲	مرکز آموزشی زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۳۶
۲۰۰	محررات برترین بانی جهان	ایمان مکارم شریقی، مترجم: چندی از مترجمان	تاجیکی	اول، ۱۳۳۶
۲۰۱	مشاوران پیامبر اکرم (ص) به مشورت و زبان	کریم خان زید الله	تاجیکی	اول، ۱۳۳۷
۲۰۲	مطهر از زبان تصویر ۵	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۳۶
۲۰۳	سنت‌های اجتماعی الهی در قرآن	دکتر احمد سرک‌علی نوری	فارسی	اول، ۱۳۳۶
۲۰۴	سنان النبی (ص)	ملا علی‌اکبر، مترجم: کریم حسین نقوی مبارک پور خندی	اردو	اول، ۱۳۳۶
۲۰۵	سوره الفاتحه	حسین قرانی، مترجم: محمد الله حلی	تاجیکی	اول، ۱۳۳۷
۲۰۶	سوره یاسین	حسین قرانی، مترجم: محمد الله حکیم	تاجیکی	اول، ۱۳۳۷
۲۰۷	سید و حسی: زندگی و کارنامه	رامد علی حقی	اردو	اول، ۱۳۳۶
۲۰۸	سور تاورین و ظهور تفسیر علمی قرآن	دکتر ناصر ولیی معتمدی	فارسی	اول، ۱۳۳۶
۲۰۹	سوره اهل بیت علیهم السلام	عبدالله محمد، عبدالعزیز	فارسی عربی	۱۳۳۸
۲۱۰	سوره یسویان	هادی یسویان، مترجم: عباس علی وردی‌آل	آذری	اول، ۱۳۳۵
۲۱۱	سوره تیلیس پیامبر اعظم (ص)	ساز ادعایی	فارسی	اول، ۱۳۳۵
۲۱۲	سوره جمعی پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت علیهم السلام در خانواده	محمد جنت شیخ زاده	فارسی	اول، ۱۳۳۸
۲۱۳	سوره واد، شهوده پیشانی‌های رنگ	شیخ محمد رضا تمیمی، ترجمه: نجیب الله نورانی	فارسی	اول، ۱۳۳۸
۲۱۴	سوری دو صحنه	ایمان محمد صادق نسیمی، مترجم: محمد تقی خان	اردو	اول، ۱۳۳۵
۲۱۵	سجده‌های جهاد و مجاهدان در قرآن (تفسیر سوره، انفال)	دکتر علی شیروانی	فارسی	سوم، ۱۳۳۶
۲۱۶	شخصیت و حقوق زن در اسلام، ج ۱ و ۲	چندی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۳۲
۲۱۷	شرح منظومه بوعلیانی از تصدیق فرزند	موسوی سرورانی سید و مؤلفان نظیر و نظیر مامور، جلال‌الدین	فارسی	۱۳۳۷
۲۱۸	شرح مرقه النبی	محمد هادی الشکری، مترجم: چندی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۳۵
۲۱۹	شناخت ادیان ۱	سید احمد محمودی	فارسی	اول، ۱۳۳۱
۲۲۰	شناخت ادیان ۲	سید احمد محمودی	فارسی	اول، ۱۳۳۵
۲۲۱	شناخت مذاهب اسلامی، ج ۱ و ۲	سید احمد محمودی	فارسی	اول، ۱۳۳۵
۲۲۲	تاریخ‌شناسی در تاریخ اسلام	سید علی یگانی	انگلیسی	اول، ۱۳۳۵
۲۲۳	صبح انتظار	کامران عالمی، مترجم: اخلاق حسین	اردو	اول، ۱۳۳۶
۲۲۴	صفت و سواد در سازمان	کریم نور سارانی، مترجم: روشا و نورالدین مؤمنان	فارسی	اول، ۱۳۳۵
۲۲۵	مدال الهی	زهرا نقوی، مترجم: شیخ علی میرزاوی	انگلیسی	اول، ۱۳۳۶
۲۲۶	علم القراءه الشافعی	دکتر سید رضا مؤید، مترجم: نور احمدی	عربی	اول، ۱۳۳۲
۲۲۷	علم القراءه تطبیقی	دکتر سید رضا مؤید	فارسی	اول، ۱۳۳۲
۲۲۸	علم الکلام المعاصر	سید حبیب الله	عربی	اول، ۱۳۳۱
۲۲۹	علم حدیث و ادب	نوروز شاه میرزاخان	فارسی	اول، ۱۳۳۸
۲۳۰	علم و عقل از دیدگاه مکتب تشکیک	سید عباس مرادپوری	فارسی	اول، ۱۳۳۱
۲۳۱	علوم قرآنی	محمد جواد اسکندرلو	فارسی	اول، ۱۳۳۰
۲۳۲	علوم قرآنی	حسین جوان آراسته	اردو	اول، ۱۳۳۲
۲۳۳	مقدیر از دیدگاه اهل سنت	محمد بهارانی، مترجم: ذوالقادر نصرانی	فرانسوی	اول، ۱۳۳۸
۲۳۴	مدرسه‌های و پاسخ به شبهات	علی اصغر رضوانی، مترجم: آیهال محمد حیدری	اردو	اول، ۱۳۳۶
۲۳۵	مذاهب اسلامی	علی دانی گیلانی	فارسی	چهارم، ۱۳۳۵
۲۳۶	مهرنگ تفسیری اعدا	مرکز آموزشی زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۳۸

۲۳۷	فرهنگ مصوری وازدها	مركز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی، عربی، انگلیسی، ترکی	اول، ۱۳۸۷
۲۳۸	فصل القرآن	محمد افلاک	عربی، انگلیسی	اول، ۱۳۷۶
۲۳۹	فلسفه التریب فی الاسلام	السید ذبیح الحسینی	عربی	اول، ۱۳۸۴
۲۴۰	فلسفه اخلاق	محمد قاضی علی	فارسی	اول، ۱۳۷۷
۲۴۱	فلسفه اخلاق	حسن مدنی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۴۲	فی الاخلاق الشریعة	السید عبدالهادی شریفی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۲۴۳	فی رحاب البقیة، ج ۱-۲	سید محمد مهدی حکیم، ترجمه: شاه سقایی حسین	کردی	اول، ۱۳۸۴
۲۴۴	گنجینه من سیده الهذیل، ج ۱ تا ۵	سید متین حکیم	عربی	سوم، ۱۳۸۲
۲۴۵	گناه گریز	علیرضا مرقه، ترجمه: عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۲۴۶	اصولهای قرآنی	صالح فتاحی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵
۲۴۷	اصولهای قرآنی - قرآن نصی	صالح فتاحی	اردو	اول، ۱۳۸۴
۲۴۸	اشعار المیزان فی نظر فقه الشریعی	سید محمد یعقوب موسوی، ترجمه: تسلیم یعقوبی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۲۴۹	تضاروت زین الدین که غله تیره	سید محمد یعقوب موسوی، مستغلاتی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۵۰	فوائد الاسلام	عبدالهادی شریفی	عربی	سوم، ۱۳۸۵
۲۵۱	فوائد الفقهیه ۱	الدکتور رشید محمد الحسینی الزاری	عربی	اول، ۱۳۸۸
۲۵۲	کارنامه سید محمد علی و طلاب جامع خرمی	جعفر علما و طلاب جامع خرمی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۵۳	کیف تحفظ القرآن	شهریار یزدانگار	عربی، انگلیسی	اول، ۱۳۸۴
۲۵۴	کلام تطبیقی (توحید، صفات و عدل الهی)	علی دانی گلابگانی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۲۵۵	کلام تطبیقی (توحید، اسرار و معاد)	علی دانی گلابگانی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۲۵۶	گزیده تعلیم المقبول	ابن شهر حراتی، ترجمه: عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۴
۲۵۷	گزیده اشعار الانصار	فاطمه نقیانی، ترجمه: عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۴
۲۵۸	گزیده، غررالحکم و دررالکلم	مد فرهاد بن محمد نسیمی آملی، ترجمه: محمد علی زاری	اردو	اول، ۱۳۸۷
۲۵۹	گزیده، غررالحکم و دررالکلم	فاطمه نقیانی، ترجمه: عبدالحمید کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۴
۲۶۰	گلستان فلسفی اسلام و غرب	دکتر سید حسن حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۲۶۱	سادهای چهارده مصمم بزرگ	عباس حقیری دوست	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۶۲	بررسی جامعه‌شناسی	سید کاظمی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۶۳	بررسی مقالات میراثی - اجتماعی، ج ۱ تا ۵	معتمد شاخسانیا	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۲۶۴	بررسی نقد متن الحديث	باسم قیطانی	عربی	اول، ۱۳۸۵
۲۶۵	بررسی روش های تفکر	دکتر محمد کاظم شکام	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۶۶	مجموعه مقالات حکومت دینی	جیمی از مولکان	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۶۷	مجموعه مقالات سیمار التائسان و قانون اساسی ایران، ج ۱ تا ۲	مجمع محققین و طلاب افغانستان	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۶۸	مجموعه مقالات وحی شناسی	مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۶۹	مجموعه مقالات همایش دین و اقتصاد دو عصر جدید	مجمع علما و طلاب جامع خرمی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۰	مجموعه مقالات همایش عقائد دانش افغانستان	مجمع علما و طلاب جامع خرمی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۲۷۱	مجموعه مقالات همایش وحی شناسی	پژوهشگاه، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۲	مجموعه مقالات همایش بین المللی دکترین مهدویت، ج ۱ - ۱	همایش بین المللی دکترین مهدویت	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۳	مجموعه مقالات دین و دین دار بعد عصر جدید	مجمع علما و طلاب جامع خرمی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۴	محاضرات فی علوم القرآن	محمد علی شهبازی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۲۷۵	مدرسه قرآن نوحد	سید محمد علی شهبازی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۲۷۶	مسائل جدید کلامی و فلسفی دین	عبدالمجید خسرویانه	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۷	مصادیق المسئلة الشریفة	سید محمد جواد بجالی	عربی	سوم، ۱۳۸۵
۲۷۸	مصطفی امیر المؤمنین علیه السلام	سید عبد الرحیم موسوی، ترجمه: عبدالقدوس احمد زنگنه	انگلیسی	اول، ۱۳۸۲
۲۷۹	منهج الأعمال المتعددة و مواطن استعمالها	السید محمد الشعیدی	عربی	اول، ۱۳۸۱
۲۸۰	سرقة لرب الله (تلفظ لغوی عربیة لایام القیسریة)	معین الطیفی	عربی	چهارم، ۱۳۸۵
۲۸۱	بررسی فلسفی	حسن سلیمان	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۲۸۲	معمودان تحت اسلامی (تفسیر تطبیقی آیه تطهیر)	پاکتار اسماعیلی زنده	کردی	اول، ۱۳۸۲
۲۸۳	مفاهیم اخلاقی	صالح فتاحی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵

۲۸۲	ملاحم اعتقادی	سالم قادری	فارسی	اول، ۱۳۸۱
۲۸۳	ملاحم اعتقادی	سالم قادری	اردو	اول، ۱۳۸۴
۲۸۴	مکه در بستر تاریخ	نصرت الله صفوی غروستانی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۲۸۷	من لیکن القلندر	ناظم الترمذی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۲۸۸	منتخب میزان الحکمة، ج ۱-۲	سید روشنقوی، مترجم: عبدالمجید مکی، محمد الله بابایی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۲۸۹	منشی (امام مهدی، علیان از دیدگاه قرآن و حدیث)	ایقان اسماعیلی زاده	اردو	اول، ۱۳۸۳
۲۹۰	منطق ترجمه قرآن	دکتر محمد علی رشایی اصلهانی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۲۹۱	منظر لیس قرآن: در ستایش دینی و دگرگونی معنوی قرآن	دکتر محمد علی رشایی اصلهانی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۲۹۲	منظر لیس قرآن	دکتر محمد علی رشایی اصلهانی	فارسی، سوم	اول، ۱۳۸۷
۲۹۳	مناطق مقدسات	یوسفعلی روحی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۲۹۴	مروج الادب النبوی و تاریخی	دکتر محمد علی آفرین	عربی	اول، ۱۳۷۷
۲۹۵	مروءة القرین و اهل النبی	میر سید علی حسینی، مترجم: الهام قاسم	تاجیکی	اول، ۱۳۸۵
۲۹۶	مهدویت و جهانی سازی	علی اسفندیاری، مترجم: شکرالله	اردو	اول، ۱۳۸۷
۲۹۷	میراث تفسیری اهل بیت علیهم السلام	سید حسین عاتقی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۹۸	مفاهیم علی الفیقه	صادق الشافعی	عربی	چهارم، ۱۳۸۸
۲۹۹	مجموعه القرآن	حسن الزحابی	عربی	اول، ۱۳۸۸
۳۰۰	نظام حاکمیت اسلام	عقیل کوانی	فارسی	اول، ۱۳۷۷
۳۰۱	نظام عادلانه اسلام	غلام اکبر حیدری	اردو	اول، ۱۳۸۷
۳۰۲	نظریه اخلاق بین الشریعة والقانون	سید طاهر الحسنی	عربی	اول، ۱۳۸۵
۳۰۳	نقد آراء داعیه فی کتاب التفسیر و المقبول	باسم البیاضی	عربی	اول، ۱۳۸۴
۳۰۴	نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت	محمد یعقوب بنوری	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۳۰۵	نقش جنگ های صلیبی در انتقال تمدن اسلامی به غرب	سید عبدالرزاق رشیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۳۰۶	نقش حسابداری در توسعه اقتصادی	احمد حسینی گنگسانی - محسن یوززاده	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۳۰۷	نقوش ظریف در قیامت امام باقر	سید شمس الدین حسینی رشیدی	اردو	اول، ۱۳۸۵
۳۰۸	نگاهی به زندگانی پیامبر (ص)	آیه ترهگی نهفت اسلامی، تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۰۹	نگاره های عمده در پیوند دین و فلسفه	سید محمد مهدی الفیاضی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۰	نگین آفرینش	اباس قاسموف	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۳۱۱	نواز شمس قرآن مجید	شهره غلامعلی حدادی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۲	نوعیه الحکمة فی شرح نهج الحکمة	حسن حسینی الاصلهانی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۳	نویات در برتر آیات	علی جلال حسینی (نویسنده)	فارسی	اول، ۱۳۸۳
۳۱۴	نویات: مبانی فکری و کارنامه صلی	آیاکه جعفر سیدانی، مترجم: یونس محمدتالی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۵	نویات		تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۱۶	نرم افزار و تفسیر	غلام رسول حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۳۱۷	نظام های وحشی (زبان تصویر ۲)	میرزا شمس الدین زبانی و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۸	نیک گام پیوی ظهور	نعمت الله اسمعیلی زاده	تاجیکی	اول، ۱۳۸۸
۳۱۹	نیک گام پیوی ظهور	نعمت الله اسمعیلی زاده	اردو	اول، ۱۳۸۷
۳۲۰	نویسندگان قرآن (تفسیر سوره یوسف)	محسن قرآنی، مترجم: محمد الله بابایی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۲